

[۱]

هذا كتاب من الله العزيز الحكيم

# تحفه آسمانی

بررسی تحلیل و اسنادی

حدیث لوح

## محمد حسين صفاخواه-عبدالحسين طالعى

HP صفاخواه ، محمد حسين

١٤٥ تحفه آسمانى، بررسى تحليلى و اسنادى حديث لوح /

٥٩ / محمد حسين صفاخواه، عبدالحسين طالعى-تهران: ميقات ١٣٧٨.

٣ ت ٧ ص. ٢٤٨ ص.: جدول.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

١. احاديث خاص (لوح). ٢. ائمه اثنى عشر. ٣. امامت.

الف. طالعى، عبدالحسين. ب. عنوان.

٢٩٧/٢١٨

BP ١٤٥ / ٥٩ / ٣ ت ٧ ص

نام کتاب: تحفه آسمانى-بررسى تحليلى و اسنادى حديث لوح

تدوين: محمد حسين صفاخواه-عبدالحسين طالعى

ناشر: ميقات

تيراژ: ٣٠٠٠ نسخه

نوبت چاپ اول- محرم الحرام ١٤١٨- اردیبهشت ١٣٧٨

حروف چينى: موسسه اميد

ليتو گرافى: موسسه آبرون

چاپ: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى

نشر این نوشتار،

کمتر از ران ملخی است

در بارگاه بزرگ بزرگان،

که در پیشگاه جلالتش،

سلیمان، خود موری است.

بانوی بانوان،

که انبیاء و اولیاء و اوصیاء،

خوشه چین خرمن هدایت حضرت اویند:

صدیقه طاهره

فاطمه زهرا

درود بیکران الهی بر او، و پدرش، همسرش و فرزندان معصومش باد.

## فهرست مطالب

تقدیم ..... ۲

دریچه ..... ۷

### بخش اول

شناخت ..... ۱۱

### بخش دوم

متن و ترجمه حدیث لوح ..... ۲۳

به روایت ثقة الاسلام کلینی

و فضل بن شاذان نیشابوری

روایت ثقة الاسلام کلینی ..... ۲۴

روایت فضل بن شاذان ..... ۳۸

### بخش سوم

بررسی محتوایی حدیث لوح ..... ۴۱

### بخش چهارم

بررسی اسنادی حدیث لوح ..... ۱۲۳

۱-تواتر

معنوی ..... ۱۲۷

الف- کلام محقق حلی ..... ۱۳۱

ب- کلام ابن خزاز قمی ..... ۱۴۶

ج- کلام شیخ طوسی ..... ۱۵۲

۲- تواتر اسنادی ..... ۱۵۵

متن اسانید حدیث لوح و نمودار تفکیکی آنها

۳- سخن محدثان و اندیشمندان بزرگ درباره تواتر حدیث لوح ..... ۱۸۷

۴- شرح حال راویان حدیث لوح در طریق فضل بن شاذان ..... ۱۹۵

ابو خالد کابلی (ملقب به کنگر) ..... ۱۹۷

ثابت بن دینار- معروف به ابو حمزه ثمالی ..... ۱۹۹

ابراهیم بن ابن زیاد خزاز ..... ۲۰۲

صفوان بن یحیی- ابو محمد بجلي کوفی ..... ۲۰۳

فضل بن شاذان ..... ۲۰۵

فضل بن شاذان از دیدگاه علمای رجال ..... ۲۰۷

سید محمد حسینی موسوی میر لوحی ..... ۲۱۰

۵- شرح حال راویان حدیث لوح در طریق ثقة الاسلام کلینی ..... ۲۱۳

محمد بن یحیی، ابو جعفر العطار القمی ..... ۲۱۵

محمد بن عبدالله الحمیری- ابو جعفر القمی ..... ۲۱۷

عبدالله بن جعفر الحمیری ..... ۲۱۹

حسن بن ظریف ..... ۲۲۲

علی بن محمد بن عبدالله بن بندار ..... ۲۲۴

صالح بن ابی حماد ..... ۲۲۵

بکر بن صالح الرازی ..... ۲۲۷

عبدالرحمن بن سالم ..... ۲۳۰

ابو بصیر ..... ۲۳۲

جابر بن عبدالله انصاری ..... ۲۳۵

بخش پنجم

فهرست منابع حدیث شریف لوح ..... ۲۳۹

بسم الله الرحمن الرحيم

دریچه

نوشتاری که پیش رو دارید، برای بررسی مختصر و معرفی کوتاه حدیث لوح جابر تهیه شده، تا در سالگرد نزول این حدیث قدسی، در اختیار دوستان اهل بیت نبوت علیهم السلام قرار گیرد.

در این نوشتار

اول: مقدمه ای کوتاه در شناخت حدیث لوح، شأن نزول و تاریخ انتشار آن می خوانید.

دوم: متن حدیث لوح، با اعراب و ترجمه فارسی، براساس نقل ثقة الاسلام کلینی در کتاب شریف و نفیس "کافی" و متن خبر "حدیث لوح" به روایت فضل بن شاذان به عنوان اخبار از "حدیث لوح" می آید.

سوم: شرح بعضی از فقرات حدیث لوح، که عمدتاً از بیانات محدثان بزرگوار علامه محمدباقر مجلسی، مولی محسن فیض کاشانی، مولی محمد صالح

مازندرانی، میر سید ابوالقاسم جعفری موسوی خوانساری معروف به میرکبیر، به ویژه از بیانات مرحوم علامه مجلسی در کتاب "مرآة العقول" - اقتباس شده است. این مطالب به اقتضای کلام، گاه با تلخیص و گاهی با شرح و توضیح عرضه گردیده، و در هر مورد، منبع اصلی نیز ذکر شده، تا طالبان اصل کلام، بتوانند بدان رجوع کنند. در گزینش این بیانات، عمدتاً نظر به بهره گیری بیشتر از متن حدیث بوده است و لذا از بعضی بحثهای اصلی و حاشیه ای پرهیز شده است.

چهارم: در این بخش حدیث لوح را از جهت اسنادی و تواتر آن مورد بررسی و تجلیل قرار می دهیم. آنچه که در این بخش می آید به شرح ذیل می باشد:

۱. تواتر معنوی

الف - کلام محقق حلی

ب - کلام ابن خزاز قمی

ج - کلام شیخ طوسی

۲. تواتر اسنادی

۳. متن اسانید حدیث لوح و نمودار تفکیکی آنها

۴. سخن برخی از بزرگان درباره تواتر حدیث لوح

۵. شرح حال راویان حدیث لوح در طریق فضل بن شاذان

۶. شرح حال راویان حدیث لوح در طریق ثقة الاسلام کلینی

پنجم: منابع حدیث لوح - تا آنجا که یافته ایم - نقل شده است.

\*

\*

\*

لازم به توضیح است که چاپ اول این رساله، در سال ۱۳۷۴ شمسی توسط مسجد المصطفی (ص) منتشر شد. در این چاپ، مطالب فراوانی همراه با اصلاحات به رساله اضافه شد، به ویژه در بخش بررسی اسنادی حدیث لوح، که شجره اسانید و بررسی رجالی حدیث، مورد عنایت قرار گرفت.

از پیشگاه خدای تعالی امید داریم که راویان حدیث لوح، مروجان و نیز فقیه معظم حضرت آیة الله علامه حاج شیخ محمدرضا جعفری نجفی (ادام الله ظلّه) و مرحوم، آیة الله حاج شیخ محمدصادق نجفی (رحمته الله علیه و حشره الله مع اولیائه) که در تدوین و اصلاح این رساله، ارشادات و راهنمایی های خود را از نگارندگان دریغ نفرمودند، و دیگر دست اندرکاران این مجموعه را در ثواب نشر این اثر شریک گرداند، و رضایت و خشنودی حضرت خاتم الاوصیاء مهدی منتظر (عج) را حاصل گرداند و ذخیره ای گرانبار باشد برای روزی که:

لا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ، إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

والسلام على عباد الله الصالحين

تهران

محمد حسین صفاخواه- عبدالحسین طالعی

محرم الحرام ۱۴۲۰

اردیبهشت ۱۳۷۸

\* \* \*





بخش اول

## شناخت

[۱]

زیر سقف لاجوردی آسمان، خانه‌ای بود که تاج افتخار بر تارک زمین بود. چشم  
اهل آسمان، هر شب و روز به خانه‌ای خیره شده بود که نورباران آن پیوستگی  
داشت:

نور علی، نور فاطمه و نور فرزندی خردسال که نام نیکویش حسن بود. صلوات  
الله علیهم اجمعین.

گاهی که خانه نور، میزبان پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله می شد، مصداق  
آیه کریمه «نور علی نور»، فرشتگان پاک را به حیرت و شگفتی وا می داشت.  
آنچه در خانه نور موج می زد، عبادت، ایثار و صبر بر مصائب بود. و در یک  
کلام:

آینه شدن برای نمایاندن قامت زیبای آسمانی دین حق. و این آینه را خدای  
کریم، بارها به ملائک مقرب نشان داده بود. که:

هان، ببینید بنده مرا...

دیدگانِ نابینایِ خفاشانِ زمین، از دیدنِ این همه شگفتی‌ها عاجز بود.

[۲]

آنک، خانه نور، چشم به راه نور پاره دیگر بود؛ تا گام پاک بر تارک خاک نهد. و بر زمینان منت گذارد، و جهانها و اهل آنها را حجتی دیگر باشد. آنک، تمامی کاینات، چشم بودند؛ و همه نظاره گر بر آن اقامتگاه ساده گلی که خاک آن توتیای ملک بود. آنک، هر چه آفریده خداست، دیده بر آن آسمان دوخته بود - آسمانی در زمین - تا پنجمین حلقه رشته نور، کاینات را نور باران کند.

[۳]

انتظار سنگین کاینات به سر می آید. دقایقی که هر یک، همچون قرنی بر دل ما سوی الله سنگینی می کند، به پایان می رسد. برقی در دیده خدایین حبیبه خدایِ علیّ اعلیّ جلّ جلاله و محبوبه رسول مصطفی صلی الله علیه و آله و قرینه علی مرتضی علیه السلام می درخشد و هلهله تکبیر و تسبیح ملائک، آسمان را پر می سازد.

[۴]

اما در زمین، در خانه نور، خبرهای دیگر بود:

اسماء بنت عمیس - در حالی که گل خنده بر لب دارد - نوزاد را به محضر «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» می آورد. اما می بیند که گوهر اشک در نگین چشمان پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله نشسته است. شگفت زده سبب را می پرسد. در حالی که لبهای وحی را ابر غم پوشانده، پاسخ پیامبر در تمامی جهان طنین انداز می شود:

- این فرزندم را، امّتم می کشند. و من بر آن روز می گریم.

اسماء، نخستین بار است که در نخستین لحظات میلاد مولودی جدید، گریه پدر مولود را می بیند. می خواهد برود که صدای دلنواز رحمت واسعه الهی، او را باز می گرداند:

اسماء، این خبر را، از دخترم فاطمه پنهان کن.

[۵]

قلب مطهر صدیقه طاهره - که آینه تمام نمای حقایق غیب و شهود است و خود، آن صحنه ها را دیده - منتظر کلام یا سکوت اسماء نمی ماند. شادی میلاد مولود، و حزن شهادت شهید در هم می آمیزد، و حالی شگفت به محبوبه کبریا می بخشد.

اما حضرت ربّ العالمین، اراده فرموده تا بهارِ عیشِ حبیبه اش را بدون ابرِ غم ببیند. مأموریتِ ملک بزرگوار - جبرئیل امین علیه السلام - آغاز می شود.

[۶]

خیل ملائک، به تبریکِ میلاد بر رسول خاتمِ صلی الله علیه و آله وارد می شوند، تا به این تبریک، تبرک جویند. از آسمان به زمین می آیند، تا به جهانیان بگویند، که در حقیقت زمین، می توان عزیز بود و به آسمانیان عزت بخشید. جبرئیل امین، با هدیه ای قدوسی، از جانب سُبُوحِ قَدُوس، بر قدیس زمین و آسمان وارد می شود:

خدایت سلام می رساند و این لوح الهی را به پیشگاه حضرتت پیشکش می دارد، تا به دخترت برسانی، و او را دلشاد گردانی.

[۷]

چشمان پیامبر خاتمِ صلی الله علیه و آله، محبوبِ کبریا، به پیام حبیب، نوری دیگر می گیرد. به سطرهایی می نگردد که به خط نور، بر لوح سبز الهی نگاشته است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا كِتَابٌ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ، لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ...

این نگاشته ای است از جانب خدای عزیز حکیم به محمد، پیامبرش،

و نورش و سفیرش... .

درخت همیشه سبز لوح الهی، در گلستانِ دستانِ زهرا علیهاالسلام می نشیند... .

[۸]

جابر بن عبدالله انصاری، پیری روشن ضمیر است که عمری بر درِ خانه وحی ایستاده و عرض ادب کرده است. عدد کسانی که به دست او، راه به سرچشمه نور آورده اند، از شمار بیرون است.

جابر نیز برای عرض تهنیت به محضر تن پاره رسول خدا صلی الله علیه و آله، زهرای بتول سلام الله علیها، به حضور حضرتش می شتابد. و جان شیفته اش - که محرم اسرار خاندان قرآن است - این بار، پذیرای لوح سبز خدایی می گردد. او لوح دل را به نور ایمان و اخلاص و حب خاندان مصطفی صلی الله علیه و آله، از زنگار کینه و حسد و تردید شسته است. و از این رو، هر بار در تشرّف به خانه نبوت، بهره ای می گیرد و بر جان می نشاند. این بار نیز به تشریف زیارت لوح موهبتی قدسی تشرّف می یابد. و مشتاقانه می پرسد:

- پدر و مادرم فدای شما، ای دختر پیامبر خدا! این چه لوحی است؟

و از دهان حق گوی بانوی عصمت پاسخ می شنود:

- این لوح را، خدای تعالی به رسول خود هدیه کرده است. و در آن نامه‌های پدرم، همسرم، دو فرزندم، و جانشینانی که از نسل من هستند، ثبت شده است. و اینک، پدرم آن را به من اهداء فرموده، تا بدین وسیله مرا شاد نماید و بشارت دهد.

جابر، رازدارِ خاندانِ نور است، و ذخیرهٔ خدایی برای سالهایِ سخت و تیرهٔ اموی که در پیش خواهد بود.

از محضر صدیقۀ کبری علیها السلام اجازه می خواهد تا رونوشتی برای خود بگیرد. و ارادهٔ الهی، به زبان فاطمی جاری می گردد که او را اذن می بخشد. اصل نسخهٔ لوحِ قدسی، نزد صدیقۀ طاهره و فرزندانش علیهم السلام باقی می ماند و نسخه ای دیگر که از روی آن نوشته شده، زینت بخش خانۀ جسم و خانۀ جانِ جابر می شود....

[۹]

دهها سال از نزول لوح می گذرد. فاجعهٔ کربلا، کمر دین را شکسته، و درد غربتی سخت بر جان امام علی بن الحسین علیه السلام نشانده، از آن گونه که بر جان جدّ بزرگوارش امام علی بن ابی طالب علیه السلام نشانده بود. پیرِ روشن ضمیر - جابر - همچنان، حواریِ وفادارِ خاندانِ وحی است، و انیسِ لحظات تنهایی سیدالسّاجدین علیه السلام. و به این انس و وفا، جان و دل را در چشمۀ نور شست و شو می دهد.



پس از آن، زمانِ امامِ باقر علیه السلام فرا می‌رسد. مسلمانان، نظاره‌گرند تا ببینند این سپید موی سپید روی سپید دل، با نوجوانِ بازماندهٔ اهل بیت علیهم السلام چگونه سخن می‌گوید.

اهل مدینه، بارها دیده‌اند که این پیر سپید موی، با ادب و احترام به محضر فرزندیِ همنام پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، و با شگفتی به این برخوردها نگریسته‌اند. چرا که شأن و مقام امامت را ندانسته‌اند.

اهل مدینه بارها دیده‌اند که جابر، فرادید مردمان، در مسجد نبوی نشسته و احادیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاد داشته، برای خلف صالح او، حضرت باقرالعلوم علیه السلام خوانده، و امام گاه گاه به تصحیح آنها پرداخته، و جابر از حضرتش تشکر کرده است.

[۱۰]

دهها سال از نزول لوح قدسی آسمانی می‌گذرد. جابر، در فرصتی مغتنم خدمت امام محمد باقر علیه السلام آمده، تا بار دیگر از محضر حجّت حق علیه السلام کسب نور کند.

امام علیه السلام با تعیین فرصتی با جابر، می‌خواهد تا در خلوت با او سخن بگوید.

جابر که از شوق، سر از پا نشناخته، خدمت حضرتش مشرف می‌شود. آن گاه زبان وحی، در کام باقرالعلوم علیه السلام به این نور پاره‌ها گویا می‌شود:

- ای جابر! درباره لوحی که در دست مادرم فاطمه سلام الله علیها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدی؛ و آنچه مادرم به تو خبر داد که در آن لوح نوشته شده است؛ به من خبر ده.

جابر، ابتدا خدا را بر سخنان خود گواه می گیرد. سپس داستان نزول لوح، و رونوشتی را که برای خود برداشته، باز می گوید.

امام علیه السلام می فرماید:

ای جابر! می توانی رونوشت خود را به من نشان دهی؟

و جابر پاسخ مثبت می دهد.

امام علیه السلام، خود همراه جابر به منزل او می رود. جابر نوشته ای بیرون می آورد. آنگاه امام علیه السلام می فرماید:

ای جابر! در نوشته ات بنگر، تا من برایت بخوانم.

امام باقر علیه السلام از روی نسخه خود - نسخه اصل - می خواند، و جابردر رونوشت خود می نگرد، و حتی در یک حرف هم اختلافی نمی یابد.

و سپس خدای را گواه می گیرد که عیناً - بدون اختلاف حرفی - با هم مطابق بوده اند.

و بدین ترتیب، لوحی الهی که تا آن روز، تنها دو نسخه از آن موجود بود، با هم مطابقت شد. و صحّت مضمّام

[۱۱]

امام صادق علیه السلام سیر تاریخی و متن حدیث لوح را برای ابوبصیر بیان می فرماید. و ابوبصیر، آن را برای عبدالرحمن بن سالم باز می گوید. ابوبصیر، محدثی است فقیه، که در فضای عطر آگین کلام نور پرورش یافته، و سخنان آن بزرگواران را به خوبی می شناسد. همان گونه که فضای اجتماعی روز و روزگار خود را درک می کند. از این رو، پس از نقل حدیث به عبدالرحمن می گوید:

- اگر در دوران عمرت، هیچ حدیثی جز همین حدیث نشنیده باشی، تو را کفایت می کند. پس آن را از نااهلش پنهان دار.

پس از اینکه عبدالرحمن حدیث را می شنود، به تدریج، به اصحاب خاص منتقل می شود و در کتابهای آنان ثبت و ضبط می گردد. و بدین گونه، حدیث شریف لوح، کم کم در اختیار موالیان خاندان عصمت علیهم السلام قرار می گیرد. این مشعل هدایت، از آن روز تاکنون، و از هم اکنون تا قیام قیامت، حق جویان را، ره توشه نجات است، و منکران را سبب اتمام حجّت.



بخش دوم

متن و ترجمه حدیث لوح  
به روایت ثقة الاسلام کلینی  
و فضل بن شاذان نیشابوری

## روایت ثقة الاسلام کلینی

عن محمد بن یعقوب الكلینی، عن محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله، عن عبدالله بن جعفر، عن الحسن بن ظریف [ح] و علی بن محمد، عن صالح بن ابی حمّاد [جمعاً]، عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

قال أبی لجابر بن عبدالله الأنصاری<sup>۱</sup>: [۱]\*

إن لی إلیک حاجة، فمتمی یخفُ علیک أن أخلو بک، فأسألك عنها؟

فقال له جابر: أی الأوقات أحببته فخال به فی بعض الأيام.

فقال له: یا جابر! أخبرنی عن اللوح الذی رأیته فی ید أمی فاطمة

سلام الله علیها بنت رسول الله صلی الله علیه و آله، و ما أخبرتک

به

أمی أنه فی ذلك اللوح مکتوب.

فقال جابر:

أشهد بالله [۲]، أنى دَخَلْتُ على أمك فاطمة سلام الله علیها، فى

حياة

رسول الله صلی الله علیه و آله فهنئتها بولادة الحسين، و رأيت فى

یديها لوحاً أخضر [۳]، ظننت أنه من زمرّد. و رأيت فيه كتاباً أبيض،

شبه لون الشمس.

---

\* شماره ها مربوط به عباراتی است که توضیحی پیرامون آنها در بخش سوم کتاب (بررسی محتوایی حدیث لوح) بیان شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: [۱]

من با تو کاری دارم، چه وقت برایت آسانتر است که تو را تنها ببینم و پیرامون آن سؤال کنم؟

جابر عرض کرد: هر زمان که دوست داشته باشید. پس روزی با او در خلوت نشست. و به او فرمود:

درباره لوحی که آن را در دست مادرم فاطمه سلام الله علیها دخت رسول خدا صلی .. علیه و آله دیده ای، و آنچه که در آن لوح نوشته بود و مادرم تو را بدان آگاه ساخت، به من خبر ده. جابر عرض کرد:

خدا را گواه می گیرم [۲]، که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد فاطمه سلام الله علیها رفتم و او را به ولادت امام حسین علیه السلام تبریک گفتم؛ در دستان مبارکش لوحی سبز رنگ مشاهده کردم [۳]، که پنداشتم از زمرد است. و نوشته ای سفید در آن دیدم، که به سان رنگ خورشید [درخشان] بود.

فَقُلْتُ أَلَهَا:

بِأَبِي وَأُمِّي، يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا هَذَا اللَّوْحُ؟

فَقَالَتْ: هَذَا لَوْحٌ، أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنِي وَاسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي. وَاعْطَانِيهِ أَبِي، لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ [٤].

قَالَ جَابِرٌ: فَاطَمَنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ سَلَامَ اللَّهُ عَلَيْهَا فَقَرَأْتَهُ وَاسْتَنْسَخْتَهُ.

فَقَالَ لَهُ أَبِي:

فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ! أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟

قَالَ: نَعَمْ.

فَمَشَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ، فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ.

فَقَالَ: يَا جَابِرُ! انظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَبِ [أَنَا] عَلَيْكَ.

فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسَخَتِهِ. فَقَرَأَهُ أَبِي. فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا.

فَقَالَ جَابِرٌ:

فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ، أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا.



به او عرض کردم: ای دخت پیامبر! پدر و مادرم به فدایت، این لوح چیست:

فرمود: لوحی است، که خداوند آن را به رسولش صلی الله علیه و آله اهداء فرمود، که نام پدر و شوهر و دو فرزند و نام جانشینان از فرزندانم [حسین علیه السلام] در آن نوشته شده است. و پدرم، آن را به عنوان مژدگانی به من عطا فرموده است [۴].

جابر گوید: آن گاه مادرت فاطمه سلام الله علیها آن را به من داد. آن را خوانده و بازنویسی کردم.

پدرم به او فرمود:

ای جابر! آن را بر من عرضه می داری؟

عرض کرد: آری.

آن گاه پدرم به همراه او به خانه جابر رفت، جابر نوشته ای از پوست بیرون آورد.

[پدرم] فرمود: ای جابر! تو در نوشته ات نگاه کن تا من برایت بخوانم.

جابر در نسخه خود نگریست. و پدرم آن را قرائت کرد. در هیچ حرفی [با آن نوشته] اختلاف نداشت.

سپس جابر گفت:

خدا را گواه می گیرم، آنچه را در لوح نوشته دیدم، این بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا كِتَابٌ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ، لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ، وَنُورِهِ، وَسَفِيرِهِ، وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ [٥]. نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. عَظَّمَ يَا مُحَمَّدًا! اسْمَائِي [٦]. وَاشْكُرْ نِعْمَائِي، وَلَا تَجْحَدْ أَلَائِي [٧]. إِنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ، وَ مُدْرِلُ الْمَظْلُومِينَ [٨]، وَدَيَانُ الدِّينِ [٩].

إِنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا. فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي، أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي، عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ [١٠].

فَأَيُّ فَاعِبُدْ، وَ عَلَى فَتَوَكَّلْ [١١]

إِنِّي لَمْ أبعث نَبِيًّا، فَأَكْمَلْتُ أَيْامَهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ [١٢]، إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ

وَصِيًّا. وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ. وَ فَضَّلْتُ وَصِيكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ.

بسم الله الرحمن الرحيم

این مکتوبی است از سوی بزرگ پروردگار دانا، به پیامبرش محمد، آن کس که نور او، و پیام رسان او، و حجاب، و راهگشای به سوی اوست [۵]. که آن را فرشته وحی از جانب پروردگار جهانیان بر وی فرود می آورد.

ای محمد! نشانه هایم را گرامی بدار [۶]. و نعمتهایم را سپاس گزار، و الطاف مرا انکار مکن [۷].

من خدایم، و هیچ خدایی جز من نیست که در هم کوبنده ستمکاران، و به دولت رساننده ستمدیدگان [۸]، و پاداش دهنده روز جزاست [۹].

من خدایم، و هیچ خدایی جز من نیست. پس هر که جز به فضل من امید، و جز از عدل من هراسی داشته باشد، آن چنان عذابش کنم که احدی از عالمیان را چنین عذابی نکرده باشم [۱۰].

پس تنها مرا عبادت کن، و به من توکل نما [۱۱]. من هیچ پیامبری را برنگزیدم، و دوران او را به پایان نبردم [۱۲]، مگر آنکه جانشینی برای وی قرار دادم.

من تو را بر تمامی پیامبران، و جانشینان را بر تمامی اوصیاء، فضل و برتری بخشیدم.

وَ أَكْرَمْتُكَ بِسِبْلَيْكَ وَ سَبْطَيْكَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ [١٣].  
 فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي، بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ؛ وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا  
 حَازِنًا وَ حَيِي [١٤]. وَ أَكْرَمْتُهُ بِاشْهَادِهِ، وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ. فَهُوَ أَفْضَلُ  
 مَنْ اسْتُشْهِدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً [١٥].  
 جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ وَ حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ [١٦]. بَعْتَرْتَهُ أُثَيْبٌ وَ  
 أُعَاقِبُ [١٧].

أَوْلَاهُمْ عَلِيٌّ، سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ [١٨].  
 وَ ابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ، مُحَمَّدُ الْبَاقِرِ عِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي [١٩].  
 سَيِّهَلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ. الرَّادُّ عَلَيْهِ، كَالرَّادِّ عَلَيَّ. حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي،  
 لَأَكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَ لَأَسْرُنَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ [٢٠].  
 أُتِيحَتْ بَعْدَهُ، مُوسَى فِتْنَةً عَمِيَاءُ حِنْدَسُ [٢١].

و تو را به دو شیرزاده، و نوۀ برگزیده ات حسن و حسین  
 [علیهم‌السلام] گرامی داشتم [۱۳].

حسن را پس از گذشت دوران پدرش، کانون علم خود؛ و حسین را  
 گنجینه دار وحی قرار دادم [۱۴]. و او را به زیور شهادت آراسته و  
 گرامی داشتم، و پایانی سعادتبخش برایش قرار دادم. او برترین  
 شهیدان و والاترین ایشانست [۱۵]. من کلام تام و تمام [دیگر  
 جانشینان] خود را با او، و حجت بالغه خود را نزد او قرار دادم [۱۶].  
 و مردم را براساس تبار [پاک] او پاداش و کیفر می دهم [۱۷].  
 اوّلین از این - رشته - علی، سرور عابدان و زیور اولیاء گذشته من  
 است [۱۸].

سپس فرزندش محمد، که بسیار شبیه نیای والایش پیامبر محمود  
 است، او شکافنده علم من و کانون و گنجینه حکمت من است [۱۹].  
 آنان که در امر جانشینی جعفر تردیدی به خود راه دهند، زود باشد  
 که هلاک و نابود شوند. هر کس او را منکر شود، گویی مرا باور  
 نداشته است. من این را بر خود فرض نهاده ام، که جایگاه جعفر را  
 بسیار گرامی داشته و او را از رهگذر یاران و دوستان و شیعیانش  
 شادمان سازم [۲۰].

پس از او، موسی است که در امر ولایت او، فتنه ای سخت و کور و  
 آشوبی فراگیر همه را در خود می گیرد [۲۱].

لِأَنَّ خَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ وَحُجَّتِي لَا تَخْفَى [٢٢]. وَأَنْ أَوْلِيَائِي،

يُسْقَوْنَ

بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى [٢٣].

مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ، فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي [٢٤].

وَمَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي، فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ [٢٥].

وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَا حِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عَبْدِي وَحَبِيبِي

وَخَيْرَتِي، فِي عَلَيٍّ وَلِيِّ وَ نَاصِرِي. وَمَنْ أَضْعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ [٢٦].

وَأَمْتَحِنُهُ بِالِاضْطِّلاعِ بِهَا. يَقْتُلُهُ عَفْرِيْتُ مُسْكِبَرٍ، يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي

بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي [٢٧].

حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي، لِأَسْرَتِهِ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ، وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ [٢٨]. وَ وَاوْرَثَ

عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنٌ عِلْمِي، وَ مَوْضِعُ سِرِّي، وَ حُجَّتِي عَلَيَّ خَلْقِي؛ لَا

يُؤْمِنُ

عَبْدٌ بِهِ، إِلَّا جَعَلَتْ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ.

از آنجا که راه طاعت من بریده نشود و برهان رسای من مخفی  
 نماند [۲۲]. دوستان و اولیای من، با جامی سرشار از ولایت او  
 سیراب می شوند [۲۳].

هر کس که یکی از اینان را منکر شود، گویی که نعمت مرا انکار  
 کرده است [۲۴].

هر کس که آیه ای از کتاب مرا تغییر دهد، بر من افتراء زده است  
 [۲۵].

وای بر مفتریان انکارگری که پس از پس از دوران بنده و دوست  
 برگزیده ام موسی، علی، دوست و یار مرا منکر می شوند. او کسی  
 است که بارهای سنگین نبوت را بر دوش او نهاده ام [۲۶]. و از  
 رهگذر تحمل آن سنگینی ها، وی را می آزمایم. سرانجام او را  
 پلیدی سرکش خواهد کشت، و در شهری که به دست بنده صالح  
 بنا گردیده است و در کنار بدترین مخلوقاتم [هارون] به خاک  
 سپرده خواهد شد [۲۷].

من این را بر خود فرض نهاده ام، که او را به وجود فرزندش محمد  
 شادمان گردانم. همان کس که پس از او جانشین وی می باشد  
 [۲۸].

او وارث علم و گنجینه حکمت و جایگاه اسرار نهران من، و برهانی  
 رسا و آشکار بر خلقم می باشد؛ هیچ بنده ای به او ایمان نیاورد،  
 مگر اینکه بهشت را جایگاه او قرار داده ام.

وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ.  
 وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ، وَ لِي وَ نَاصِرِي، وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي، وَ  
 أَمِينِي عَلِيَّ وَ حَبِيئِي.

أَخْرَجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي، وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ.  
 وَ أَكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ «م ح م د» [٢٩]، رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ [٣٠]. عَلَيْهِ كَمَالُ  
 مُوسَى [٣١]، وَ بَهَاءُ عِيسَى [٣٢]، وَ صَبْرُ أَيُّوبَ [٣٣].  
 فَيَذَلُّ أَوْلِيَاءِي فِي زَمَانِهِ، وَ تَتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تَتَهَادَى رُؤُوسُ  
 الثُّرُكِ وَ الدِّيَلَمِ؛ فَيَقْتُلُونَ، وَ يُحْرَقُونَ [٣٤]. وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ،  
 مَرَعُوبِينَ وَ جَلِيلِينَ. تُصْبِغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ، وَ يَفْشُوا الْوَيْلَ وَ الرَّثَّةَ فِي  
 نَسَائِهِمْ.



و پذیرای شفاعت او درباره هفتاد تن از خاندانش کردم، که جملگی سزاوار آتش دوزخند.

آنگاه پایان کار فرزندش علی را قرین سعادت می نمایم. هم او که دوست و یار من بوده، و گواه بر خلق، و امین و حَیْم می باشد. از نسل او، حسن را بیرون می آورم که مردم را به راه من فرا می خواند، و خود کانون و گنجینه علم من است.

و این رشته را با فرزند وی (م ح م د) به پایان می رسانم [۲۹]، که او رحمت عالمیان است [۳۰]. کمال موسی [۳۱]، عظمت عیسی [۳۲]، و شکیبایی ایوب را داراست [۳۳].

دوستان من در دوران غیبت او خوار می شوند، و سرهایشان همانند سرهای اسیران ترک و دیلم بدین سو و آن سوی هدیه برده می شود؛ کشته می شوند، سوزانیده می شوند [۳۴]. و ترسناک و بیمناک و هراسان خواهند بود. زمین از خونشان رنگین می شود، و فریاد و ناله زنانشان بالا می گیرد.

أولئك أوليائي حقاً [٣٥]. بهم أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءِ حِنْدِسٍ. وَبِهِمْ

أُكْشِفُ الزَّلَازِلَ، وَ أَدْفَعُ الْأَصَارَ وَالْأَغْلَالَ [٣٦].

أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة،

وأولئك هم المهتدون [٣٧].

قال عبدالرحمن بن سالم: قال أبو بصير:

لو لم تسمع في دهرِك، إلا هذا الحديث، لكفاك؛

فصنهُ إلا عن أهله [٣٨].

اینان به راستی و درستی دوستان منند [۳۵]. به وجود آنان فتنه های کور و آشوبهای فراگیر را زایل نموده، و تکانها و سختی ها و ناملایمات را بر طرف می سازم، و پیمانهای گرانبار و زنجیرها را از دست و پایشان باز نمایم [۳۶].

درود و رحمت پروردگارشان بر ایشان باد، که تنها ایشان هدایت یافتگانند [۳۷].

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر فرمود:

اگر در طول دوران عمرت، جز این حدیث، [سخنی] نشنیده باشی، تو را بس است؛ پس آن را از نااهلش پوشیده دار [۳۸].

## روایت فضل بن شاذان

قال الفضل بن شاذان - عليه الرّحمة و الغفران -:

حدثنا صفوان بن يحيى - رضى الله عنه - قال: حدثنا أبو أيوب ابراهيم بن أبى زياد الخزاز، قال: حدثنا أبو حمزة الثمالي، عن أبى خالد الكابلي، قال:

دخلتُ على مولاي على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليهم

السلام،

فرايتُ فى يده صحيفةً كان ينظر اليها و يبكى بكاءً شديداً. فقلتُ:

فداك أبى و أمى يا ابن رسول الله! ما هذا الصحيفة؟

قال عليه السلام:

هذه نسخة اللوح الذى أهداه الله تعالى إلى رسوله صلى الله عليه وآله الذى كان فيه اسم الله تعالى و رسوله و أمير المؤمنين و عمى الحسن بن على و أبى عليهم السلام، و اسمى ابنى محمد الباقر و ابنه جعفر الصادق و ابنه موسى الكاظم و ابنه على الرضا و ابنه محمد النقى و ابنه على النقى و ابنه الحسن الزكى و ابنه حجة الله القائم بأمر الله المنتقم من أعداء الله، الذى يغيب غيبةً طويلةً، ثم يظهر فيملا الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.

شیخ عالی شأن یعنی فضل بن شاذان به سند مزبور از ابی خالد کابلی  
روایت کرد که او گفت:

به منزل مولای خود حضرت امام زین العابدین علیه السلام داخل  
شدم و در دست آن حضرت صحیفه ای دیدم که بر آن  
می‌نگریست و می‌گریست. گفتم:

پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا این صحیفه  
چیست؟ آن حضرت فرمود:

این نسخه لوحی است که خدای تعالی، به رسول خود به هدیه  
فرستاد. آن لوحی که در آن بود:

نام الله تعالی و نام رسول او و امیرالمؤمنین و نام عمّ حسن بن  
علی و نام پدرم و نام من و نام فرزندم محمد باقرو فرزند او  
جعفر بن محمد و فرزند او موسی بن جعفر و فرزند او علی رضا  
و فرزند او محمد تقی و فرزند او علی نقی و فرزند او حسن  
زکی و فرزند او حجّه الله و قائم بامرالله و منتقم از اعداءالله -  
علیه السلام -، آنکه غایب شود، غایب شدنی دراز؛ بعد از انظار  
شود و پر کند زمین را از عدل و داد، همچنان که پر شده باشد  
ستم و بیداد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - گزیده کفایه المهدی / ۴۳ - ۴۴، حدیث چهارم

بخش سوم

بررسی محتوایی حدیث لوح



بخش سوم: بررسی محتوایی حدیث لوح



[۱] قَالَ أَبِي جَابِرٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ:

پدرم (امام باقر علیه السلام) به جابر بن عبدالله انصاری فرمود:

آنچه که مسلم است، نقل امام محمد باقر علیه السلام از جابر، برای احتجاج با مخالفین است.<sup>۱</sup>

\* \* \*

[۲] قَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ.

جابر گوید: خدا را گواه می‌گیرم.

این کلام، در مورد بعضی روایات دیگر نیز صادق است. چنانچه احضار جابر و شاهد گرفتن او بر حدیث لوح، گواهی می‌دهد. و مشابه آن است، استشهاد حضرت سیدالشهداء علیه السلام، بر دشمنان در کربلا؛ و استشهاد حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام، در مجالس مناظره به احادیثی که بزرگان صحابه روایت کرده‌اند. و موارد دیگر، که مجالس دیگر می‌خواهد

این کلام جابر - که یکبار دیگر هنگام بیان متن لوح تکرار می‌شود - می‌تواند به معنای قسم باشد.

و شاید به این معنی باشد:

«أشهد» جمله خبری تمام است، یعنی:

هرچه پس از این می‌گوییم، از روی علم و یقین می‌گوییم.

و بآء در «بالله» برای قسم است و پس از آن نیز جواب قسم؛ آنگاه مجموع قسم

و جواب، استیناف برای بیان «أشهد»، چنانچه در قرآن است:

«فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ»<sup>۱</sup>

پس شهادت یکی از آنان، (در حکم) چهار شهادت به خداست که او از راستگویان است.

و نیز:

«نَشْهَادُ إِيَّاكَ لِرَسُولِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> و<sup>۳</sup>

شهادت می‌دهیم که تو رسول خدا هستی.

\* \* \*

---

<sup>۱</sup> - نور/۶۷.

<sup>۲</sup> - منافقون/۱.

<sup>۳</sup> - مرآة العقول ۶/۲۰۹.

[۳] رَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا، لَوْحاً أَخْضَرَ.

در دستان مبارکش، لوحی سبزرنگ را مشاهده کردم.

«لوح سبز»، گویی از عالم ملکوت برزخی بوده، و رنگ سبز آن، کنایه از این است که میان سفیدی نور عالم جبروت و سیاهی ظلمت، عالم شهادت قرار دارد. و اما متن نوشته آن سفید بوده، چرا که از عالم نوری محض نشأت گرفته است.<sup>۱</sup> این کلام را علامه مجلسی نیز به عنوان یک قول، نقل کرده است.<sup>۲</sup>

\* \* \*

[۴] لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ.

و پدرم آن را به عنوان مؤذگانی به من عطاء فرموده است.

در کافی و غایه المرام و بعضی از نسخ دیگر، «لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ» آمده است. لیکن مرحوم صدوق و علامه مجلسی در بحارالانوار: «لِيُسِّرَنِي بِذَلِكَ»، (مرا به آن خشنود ساخته) آورده‌اند. و علامه مجلسی در توضیح آن گوید:

این جمله، نشان می‌دهد که حضرت زهرا سلام‌الله علیها، پیش از نزول این لوح آسمانی، چون از خبر شهادت سیدالشهداء علیه السلام مطلع گردید، غمگین شده؛ -چنانچه در اخبار میلاد امام حسین علیه‌السلام بیان گردیده است.- و خدای تعالی این لوح نورانی را برای رفع اندوه از ساحت مقدس حضرت سیده‌النساء سلام‌الله علیها نازل فرمود.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - وافی ۲۹۸/۲

<sup>۲</sup> - مرآة العقول ۲۰۹/۶.

<sup>۳</sup> - مرآة العقول ۲۰۹/۶.

[۵] هذا كِتَابٌ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ.

این مکتوبی است که از سوی بزرگ پروردگار دانا به پیامبرش محمد، آن کس که نور او، پیام رسان، و حجاب و راهگشایی به سوی او است.

«نَبِيِّهِ»: یا از آن جهت است که پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدای عزوجل خبر می‌دهد. (اگر نبی، از «نبو» مشتق باشد).<sup>۱</sup>

«وَنُورِهِ»: انبیاء و ائمه علیهم السلام، انوار خدا هستند، زیرا نه تنها سبب ظهور علوم و معارف الهیه بر مردمند، بلکه عالم خلقت نیز به سبب ایشان لباس وجود پوشیده است.<sup>۲</sup>

«وَسَفِيرِهِ»: سفیر، به معنی فرستاده‌ای است که کار گروهی یا بین دو گروه را به اصلاح آورد.

و به این معنی، سفیر خدا، یعنی کسی که کار میان خدا و مردم را به اصلاح می‌آورد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۳۶۲/۷.

<sup>۲</sup> - مرآة العقول ۲۰۹/۶.

<sup>۳</sup> - مرآة العقول ۲۰۹/۶، شرح مولی صالح مازندرانی ۳۶۲/۷.

«وَحِجَابِهِ»: حجاب، بر حضرتش، از آن رو اطلاق شده است، که: او واسطهٔ بین خلق و خدا است. یا اینکه رویی به سوی خالق دارد و رویی به سوی مخلوق. یا اینکه وسیله‌ای است که برای عرض حاجت به خدای تعالی باید به او روی آورد. و توسل به حضرتش، توسل به خدای تعالی است. چنانچه مأمورانِ سلاطین ظاهری را «حجاب» نامند.<sup>۱</sup>

«وَدَلِيلِهِ»: دلیل، یعنی، آن راهنما که به امور پنهان مخفی دلالت کند.<sup>۲</sup>

و یا:

دلیل خدا، یعنی: کسی که خلق را به طریق حق دلالت نماید.<sup>۳</sup>

\* \* \*

[۶] عَظْمٌ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي.

ای محمد! نشانه‌هایم را گرامی دار.

مراد از اسماء، شاید اسماء باری تعالی باشد، که آفریدگان، خدا را به آن نامها بخوانند و او را بشناسند.

و شاید مراد، پیامبر و حضرت زهرا و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام باشد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - مرآة العقول ۲۰۹/۶، شرح مولی صالح مازندرانی ۳۶۲/۷.

<sup>۲</sup> - علامه مجلسی - همان مدرک.

<sup>۳</sup> - مولی صالح مازندرانی - همان مدرک.

<sup>۴</sup> - مجلسی، مازندرانی - همان مدارک.

اگر معنی دوم مورد نظر باشد، در این صورت می‌یابیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به بزرگداشت دخت گرامی و جانشینان معصوم خود، مأمور بوده است. و به این معنی، حکمت اقوال و افعال دیگر پیامبر، برای ما روشن تر می‌شود، که همه به امر الهی بوده است. مانند:

امر کردن مردم، به سلام کردن بر علی علیه السلام به عنوان «امیرالمؤمنین»، اکرام فاطمه زهرا سلام الله علیها و بیانات فراوان و اظهار محبت‌های گوناگون در حق حسنین علیهما السلام.

پیامبری که بنده خداست، امر خدا را در تعظیم اسماء او که اهل بیت علیهم السلام باشند، به جا می‌آورد.

از همین جا، همچنین، وجه حکمت در بعضی بیانات نبوی، در مورد مقامات و فضائل خود ایشان نیز روشن می‌گردد. چرا که رسول امین صلی الله علیه و آله، مأمور است که اسم الله الأعظم - یعنی نفس نفیس خود - را بزرگ بدارد و تعظیم کند. این وجه، در مورد فقرات بعدی حدیث (نعماء و آلاء خدا) نیز می‌تواند جریان یابد.

و به همین معنی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور است نعمت نبوت خود و ولایت اهل بین را شکر گزارد؛ و آن را از مردم پنهان ندارد. و در سراسر عمر، این امر الهی را به جا آورد.

\* \* \*

[۷] وَ اشْكُرْ نِعْمَاتِي وَ لَا تُجْحَدْ آيَاتِي.

نعمتهایم را سپاس‌گزار و الطاف مرا انکار مکن.

«نعماء» مفرد است و به معنی نعمت بزرگ، که نبوت و لوازم و پیوسته‌های آن

باشد. و «آلاء» سایر نعمتها و اوصیاء علیهم السلامند.<sup>(۱)</sup>

مرحوم میر سید جعفر خوانساری (متوفی ۱۱۵۷) مشهور به میر کبیر - از شاگردان

علامه مجلسی - ذیل این جمله چنین آورده است:

بدان که، بعضی از لغوین تخصیص داده‌اند آلاء را به نعم ظاهره، و

نعماء را به نعم باطنه؛ همچنان که در این مقام تفسیر شد.

پس اگر این اختصاص به حسب لغت یا به اعتبار عرف شایع بوده

باشد، فهو المراد. و آلاً تخصیص هر یک از آن دو معنی، به هر یک از

این دو لفظ، به جهت مناسب امر به شکر به نعم ظاهره، و نهی از

جحود به نعم باطنه نیز مناسب است. و بر تقدیر ترادف حمل هر یک

از آنها بر جمیع نعم ظاهره و باطنه نیز ممکن است. و در این صورت،

تغییر عبارت، به جهت تفنّن و عدم لزوم تکرار لفظی خواهد بود -

والله تعالی یعلم.<sup>۲</sup>

\* \* \*

<sup>۱</sup> - بحارالانوار ۱۹۸/۳۶.

<sup>۲</sup> - مناہج المعارف ۲۴۸.

## [۸] مُدِيلُ الْمَظْلُومِينَ.

به دولت رساننده ستمدیدگان است.

مراد از مظلومان، ائمه اطهار علیهم السلام و شیعیان ایشان هستند که خدای سبحان در آخر الزمان، آنان را نصرت بخشید و دولت و غلبه می‌دهد.<sup>۱</sup>

\* \* \*

## [۹] دَيَانُ الدِّينِ

پاداش دهنده روز جزاست.

در قاموس گوید:

«دیان» به معنی قهار، قاضی، حاکم، و حسابگر است. و نیز به معنی مجازات کننده‌ای که هیچ عملی را ضایع نمی‌کند، بلکه به خیر و شرّ جزا می‌دهد.<sup>۲</sup>

\* \* \*

---

<sup>۱</sup> - مرآة العقول ۶/۲۱۰.

<sup>۲</sup> - مرآة العقول ۶/۲۱۰ - مناهج المعارف ۲۵۴.



[۱۰] فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي، أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي، عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُ  
بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ.

هر که جز به فضل من امید، و جز از عدل من هراسی داشته باشد، آن  
چنان او را عذاب نمایم که احدی از عالمیان را چنین عذابی نکرده  
باشم.

شاید از این جمله، بتوان فهمید که هر چه بندگان از خدایشان امید دارند، جزای  
اعمالشان نیست، به گونه‌ای که اعطای آن بر حق واجب باشد. بلکه، همه از فضل  
اوست. و اعمال خیر بندگان، -هر چه باشد- عشری از اعشار نعمتهای قبلی الهی را  
پاسخگو نیست. چه رسد به خود کار خیر، که خود نعمتی است و شکری می‌طلبد.  
و عمل خیری می‌خواهد که شکر آن باشد.

البته خدای سبحان، اعطای ثواب ره به مقتضای وعده خود، بر نفس مقدس  
خویش لازم ساخته، که اصل این وعده نیز از فضل الهی است.

بعضی این جمله را چنین معنی کرده‌اند:

«رَجَا فَضْلَ غَيْرِي» (هر کس به فضل غیر من امید بست).

که معانی جملات بعدی مطابق آن روشن می‌شود.

اما جمله بعدی: «أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي». کلامی را که گفتیم تأیید می‌کند. چرا که  
عقوبت‌های الهی که بندگان صالح از آن می‌ترسند، همه از عدل خدا است. و هر  
کس آن را ظلم بداند، کفر ورزیده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - بحارالانوار ۳۶/۱۹۸-۱۹۹.

[۱۱] فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ، وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ.

پس تنها مرا عبادت کن، و به من توکل نما.

به تعبیر اهل نحو، تقدیم برای حصر است. یعنی:

تنها مرا عبادت کن، چنانچه فقرات قبل – در مورد فضل و عدل- نیز گویا است.

این حصر، از ظاهر جمله بعدی: «عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ» نیز بر می آید.

یعنی: تنها بر من توکل کن.

\* \* \*

[۱۲] فَأَكْمَلْتُ أَيَّامَهُ.

دوران او را به پایان بردم.

مرحوم علامه مجلسی فعل «اکملت» را به صیغه مجهول معنا فرموده است.<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

<sup>۱</sup> - رجوع کنید به: مرآة العقول ۶/۲۱۱.

[۱۳] اَكْرَمْتُكَ بِشَبَلِيكَ، وَ سَبَطِيكَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ.

و تو راه به دو شیر زاده و دو نوه برگزیده‌ات حسن و حسین گرامی  
داشتم.

«شبل» در لغت، به معنای بچه شیر است، در هنگامی که شیر به صید خود دست  
یافته و در اوج هیبت و قدرت است. در قاموس گوید:  
الشُّبْلُ بِالْكَسْرِ، وَ لَدَّ الْأَسَدِ إِذَا أُدْرِكَ الصَّيْدَ.  
فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام به «شبل» تشبیه شده‌اند، برای بیان شجاعت پدر  
و فرزندان.

یعنی: خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

فرزندان شیر تو، علی علیه السلام

همچنین در معنی «سبط» در قاموس گوید:

سَبَطٌ، به معنی فرزند است. و حسین علیه السلام، سبطی است از  
اسباط، یعنی امتی از امتها.

و در نهایت بگوید:

حسین علیه السلام، سبطی است از اسباط، یعنی امتی از امتها در  
خیر.

و در حدیث دیگر دارد:

امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو سبط رسول خدا هستند.  
یعنی: دو طایفه و دو قطعه از وجود مقدس حضرتش.  
و گفته‌اند: اسباط، فرزندان برگزیده هستند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

[۱۴] وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنًا وَ حَبِيبًا.

و حسین را گنجینه‌دارِ وحی خود قرار دادم.

یعنی او را بر تمامی آنچه بر همه پیامبران وحی فرستاده بودم، نگاهبان قرار دادم.  
چرا که لازمه خزانهداری، حفظ امانت‌ها است.<sup>۲</sup>

همین جمله کوتاه «خَازِنًا وَ حَبِيبًا» را می‌توان خلاصه‌ای از زیارت وارث

<sup>۱</sup> - مرآة العقول ۲۱۱/۶.

<sup>۲</sup> - مرآة العقول ۲۱۱/۶، شرح مولی صالح مازندرانی ۳۶۳/۷.

دانست، که این زیارت، خود اقیانوس موج حقایق الهیه است. امام بزرگواری که خازن وحی پیامبران پیشین است، طبعاً وارث آنها هم هست. این است خطاب به حضرتش می‌گوییم:

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ اَدَمَ صِفْوَةَ اللهِ.

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِیِّ اللهِ.

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ اِبْرَاهِیْمَ خَلِیْلِ اللهِ

تا آخر زیارت وارث.

چنانچه می‌بینیم اکثر زیارات مأثوره سیدالشهداء علیه‌السلام، به ویژه زیارت ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، با سلام دادن به انبیای عظام الهی علیهم‌السلام و خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله آغاز می‌شود. و سپس به سلام بر سیدالشهداء علیه‌السلام می‌رسد.

\* \* \*

[۱۵] فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتُشْهِدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهُدَاءِ دَرَجَةً.

او برترین شهیدان و والاترین ایشان است.

«فاء»، در اینجا برای بیان و تعلیل است. یعنی:

برتری امام حسین علیه‌السلام بر شهیدان، به دلیل این است که او خازنِ وحیِ تمام پیامبران گذشته است.

طبعاً عظمت فاجعه قتل، به عظمت مقام مقتول بستگی دارد. و کشتن شهیدی که برترین شهیدان است، بالاترین مصیبت در آسمان و زمین می‌شود. و بیان امام مجتبی علیه‌السلام که لسان وحی است و خالی از غلو و مبالغه، مصداق می‌یابد که فرمود:

لا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ.

\* \* \*

[۱۶] جَعَلْتُ كَلِمَةَ التَّامَّةِ مَعَهُ، وَ حُجَّةَ الْبَالِغَةِ عِنْدَهُ.

کلمه تامه خود را به همراه او، و حجت بالغه‌ام را نزد او قرار دادم.

«کلمه تامه»؛ یا اسماء عظام خداست؛ یا علم قرآن؛ یا اعم از آن، که دیگر علوم و معارف الهی را در برگیرد. یا حجت‌های الهیه که در صلب حضرتش وجود دارند، چنانکه «کلمه» در این آیات شریفه ائمه علیهم‌السلام تفسیر شده است:

« وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ »<sup>۱</sup>

و چون ابراهیم را، خدایش به کلماتی آزمود، و ابراهیم آن کلمات را به پایان برد.

« وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا، لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ »<sup>۲</sup>

و تمام شد کلمه خدای تو، از روی صدق و عدل، کلمات او را تبدیل کننده‌ای نیست.

یا مراد از «کلمه»، امامت و شرایط آن است.<sup>۳</sup>

«و حجت بالغه»، یعنی کامله؛ برهانهایی هستند که خدا و رسولش بر امامت علی و اولاد مطهرش علیهم‌السلام اقامه کرد. یا معجزاتی که به آنها بخشیده، یا شریعت حقه که آنان مروج آن هستند یا ایمانی که مورد قبول باشد.<sup>۴</sup>

\* \* \*

---

<sup>۱</sup> - البقره / ۱۲۴.

<sup>۲</sup> - الانعام / ۱۱۵.

<sup>۳</sup> - بحارالانوار ۱۹۹/۳۶، مرآةالعقول ۲۱۲/۶.

<sup>۴</sup> - بحارالانوار ۱۹۹/۳۶.

[۱۷] بَعْتَرْتَهُ أُثِيبٌ وَ أَعَاقِبٌ.

[مردم را] بر اساس تبار [پاک] او پاداش و کیفر می‌دهم.

یعنی به ولایت ایشان، زیرا که رکن اعظم ایمان و شرط قبول دیگر اعمال است. و با ترک ولایتشان، ایمان، ناقص می‌شود. و اعمال، باطل و خطا خواهد بود.<sup>۱</sup>

\* \* \*

[۱۸] أَوْلَاهُمْ عَلِيُّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ.

اولین از این [رشته] علی سرور عابدان و زیور اولیاء گذشته من است.

علّامه مجلسی در بیان این جمله گوید:

زَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ، أَي: السَّابِقِينَ، تَخْصِيصاً لِلْفَرْدِ الْأَخْفَى بِالذِّكْرِ،

فَأَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زَيْنٌ مِّنْ مَّضَى وَ مَنْ غَبَرَ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ.

توضیح اینکه: با بروز این صفت از امام سجاد علیه السلام، حضرتش از دیگر ائمه علیهم السلام متمایز می‌شود. و این جمله به معنی نفی صفت «زینت اولیاء بودن» از ائمه دیگر علیهم السلام نیست.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - بحار الانوار ۱۹۹/۳۶.

<sup>۲</sup> - مرآة العقول ۲۱۲/۶.



[۱۹] وَ ابْنُهُ شَيْبَةُ جَدُّهُ الْمَحْمُودِ، مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عِلْمِي، وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي.

سپس فرزندش که بسیار شبیه نیای و الایش پیامبر محمود است. او شکافنده علم منف و کانون و گنجینه حکمت من است.

ظهور و بروز این خصلت در امام باقر علیه السلام تا آنجاست که دشمنان نیز بدان اقرار و اعتراف آورده‌اند.

علی بن ابراهیم قمی، به اسناد خود از «شهر بن حوشب» روایت می‌کند که گفت: حجاج بن یوسف ثقفی به من گفت: در فهم یک آیه از کتاب خدا در مانده‌ام. گفتم: ای امی! آن کدام آیت است؟ گفت: آیه شریفه:

«وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»<sup>۱</sup>

و هیچ یک از اهل کتاب نیست، مگر اینکه حتماً قبل از مردن به او ایمان می‌آورد.

من امر می‌کنم که گردن یهودی و نصرانی را بزنند، سپس به گوشه چشم می‌نگرم و می‌بینم که زبانش به حمد الهی گویا است.

گفتم: اصلح الله الامیر، تاویل آیه چنین نیست. گفت: پس چگونه است؟

گفتم: قبل از روز قیامت، حضرت عیسی علیه السلام (از آسمان) به دنیا فرو

<sup>۱</sup> - نساء / ۱۵۹.

می‌آید، آنگاه هیچ یک از اهل ادیان یهود و نصاری نمی‌ماند، مگر اینکه قبل از درگذشت او، به وی ایمان آورده، و عیسی علیه‌السلام، خود، پشت سر حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه نماز می‌گزارد.

حجاج گفت: وای بر تو! این را از کجا آورده‌ای؟ و چگونه به دستت رسیده است؟

گفتم: محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به من فرمود.

حجاج گفت: به خدا قسم! کلام را از سرچشمه صاف و گوارا برگرفته‌ای.<sup>۱</sup>

سلیمان قندوزی حنفی در کتاب ینابیع‌الموده، همین روایت را به محمد بن مسلم نسبت داده است. لکن به گفته مؤلفان «معجم احادیث الامام المهدی علیه‌السلام»، ظاهراً با روایت دیگری خلط شده است.<sup>۲</sup>

فضل بن روزهان (متکلم اهل سنت در قرن نهم) نیز در صلوات خود بر چهارده معصوم علیهم‌السلام عباراتی آورده و شرح نموده است. از جمله:

---

<sup>۱</sup> - بنگرید به: تفسیر قمی ۱/۱۵۸، و به نقل از آن در: مجمع البیان ۲/۱۳۷، تفسیر صافی ۱/۵۱۹، منهج الصادقین ۳/۱۴۸، تفسیر برهان ۱/۲۶۶، بحار الانوار ۱۴/۳۴۹، و نورالتقلین ۱/۵۷۱.

- بنگرید به: ینابیع‌الموده ۲۲/۴۷۱، معجم احادیث الامام المهدی علیه‌السلام ۵/۸۴ و ۸۱، مشابه این سخن از حجاج ثقفی نقل شده است پس از شنیدن چهار سخن از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در باب اختیار انسان در اعمالش و نفی جبر، که حسن بصری و دیگران برایش نوشتند.

<sup>۲</sup> برای تفصیل آن، بنگرید: بحار الانوار ۵/۵۸-۵۹ حدیث ۱۰۸ نقل از طرائف سید بن طاووس.

جامعُ ألواحِ العُلومِ، بِإِلْتِكْسَابِ الدَّفَاتِيرِ.

آن حضرت، جمع کننده لوحهای علوم است، بی آنکه متحمل زحمت کسب علم شود از دفترها. یعنی: الواح علوم را حق تعالی بدان حضرت عنایت فرموده بود، بی آنکه آن حضرت را حاجت بدان باشد از دفترها کسب علم کند، همچو سایر علماء و این اشارت است به کمال علم آن حضرت.

آنگاه حدیثی از صحیح مسلم به روایت حضرت باقر علیه السلام آورده و گوید: علمای حدیث و ائمه فقه، بسیار فواید علوم از آن حدیث مبارک استنباط فرموده‌اند. و روایات و حکم و فواید و کلمات رائقه آن حضرت بسیار است.

- مُحْيِي مَعَارِفِ النَّبِيِّ الْفَاجِرِ:

آن حضرت، زنده گرداننده معرفتها و علوم پیغمبر صاحب فخر و شرف است. و این اشارات است بدان که دقایق علوم و حقایق معارف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در دوران امامت آن حضرت تازه شد، و مردم از آن فواید یافتند. چنانکه گفته‌اند:

از ائمه تابعین، هیچ کس را آن مقدار روایت و درایت نیست که آن حضرت را.<sup>۱</sup>

مرحوم میر سید جعفر خوانساری (متوفی ۱۱۵۷) در کتاب «مناهج المعارف»

<sup>۱</sup> - وسیلة الخادم الی المخدم، چاپ کتابخانه مرحوم آیه الله مرعشی قدس سره ۱۳۶۷-۱۳۷۷.

در مورد علم ائمه اطهار علیهم السلام می نویسد:

«دیگر از جمله طرق و راههای اثبات امامت شخصی، افضلیت و اعلمیت اوست بر سایر اهل زمان خود. با ادعای امامت. یعنی: هرگاه شخصی دعوی امامت کند و معلوم شود که او از همه اهل زمان خود افضل است.

یعنی: قرب و منزلت او در درگاه الهی از ایشان بیشتر است، و أعلم است. یعنی: داناتر است به جمیع آنچه رعیت او در فضل و علم با او برابری نمی توانند کرد. خصوصاً کسانی که در مقابل او دعوی امامت می کنند.

پس معلوم می شود که او امام است، و در این دعوی صادق و راستگو است، و شکی و شبهه‌ای نیست در آنکه هر یک از امامان ما علیهم السلام دعوی امامت فرموده‌اند.

و همچنین شکی نیست در آنکه هر یک از ایشان علیهم السلام افضل بوده‌اند از جمیع اهل عصر خود. خصوصاً خلفایی که در برابر ایشان دعوی خلافت و امامت می کرده‌اند و در علم و صلاح، و ورع و زهد، و فضائل و مناقب هیچ‌کس با ایشان برابری نداشته و به مرتبه ایشان نبوده است. و دوست و دشمن، و مخالف و مؤلف همگی بر این معنی اتفاق داشته و دارند.

و همیشه در مسائل مشکله، و وقایع متنوعه، و دقایق غامضه، همه فقهاء و علماء، از همه طوائف به ایشان را متبّع و حجّت می دانسته‌اند. و مرجع کافه آنان بوده‌اند از خاص و عام، امر

و سائس، و مطاع و سوقه، و رعیت و اتباع. و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس ایشان را مستحق خلافت می‌دانسته‌اند. و همیشه از ایشان در اندیشه بوده‌اند. و پیوسته تدبیرها و حیل‌ها از برای اطفاء نورایشان می‌ساخته‌اند. و حق تعالی آن را ظاهر تر می‌گردانیده، و خلایق را از تردّد و آمد و شد به نزد ایشان زجرها و منعهای بلیغ می‌کرده‌اند، و رغبت مردم روز به روز و ساعت به ساعت افزونتر می‌شده است. و هرگز هیچ امری بر ایشان دشوار نبوده، و در هیچ قضیه و واقعه‌ای اشتباه و سرگردانی از برای ایشان روی نمی‌داده [است]. و همیشه نور ایشان ساطع، و برهان ایشان قاطع، و فضل ایشان لایح بوده، و کسی انکار افضلیت، و مراتب عالیه ایشان نمی‌توانست نمود.

و هر کمالی و فضلی در جنب مرتبه ایشان به منزله معدوم بود، و جمیع این مراتب در کتب سیر و تواریخ، و آثار احادیث عامه و خاصه مثبت و مذکور، و متواتر و مشهور است.<sup>۱</sup>

ایشان، همچنین در بیان معجزات ائمه اطهار علیهم‌السلام به معجزات علمی آن بزرگواران اشاره کرده و می‌نویسد:

«بلکه اکثر اطوار و افعال، و غالب صفات و احوال ایشان، معجزات باهرات، و آیات ظاهرات بوده است. زیرا که ایشان نیز، مانند جدّ بزرگوار خود صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌وسلم اجمعین هرگز نزد عالمی تردّد نمی‌کرده‌اند. و از کسی تعلّم نمی‌فرموده‌اند. و مع هذا همه آفاق و آثار ایشان مملو گردیده [است]. و تمامت علماء و دانایان عالم در کسب علوم به ایشان

<sup>۱</sup> - مناہج‌المعارف / ۲۵۴-۲۵۵.

محتاج بوده‌اند. و هرگز ایشان در هیچ باب به هیچ یک از دانشمندان و علماء  
 محتاج نبوده‌اند. و همگی در همه اعصار استفاده علوم و معارف را از ایشان و از  
 اصحاب ایشان و از احادیث و اخبار ایشان میکرده و میکنند .  
 و هیچ دانشمندی از دانشمندان ملل سابقه مانند یهود و نصاری و صائبان و سایر  
 فرق کفر، با وجود تحریک خلفاء طاقت مقاومت با ایشان [را] نداشته، و همگی  
 اقرار به فضل ایشان می کرده، و اکثری ایمان به ایشان می آوردند.  
 و هیچ احدی از علماء فرق اسلام با وجود معاضدت و تقویت جباران جرأت  
 مکالمه با ایشان نمیکردند و از وفور علم ایشان، در اندیشه و در حیرت بوده‌اند و  
 طفولیت و کم سنی و کهولت و پیری ایشان در این معنا اصلاً تفاوتی نداشته است. و  
 مکرر در سن طفولیت، به فرموده پدران بزرگوار خود، یا به داعی دیگر، جواب از  
 مسائل غامضانه سائلان و اخبار از خبرهای غیب میفرموده اند.<sup>۱</sup>  
 برای تکمیل این بخش به بیانی از امام صادق صلوات الله علیه توجه می کنیم که  
 در ضمن پاسخ به سوالات عبدالله بن بکیر ازجانی در حدیثی طولانی - که شیخ  
 جلیل مقدم، ابن قولویه در کتاب معتبر و نفیس «کامل الزیارات» روایت

---

<sup>۱</sup> - منهاج المعارف ۲۵۶-۲۵۷ .

کرده\_ گوشه‌ای از ابعاد علم ائمه علیهم السلام و مظلومیت این بزرگواران در میان امت را بیان می‌دارد. این حدیث نشان می‌دهد که چگونه و چرا این خلفای غاصب، با وجود اذعان به برتری علمی اهل بیت علیهم السلام (که بارزترین جلوه در میان فضائل بی‌شمار ایشان بود) هیچگاه تن به قبول ولایت ایشان نداده، بلکه با دشمنی ایشان، نهایت تلاش خود را به کار بردند.

عبدالله بن بکیر می‌پرسد:

جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَهَلْ يَرَى الْإِمَامُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ؟

فدایت شوم، آیا امام، تمام آنچه بین مشرق و مغرب است، میبیند؟

امام صادق صلوات الله علیه فرمود:

يَابْنَ بُكَيْرٍ، فَكَيْفَ يَكُونُ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى مَا بَيْنَ فِطْرَيْهَا، وَهُوَ لَا يَرَاهُمْ وَ

لَا يَحْكُمُ فِيهِمْ؟

وَ كَيْفَ يَكُونُ حُجَّةً عَلَى قَوْمٍ غُيِّبَ لَاهُمْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ؟

وَ كَيْفَ يَكُونُ مُؤَدِّياً عَنِ اللَّهِ وَ شَاهِداً عَلَى الْخَلْقِ هُوَ لَا يَرَاهُمْ؟

وَ كَيْفَ يَكُونُ حُجَّةً عَلَيْهِمْ، وَ هُوَ مَحْجُوبٌ عَنْهُمْ؟

وَ قَدْ جُعِلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُ أَنْ يَقُومَ بِأَمْرِ رَبِّهِ فِيهِمْ؛ وَ اللَّهُ يَقُولُ:

( وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ )<sup>۱</sup>

يَعْنِي بِهِ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ، وَ الْحُجَّةُ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ] يَقُومُ مَقَامَ النَّبِيِّ مِنْ بَعْدِهِ، وَ هُوَ الدَّلِيلُ عَلَى مَا تَشَاجَرَتْ فِيهِ الْأُمَّةُ، وَ الْأَخْذُ بِحُقُوقِ النَّاسِ، وَ الْقِيَامُ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَ الْمُنْصِيفُ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ. فَإِذَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ، مَنْ يُنْفِذُ قَوْلَهُ؟ وَ هُوَ يَقُولُ:

«سَتْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ»<sup>۱</sup>

فَأَيُّ آيَةٍ فِي الْأَفَاقِ غَيْرَنَا أَرَاهَا اللَّهُ أَهْلَ الْأَفَاقِ؟ وَ قَالَ:

«مَا تُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا»<sup>۲</sup>

فَأَيُّ آيَةٍ أَكْبَرُ مِنَّا؟

وَ اللَّهُ إِنْ بَنَى هَانِئِمَ وَ قُرَيْشًا لَتَعْرِفُ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ، وَ لَكِنَّ الْحَسَدَ أَهْلَكَهُمْ كَمَا أَهْلَكَ إِبْلِيسَ، وَ إِنَّهُمْ لَيَأْتُونَنَا إِذَا اضْطَرُّوا وَ خَافُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْأَلُونَنَا، فَنُوضِحُ لَهُمْ، فَيَقُولُونَ: نَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَهْلُ الْعِلْمِ، ثُمَّ يَخْرُجُونَ فَيَقُولُونَ: مَا رَأَيْنَا أَضَلَّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَؤُلَاءِ وَ يَقْبَلُ مَقَالَتَهُمْ.

ای فرزند بکیرا! پس چگونه امام، حجّت خدا در سراسر دنیا باشد، در حالی که مخلوقات خدا را نبیند، و در میان آنان حکم نکنند؟ و چگونه حجّت باشد بر گروهی، اما از او غایب باشند، نه بر آنها قدرت داشته، و نه آنان در دسترس او باشند؟

<sup>۱</sup> - فصلت / ۵۳.

<sup>۲</sup> - زخرف / ۴۸.



و چگونه از جانب خدا ادای امانت الهی کند، و شاهد بر آفریدگان باشد، در حالی که آنان را نبیند؟

و چگونه بر گروهی حجّت باشد که آنان از او پنهان و پوشیده باشند؟  
(نمی توان علم امام را اینگونه محدود دانست) در حالی که امام معصوم علیه السلام، در میان خدا و آفریدگانش قرار گرفته که برای امر خدایشان در میان ایشان قیام کند. خدای تعالی می فرماید:

«ای پیامبر) ما تو را نفرستادیم، مگر برای تمام مردمان.»

منظور، تمام کسانی است که در روی زمین هستند.  
و حجّت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، پس از پیامبر، در جایگاه او ایستاده، و در موارد اختلاف امت، راهنمای آنان است. و برای گرفتن حقوق مردم و قیام به امر خدا و انصاف دادن بعضی نسبت به گروه دیگر، قائم مقام پیامبر است.  
پس اگر امام معصوم علیه السلام در میان مردم نباشد، چه کسی کلام الهی را در میان مردم اجرا کند، که حق تعالی می فرماید:

«بزودی آیات خود را در آفاق و انفس به آنها نشان می دهیم؟»

پس چه آیه ای در آفاق است بجز ما، که خدا آن را به اهل آفاق نمایانده باشد؟  
و خدای تعالی فرمود:

«هیچ آیه به آنها نشان ندهیم، مگر اینکه از آیه دیگر بزرگتر باشد.»

پس چه آیه ای بزرگتر از ما هست؟

به خدا سوگند، بنی هاشم ۱ و قریش نعمتهایی را که خدا به ما بخشیده، می شناسد. اما حسد آنان را به هلاکت رسانید، چنانچه ابلیس را هلاک کرد. ۲ و این

---

۱ - شاید مراد از آن، قبیله بنی هاشم (بجز ائمه معصومین علیهم السلام) باشد، و شاید کنایه از بنی عباس باشد، چنانچه در خبر دیگر، «بنی هاشم» به معنی «بنی عباس» به کار رفته است. (مراجعه شود به مقدمه خطبه جامع حضرت رضا علیه السلام در توحید: توحید صدوق، ص ۳۴ حدیث ۲. و شرح آن از علامه مجلسی، تصحیح: عبدالحسین طالعی، چاپ انتشارات میقات ۱۳۷۰).

۲ - محمد بن عبدالکریم شهرستانی (متوفی ۵۴۸) صاحب کتاب ملل و نحل، یکی از بزرگترین متکلمین عامه، در چندین موضع از تفسیر خود (مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار)، اقرار و اعتراف می کند که دشمنان اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله - در این دشمنی، پای خود را در جای پای ابلیس گذاردند. از جمله چند مورد زیر را یادآور می شویم:

اوّل - در صفحه "۱۲۱ - ب" می نویسد:

همانگونه که ابلیس در برابر خلیفه حق (حضرت آدم علیه السلام) خروج کرد، همین گونه خوارج در این امت، در برابر امام وقت خروج کردند... و همانگونه که ابلیس به امام حی قائم معتقد نشد، عامه نیز به امام غایب مورد انتظار در زمین عقیده نیافتند. (صفحه ۱۲۱ - ب، از چاپ عکسی بنیاد دائرة المعارف اسلامی).

دوم - ذیل آیه (بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَ بِهَا لَهَا عَاقِبَةٌ... (بقره / ۸۱) می

نویسد:

«امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه فرمود:

الْحَسَنَةُ كُلُّ الْحَسَنَةِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَالسَّيِّئَةُ كُلُّ السَّيِّئَةِ بُعْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

مدعیان، هرگاه به اضطرار برسند

---

پس، بنابراین تأویل، کسب السيئه، بغض و دشمنی و مناصبت با اهل بیت است، و احاطه الخطیئه خروج از پیروی اهل البیت و همراهی با دشمنان آنها است.

از (امام) صادق رضی الله عنه روایت شده که فرمود:

إِعْرَفِ الْحَقَّ لَنَا وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ.

بعضی از کسانی که به اباحه تمایل داشتند، گمان بردند که مراد، این است که: وقتی حق را شناختی، در بند این مباش که چه عملی انجام دهی، خیر یا شر. این تفسیر ناروا به گوش امام صادق [علیه السلام] رسید، و گوینده این سخن را طرد و لعن کرد. اما معنی سخن حضرتش که فرمود: واعمل ما شئت، این است که: هر چه کار خیر خواستی، (با شناخت حق اهل بیت) انجام بده که مقبول خواهد شد.

و هرکس حق را برای اهل بیت نشناخت، و با این حال، آنقدر طاعت بجا آورد که چون زیرانداز پوسیده گردد، خدای، او را به روی در آتش اندازد. و این طاعتها، نفعی به حال او نبخشد.

این گونه اطاعتها، مانند اطاعتهای لعین اوّل (ابلیس) است که چون به سجده بر آدم علیه السلام رضا نداد، سجده نکردن او موجب حبط اعمال او شد، و تمام خطیئه ها او را احاطه کردند، پس آنان (که پیروی اهل بیت نمی کنند) اصحاب آتش هستند که در آن جاودانه اند....

توحیدی، توحید است که با نبوت همراه باشد. و نبوتی، نبوت است که با ولایت همراه گردد.» (ص ۱۹۰-ب و ۱۹۱-آ، از چاپ عکسی بنیاد دائرةالمعارف اسلامی).  
سوم - پس از نقل احتجاجات بعضی از اصحاب با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نویسد:

«احتجاج بر رسول خدا، از دسیسه‌های شیطان است.» (ص ۴۲۳ ب - ۴۲۴ آ، چاپ عکسی).

چهارم - شیطان در برابر خلیفه‌الله استکبار ورزیدند. و عاقبت آن، لعن او شد. و هرکس تا قیامت از خلیفه بحق خدا اعراض کند، مانند لعین اول (ابلیس) مشمول لعنت است. (ص ۱۰۹-ب، چاپ عکسی).

\*\*\*

محدث بزرگوار، شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی - قدس الله سره - در ضمن مقدمات کتاب شریف کمال‌الدین، مباحث مفید و مهمی در مورد نصب حضرت آدم علیه‌السلام به عنوان خلیفه الله، و اعراض ابلیس از قبول این امر الهی، آورده است. صدوق بیان می‌دارد که تمام کسانی که امامت، عصمت، نصب الهی، وحدت خلیفه الهی، غیبت امام غایب، ضرورت معرفت حضرت مهدی علیه‌السلام، و دیگر ضروریات امامت را به جان و دل نپذیرند، پیرو ابلیس هستند، گرچه در کسوت مسلمانی باشند.

و بر جان خود بترسند، نزد ما می‌آیند، از ما می‌ترسند، و ما بر ایشان توضیح می‌دهیم. آنگاه می‌گویند:

«شهادت می‌دهیم که شما اهل علم هستید». سپس بیرون می‌روند و با خود می‌گویند:

هیچ کس را نمی‌شناسیم که گمراه‌تر باشد از آنانی که پیروی خاندان پیامبر کند و سخن آنان را بپذیرد.<sup>۱</sup>

در توضیح این بیان جامع حضرت صادق علیه‌السلام می‌گوییم:

این گونه برخورد منافقانه، یادآور برخورد منافقانِ معاصر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌با آن حضرت است که خدای تعالی از آن خبر می‌دهد:

---

برای پرهیز از اطالة کلام، جویندگان این بیان نفیس را به کتاب کمال‌الدین ۲۰۴/۱ ارجاع می‌دهیم. و از خدای تعالی می‌خواهیم که ما را از وساوس آشکار و پنهان - ابلیس ملعون در تمام حالات، محفوظ دارد، به حق محمد و آله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين.

۱- کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، تصحیح: علی‌اکبر غفاری، چاپ مکتبه الصدوق ۱۳۷۵،

ص ۳۴۳، باب ۱۰۸ (نوادر الزیارات)، حدیث ۲.

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»<sup>۱</sup>

(ای رسول ما)، چون منافقان نزد تو آیند، گویند: ما گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی، و خدا می‌داند که تو رسول او هستی، و خدا گواهی می‌دهد که منافقان دروغگو هستند.

دشمنان اهل بیت نیز در بعضی موارد، به فضیلت اهل بیت اقرار کردند<sup>۲</sup>، و در جاهای دیگر، به انکار آن پرداختند، تا در ایمان مؤمنان، خلل وارد کنند. همانگونه که خدای تعالی از عمل منافقانه بعضی از کافران در زمان حیات رسول خدا صلی‌الله علیه و آله خبر داد:

«وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَأَمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ ءَأَمِنُوا وَجِهَ النَّهَارِ وَءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ، وَءَلَّا تُوْمِنُوا ءِءِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ...»<sup>۳</sup>

و گروهی از اهل کتاب گفتند: به آنچه بر مؤمنان نازل شده اول روز ایمان آورید، و آخر روز کافر شوید، شاید آن‌ها برگردند و ایمان نیاورید مگر به کسی که از دین شما تبعیت کند.

۱- منافقون/۱.

۲- مانند این که گفتند:

لولا علی، لهلك فلان. و مکرر گفتند.

۳- آل عمران/۷۲-۷۳.

اینان نیز، با اقرار ظاهری و زبانی و منافقانه به فضیلت اهل بیت علیهم السلام، کوشیدند تا برای خود در دل‌های مؤمنان جایی باز کنند، تا آنجا که برخی غافلان - از خواصّ و عوامّ - چند جمله زیبای ظاهر فریب از منصور و مأمون عباسی را - که در شرایط اضطرار و گرفتاری خود بیان کرده بودند - دلیل بر تشیع آنان گرفتند<sup>۱</sup>، و از همین جا در مسموم شدن امام رضا علیه السلام به دست مأمون عباسی تردید روا داشتند.<sup>۲</sup>

این اقرارهای زبانی که ریشه در دل نداشت، همچنین موجب شد تا افکار و عقاید این دشمنان، در میان کتاب‌های فرقه ناجیه نفوذ کند، و اباطیلی به کتاب‌های

---

۱ - مرحوم آیه الله میرزا محمدتقی اصفهانی در کتاب مکیال المکارم، بحثی مبسوط آورده، در این زمینه که ما نسبت به ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین، دو وظیفه جداگانه داریم:  
 اول - ولایت (به فتح واو) - به معنی محبت معصومین علیهم السلام.  
 دوم - ولایت (به کسر واو) - به معنی قبول اطاعت و پیروی معصومین علیهم السلام.  
 بیشتر محدثان اهل سنت، فقط محبت اهل بیت را دارند، بدون اینکه ولایت و سرپرستی ایشان را - که لازمه آن تبری از دشمنان است - بپذیرند.  
 برای تفصیل بیشتر، بنگرید: ترجمه مکیال المکارم ۳۰۹/۱-۳۱۴ (تحت عنوان «ولایت آن حضرت علیه السلام»).

۲ - برای بررسی و پاسخ این سخنان، مراجعه شود به کتاب: زندگی سیاسی هشتمین امام علیه السلام، تألیف سید جعفر مرتضی عاملی، ترجمه سید خلیل خلیلیان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۵۹، ص ۲۰۲-۲۱۶.

دانشمندان شیعه راه یابد، که به دلیل اختصار این نوشتار، مجالی برای تفصیل این بحث نیست.

جلوه‌ای دیگر از این گونه برخوردها، برخورد صوفیه با اهل بیت علیهم السلام، و ادعای انتساب به آن‌ها است که در بعضی از کتب اثبات امامت - از متقدمین و متأخرین - به عنوان یکی از دلایل اثبات علم ائمه علیهم السلام بیان شده است. در این زمینه، فقط به کلام دو تن از بزرگان شیعه، اشاره می‌شود.

اول - علامه مجلسی قدس سره پس از بیان کلمات عرفا و صوفیه در انتساب علم خود به امیرالمؤمنین علیه السلام - که از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده - می‌نویسد:

«بدان که روش علمای ما رضی الله عنهم در اثبات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، این بوده که به نقل کلمات رؤسای فرقه‌های مختلف در انتساب خود به حضرتش اکتفا کنند. و این کار، برای بیان شهرت علم آن حضرت انجام شده، که علم علوی نزد تمام فرقه‌ها مسلم بوده است، گرچه ادعای آن‌ها در این انتساب، مورد تأیید نباشد، بلکه در نظر محققان امامیه، بطلان آن روشن باشد. مانند اینکه اشعری و ابوحنیفه و امثال آن‌ها، خود را به اهل بیت علیهم السلام نسبت می‌دهند، در حالی که مخالفت این فرقه‌ها با خاندان پیامبر، از تباین ظلمت با نور، بدیهی‌تر است. کلماتی که فلاسفه در اثبات عقاید خود به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نسبت داده‌اند، و ابن شهر آشوب از فلاسفه نقل کرده، از همین قبیل است. زیرا هدف ابن شهر آشوب، فقط اتمام حجت بر تمام فرقه‌ها بوده. که به کلمات خودشان با آن‌ها احتجاج کند، و گرنه کسی که اندک تتبع در کلمات اهل بیت صلوات الله علیهم داشته باشد، به روشنی می‌بیند که این‌گونه کلمات، با سخنان



اهل بیت علیهم السلام مشابهت ندارد....

شگفت اینجاست که بعضی از معاصران ما... در نفی و ردّ ضروریات دین، به امثال این عبارات استناد کنند. کار اینان، مانند کار کسی است که بخواهد به تار عنکبوت بیاویزد، و به اسباب آسمان‌ها بالا رود!

باید بدانند که آنچه با ضرورت دین مخالف باشد، گرچه با اساتید فراوان نقل شود [که غالباً چنین نیست]، باید طرح یا تأویل شود...<sup>۱</sup>.

دوم- مرحوم شیخ محمدحسن مظفر، در کتاب دلایل الصدق، در توضیح علت استناد علامه حلی به کلمات صوفیه -که خود را (به پندار خود) منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانند- می‌گوید:

«باید دانست که معنی رجوع به آن حضرت، این است که او را اصل و اساس کار خود بدانند، نه اینکه در تمام موارد، با دستورات حضرتش موافقت کنند. همانگونه که تمام موحدان، به پیغمبران خود منسوب هستند، با اینکه وجه غالب در آن‌ها، ضلالت و تحریف دین است. مسلمانان نیز -با تمام گروه‌های خود- به دین پیامبر صلی الله علیه و آله منتسب هستند، در حالی که اکثر گروه‌های آنان گمراه اند، از جمله صوفیه، که در مسلمان بودن به پیامبر نسبت دارند، و در طریقت به امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب هستند. در حالی که این دو بزرگوار (پیامبر و وصی پیامبر صلی الله علیهما و آلهما) از عقاید و کردار و رفتار صوفیه بیزارند.

آنان خرقه خود را که شعارشان است، به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

۱- بنگرید به: بحارالانوار ۱۳۳/۴۰، و تعلیقه غوالی اللثالی ۱۳۱/۴، که کلام علامه مجلسی را عیناً نقل کرده

نسبت می‌دهند، به هر معنی از خرّقه که مورد نظرشان باشد.....

پس منظور علامه حلی از نقل این کلمات، احتجاج با مخالفان است در اقرار تمام طوایف به علم کامل علوی، که صوفیه نیز از جمله این طوایف است. نه اینکه خود علامه، این اقرار را قبول داشته باشد، و صوفیه را پیرو امیرالمؤمنین علیه السلام بداند.<sup>۱</sup>

پس از بیان این مطالب، می‌گوییم:

این همه تلاش منافقانه دشمنان، نشان از این حقیقت دارد که فضائل اهل بیت علیهم السلام، به هیچ وجه قابل انکار نبوده، حتی برای دشمنانی که عمر خود را در راه دشمنی با این خاندان گذرانند. و اگر می‌توانستند این فضائل علمی را انکار کنند، به این گونه نفاق‌ها روی نمی‌آوردند، و صریحاً به انکار فضائل می‌پرداختند.<sup>۲</sup> اما آنان خود دانستند، که نه تنها گل، که خار نیز به نور خورشید زنده است، و بدون آن مجالی برای حیات نمی‌یابد.

---

۱- بنگرید به: دلائل الصدق ۲/ ۵۲۷ و ۵۲۸. علامه حلی، در کتاب «نهج الحق و کشف الصدق»، ص ۵۷ و ۵۸، ضمن مباحث نفی حلول و اتحاد، صراحتاً مخالفت صوفیه با دین الهی و عقل فطری را بیان کرده است.

۲- به عنوان نمونه، بنگرید به توجیهاات فضل بن روزبهان، نسبت به احادیث فضائل، که اکثر آنها را قبول کرده، ولی معنای آنها را مطابق افکار انحرافی خود توجیه می‌کند. شهید قاضی نورالله شوشتری و مرحوم شیخ محمد حسن مظفر، به تفصیل، به سخنان او پاسخ گفته‌اند. مراجعه شود به: مجلدات احقاق الحق، قاضی نورالله و دلائل الصدق مظفر.

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ غُلُوبًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ  
الْمُفْسِدِينَ»<sup>۱</sup>

و آن (حقایق) را انکار کردند، در حالی که جان‌هایشان در مورد آن به یقین رسید. (این انکار) از روی ظلم و برتری جویی (بود). این نکته مهم - که در کمال اختصار بیان شد - گره گشای بسیاری از مشکلات تاریخ اسلام است که امید داریم با عنایت حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله تعالی فرجه، جویندگان حقیقت را به کار آید، و بصیرت افزایش یابد.

\*\*\*

[۲۰] سَيَهْلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرِ الرَّادِّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَى حَقِّ الْقَوْلِ مَنِّي  
لَأَكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَ لَأَسْرِنَنَّ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ.  
آنان که در امر جانشینی جعفر، تردیدی به خود راه دهند، زود باشد که هلاک و نابود شوند. هرکس او را منکر شود، گویی مرا باور نداشته است. من این را بر خود فرض نهاده‌ام که جایگاه جعفر را بسیار گرامی داشته، او را از رهگذر یاران و دوستان و شیعیانش شادمان سازم.

«لَأَكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ، مقام او را در دنیا، به ظهور علم و فضلش بر مردم بلند گردانم.»

«وَلَأَسْرُنَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ، به کثرت و فراوانی شیعیان او، و علم و زهد و فضل و افر آنها، حضرتش را شادمان گردانم.»

یا اینکه مراد، مقام عالی حضرتش در قیامت باشد، به اینکه شیعیانش را شفاعت کند؛ و آن امام همام به مقبول افتادن این شفاعت نزد حق تعالی شادمان گردد. یا مراد، هر دو معنا باشد.<sup>۱</sup>

مرحوم میر سید جعفر خوانساری ذیل این عبارت از حدیث می‌نویسد:

«یعنی: در جای نیکو او را خواهم نشانید. و این کنایه است از نهایت عزت و

احترام؛ چه نشانیدن کسی در جای نیکو، دلیل عزت است.<sup>۲</sup>

[۲۱] أُتِيحَتْ بِهِ عِدَّةُ مُوسَى فِتْنَةً عَمِيَاءُ حِنْدِسٍ.

پس از او، موسی است که [در امر ولایت او] فتنه‌ای سخت و کور،

و آشوبی فراگیر، همه را در خود می‌گیرد.

میرداماد (ره) در کتاب «شرع‌التسمیة» عبارت از حدیث را به صورت «انتحت

بعده موسی... ضبط کرده، و در حاشیة آن نوشته است:

۱- مرآة العقول ۶/۲۱۲

۲- مناہج المعارف/۲۴۹.

«انتحيت بعد بموسى فتنه عمياء هندساً (نسخه بدل).  
 من انتحاه اذ اقصدته و تعرض له و عرض له و أصابه بعارضة.  
 و ما فى النسخة اصحّ و اقوم؛ أى: قصدت به عده بموسى فتنه عمياء  
 هندساً شديده الظلمة و خيمه الضلالة فدفعتها و امطتها و اذهبتها به. و  
 اما «انتجب» أو «و انتجت» -بالجيم و الباء الموحدة- فمن تصحيفات  
 المصحّفين و تحريفات المحرّفين.

و فى النهاية الأثيرية<sup>١</sup>:

فى حديث حرام بن ملحان: «فامتحنى له عامرين الطفيل فقتله».

أى: عرض له و قصده،

يقال: نحى و انحى و انتحى. و منه الحديث:

فانتحاه ربيعه،

أى: اعتمده بالكلام و قصده. و منه حديث الخضر عليه السلام:

«و تنحى له»، أى: اعتمد خرق السفينة... و منه حديث الحسن:

«قد تنحى فى برنسه و قام الليل فى هندسه، أى: تعمد للعبادة و توجه

لها و صار فى ناحيتها...»<sup>٢</sup>.

١- النهاية الأثيرية ٣٠/٥.

٢- شرعة التسمية/٨٥.

وصف فتنه به «عمیاء» به معنی «کور»، از باب تجوُّز است، زیرا اهل فتنه را کوری وصف کنند.

و «جندس»، به معنی «تاریک» است.

فتنه و آزمایش مردم به امام موسی علیه السلام، فتنه ای کور و تاریک بود، چرا که به دلیل شدت خوفی که از طاغوت زمان حضرتش بود، و امر امامت امام کاظم علیه السلام از ولایت پدران معصومش علیهم السلام پنهان تر و مخفی تر بود. چنانچه در سطور آینده از حدیث لوح، در وصف حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

يُدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ ذُو الْقَرْنَيْنِ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي

در شهری دفن می شود که عبد صالح آن را بنا کرده، در جوار بدترین آفریدگان من.

«عبد صالح»، شاید کنایه از ذی القرنین باشد، که بنای شهر طوس را به ایشان

نسبت می دهند.

و «شر الخلق»، شاید کنایه از هارون عباسی باشد، که در آن شهر دفن شده است.<sup>۱</sup> باید به این بیان، بیافزاییم که فتنه زمان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، علاوه بر خوف از طاغوت زمان، علل دیگر نیز داشت؛ که به برخی از آن ها در کتاب نقش ائمه در احیاء دین جلد دهم اشاره شده است. مؤلف در ضمن بحثی به

این مطلب اشاره نموده، که با تلخیص و تحریر مجدد، در اینجا می‌آوریم. و طالبان تفصیل را به جلد دهم کتاب «نقش ائمه در احیای دین» ارجاع می‌دهیم.

**اول - پیامبر، نامه‌های دوازده امام را در احادیث متعدد بیان فرمود.** و این احادیث نزد خواص اصحاب، مانند جابر بن عبدالله انصاری محفوظ بود. و نیز در نوشته‌هایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اولین وصی خود امیرالمؤمنین علیه السلام تسلیم فرمود، نامه‌های امامان و پیشگویی احوالشان وجود داشت.

اما این تبلیغ، عمومی و همگانی نبوده، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مورد، به نحو خصوصی تبلیغ فرمود. چنانکه حتی از خود ائمه علیهم السلام دستور می‌رسید که:

#### «این حدیث را از نااهل نگاه دار.»

چنانچه در آخر حدیث لوح و موارد دیگر نیز به این مطلب تصریح شده است.

**دوم -** در ایام خلافت خلفای عباسی، افرادی از سادات حسنی، قیام کرده و مردم را به خود دعوت می‌کردند؛ و از مردم برای خود بیعت می‌گرفتند. این مطلب نیز، امامت امام به حق، امام موسی بن جعفر علیه السلام را بر عموم پنهان می‌داشت.

سوم - در اثر تبلیغ پیامبر صلی الله علیه و آله مردم، حضرت زهرا سلام الله علیها امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به درستی

می‌شناختند. واقعهٔ جانگداز کربلا، نیز بیش از هر عاملی به معرفی سیمای نورانی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام کمک کرد.

اقدام بعدی یزید پلید لعنه‌الله علیه این بود که خاندان پیامبر اکرم صلوات‌الله علیهم اجمعین را به عنوان خارجی به مردم معرفی کند. که این کید دشمن، به خودش بازگشت. و وسیله‌ای برای معرفی اهل بیت در تمامی بلاد اسلام به‌ویژه امام سجاد علیه‌السلام که امام زمان خود بود، فراهم شد.

در مورد امام باقر علیه‌السلام، تلاش‌های خالصانه و مخلصانهٔ صحابی بزرگوار و یار وفادار اهل بیت، جابر بن عبدالله انصاری رضوان‌الله علیه در معرفی حضرتش میان مردم اثری بسزا داشت.

چنانکه نقل کرده اند که جابر، به نشان رسمیت و عرض ادب عمامه بر سر می‌نهاد، و در مسجد پیامبر صلی‌الله علیه و آله وسلم می‌نشست. آنگاه در حالی که نزدیک به صد سال داشت، و تنها صحابی بازمانده از دوران حیات پیامبر بود، و مردم او را به عنوان یادگار پیامبر می‌شناختند؛ در حضور امام باقر علیه‌السلام که در آن زمان، پنج سال یا کمتر داشت، زانوی ادب به زمین می‌زد و ندا می‌کرد:

#### «یا باقر! یا باقر!»

جابر، با این کار خود، امام زمان خود را علاوه بر اهل مدینه به زایران حرم پیامبر که از شهرهای دور و نزدیک برای حج آمده بودند، معرفی می‌کرد.

مردم گفتند: جابر پیر شده و هذیان می‌گوید. اما جابر می‌گفت:

نه، به خدا قسم! هذیان نمی‌گوییم. لیکن از پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم

شنیدم که می‌فرمود:



«إِنَّكَ سَتُدْرِكُ رَجُلًا مِّنِّي اسْمُهُ اسْمِي، وَشَمَائِلُهُ شَمَائِلِي، يَبْتَغِي الْعِلْمَ بَقْرًا»<sup>۱</sup>

تو مردی از من را درک می‌کنی، که نامش نام من، و شمایل او شمایل من است، علم را می‌شکافد، و پرده از روی آن بر می‌دارد.<sup>۱</sup>

عنایت به کلام نبوی «رَجُلٌ مِّنِّي» برای اهل توجه بسیار مهم است.

جابر، نه تنها در مسجد نبوی، حتی که در کوچه های مدینه نیز خدمت حضرت باقرالعلوم علیه السلام عرض ادب می‌کرد، و بر دستان حضرتش بوسه می‌زد، که این عرض ادب صحابی صدساله، نسبت به کودکی پنج ساله، برای معرفی امام زمان خود به مردم بسیار مهم بود.<sup>۲</sup>

اما پس از شهادت امام صادق علیه السلام و استقرار سلطه بنی عباس، معرفی حجّت خدا به دشواری صورت می‌گرفت.

از یاد نبریم که بنی عباس، به نام اولاد رسول شهرت داشتند، به عنوان خونخواهی آل محمد علیهم السلام به خلافت رسیدند. و نامهای زیبایی داشتند؛ (المنصور بالله، الرشید بالله، المأمون بالله، المتوکل بالله...)

به علاوه، در میان آنان، دانشمندانی درس خوانده بود، که از این امتیاز، بنی امیه کمتر برخوردار بودند. اینان -به ویژه منصور و مأمون- با حربه ترویج فرهنگ یونانی و ترجمه کتاب های آن دیار به جنگ فرهنگی با اهل بیت شتافتند و مردم را از رفتن به خانه خاندان پیامبر، مانع می‌شدند.

۱- کافی ۴۹۶/۱، بحارالانوار ۲۲۵/۴۶-۲۲۸.

۲- الفرق بین الفرق، اسفرائینی مورخ اهل سنت، چاپ قاهره ص ۶۰ و تاریخ یعقوبی ۶۱/۲.

منصور دوانیقی به والی مدینه نوشته بود:

هرکس را که امام صادق علیه السلام وصی خود قرار داده، گردن بزن.  
 امام صادق علیه السلام به علم الهی، می دانست چه خواهد شد لذا پنج نفر را به  
 عنوان وصی خود معین فرموده بود:

منصور دوانیقی، والی مدینه، عبدالله فرزند خود، حمیده مادر امام موسی بن جعفر  
 علیه السلام و فرزندشان امام کاظم علیه السلام؛ و با این تدبیر الهی، جان جانشین بر  
 حق خود را حفظ فرمود.<sup>۱</sup>

گرچه امام صادق علیه السلام همچون دیگر اوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله  
 در زمان حیات خود، امام پس از خود را به خواص شیعه معرفی فرمود. ولی همین  
 عوامل باعث شد تا پس از شهادت امام صادق علیه السلام، گروهی از بزرگان  
 اصحاب همچون هشام بن حکم، مؤمن الطاق و ابوبصیر، در کوچه های مدینه  
 جانشین ایشان را جستجو کنند. برخورد آنان با عبدالله فرزند امام صادق علیه السلام  
 و سؤال و جواب هایی که رد و بدل شد. و در تاریخ ثبت شده است. که برای پرهیز  
 از تطویل کلام، از نقل آن خودداری می شود. طالبان به کتاب منتهی الآمال مرحوم  
 محدث قمی مراجعه کنند.

**چهارم-** وجود فرقه‌هایی که به شیعه منسوب بوده‌اند - که هنوز برخی از مورخان، چنین می‌پندارند- به این «فتنه کور» دامن می‌زد. مانند: زیدیه، که خود را پیرو زید بن علی بن‌الحسین علیهما السلام می‌دانستند. ناوسیه، که امام صادق علیه‌السلام را آخرین امام می‌دانستند. فطحیه، که خود را به عبدالله افطح فرزند امام صادق علیه‌السلام نسبت می‌دادند. اسماعیلیه، که ادعا می‌کردند اسماعیل فرزند دیگر امام صادق علیه‌السلام نمرده و امام برحق او است. در حالی که اسماعیل، در زمان حیات پدر بزرگوار خود درگذشت. و امام صادق علیه‌السلام برای دفع این شبهه مقدر، با تشیع مفصل، پیکر او را به بسیاری از مردم نشان داده، و درگذشت او را به همه اعلام فرموده بود. سر و صداهای پیروان این فرقه‌ها، خود عاملی بود تا مردم، امام زمان خود، حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام را نشناسند. اما با این‌همه، کید دشمنان به خودشان بازگشت.

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَا أَنْ يَكْتُمُ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»<sup>۱</sup>

می‌خواهند که نور خدا را با دهانهای خود خاموش کنند، در حالی که خدا ابا دارد مگر اینکه نور خود را به اتمام برساند، کافران را خوش نیاید.

ائمه اطهار عليهم السلام، وصی خود را در زمان حیات خود تنها به خواص شیعیان می‌شناسانند. سپس به هنگام حاجت مردم به شناسایی امام عصرشان، تعالی سبب سازی می‌فرمود، تا آن بزرگوار، نزد دوست و دشمن معروف و مشهور گردد.

- زندانی شدن امام کاظم علیه‌السلام به دست هارون.

- ولایت‌عهدی تحمیلی امام رضا علیه‌السلام به دست مأمون.

- تشکیل مجالس مناظره با حضور حضرتش که مأمون با این کار، شکست

علمی امام رضا علیه‌السلام را - به خیال خود - اراده کرده بود.

- جلب امام جواد علیه‌السلام به بغداد و امام هادی و عسکری علیهما‌السلام به

سامرا، و تحت نظرگرفتن آنان.

و بالاخره تصمیم معتصم، به قتل حضرت مهدی علیه‌السلام که منجر به غیبت

حضرتش شد؛ همه و همه. گرچه امام زمان علیه‌السلام را از دسترس بعضی از

مردم - البته نه همه مردم - دور می‌ساخت. ولی حجّت خدا را به مردم می‌شناسانید.

چنانچه امروز، به فضل الهی، امامت ائمه دوازده گانه علیهم‌السلام، نزد دوست و

دشمن، روشن تر از خورشید، و حتی در مواردی از زمان حضور ائمه علیهم‌السلام

آشکارتر است.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ

\*\*\*

[۲۲] لَانَ خَيْطًا فَرَضِي لَأ يَنْقَطِعُ، وَ حُجَّتِي لَأ تَخْفَى

از آنجا که راه طاعت من بریده نشود. و برهان رسای من مخفی نماند. «خیط»، رشته‌ای است که مروارید و جواهر گرانبها را در آن به نظم می‌کشند. در این حدیث، خداوند تعالی، پیوستگی حجّت‌ها و وجوب پیروی آن‌ها را در هر زمان، به «رشته جواهر» تشبیه فرموده که دُرّ و گوهرهای امامت را به نظم می‌آورد. چنانچه رشته امامت را، به «حبل» نیز تشبیه کرده‌اند:

«وَ اعْتَصِمُوا بِ حَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»<sup>۱</sup>

وهمگی به رشته خدا چنگ زنید. همچنین می‌توان احتمال داد که مراد از «خیط الفرض»، شرایع و احکام باشد که قوام آن، به وجود امام و حجّت خدا در هر عصر و زمان است.<sup>۲</sup> مرحوم مولی صالح مازندرانی، از یک نسخه کمال‌الدین نقل می‌کند: «خیط وصیتی»، که این دلیل است بر پیوستگی امامت امام موسی کاظم به امامت پدر بزرگوارش علیهما السلام.<sup>۳</sup>

\* \* \*

۱- آل عمران/۱۰۳.

۲- مرآة العقول ۶/۲۱۴.

۳- شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۷/۳۶۴.

[۲۳] أَنْ أَوْلِيَائِي يَسْتَقُونَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى.

دوستان و اولیای من، با جامی سرشار [از ولایت او] سیراب می شوند.

به تعبیر مولی صالح مازندرانی، این حدیث، به حسب منطوق، وعده است؛ و به حسب مفهوم، وعید.

«اولیاء»، یعنی ائمه علیهم السلام یا شیعیان آن‌ها.

همچنین در نسخه‌ای «لایشقون ابدا» نقل شده است؛ که مرحوم علامه مجلسی در مورد «لایشقون» گوید:

این فعل، یا از «شقاوت» یا از «شقاء»، به معنی رنج و تعب مشتق شده است. مرحوم شیخ صدوق نیز در کمال‌الدین این عبارت را بدینگونه آورده است:

«وَأَنْ أَوْلِيَائِي لَا يُسَبِّقُونَ أَبَدًا»<sup>۱</sup>

\*\*\*

[۲۴] مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي.

هرکس که یکی از اینان را منکر شود، گویی که نعمت مرا انکار کرده است.

«من جحد نعمتی»، زیرا هر یک از آنان، بزرگترین نعمت خدا در زمان خود هستند. پس هر که یکی از آنان را انکار کند، نعمت خدا را انکار کرده است.

۱- مرآة العقول ۶/۲۱۴، شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۳۴۶/۷.

یا مراد از نعمت، نعمتِ خلافت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم - به اطلاق - باشد؛  
 که هر کس یکی از اینان را انکار کند، منکر تمامی ائمه علیهم السلام شده است.<sup>۱</sup>  
 «این (جمله) اشاره است به آیه کریمه:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي.»

امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما  
 تمام ساختم.

که در روز نصب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده [است]. زیرا که  
 عظیم‌ترین نعمت‌ها بعد از فرستادن پیغمبر، نصب کردن امامان [به مقام امامت]  
 است.

همچنانکه مکرر مذکور شد و این مضامین در احادیث شریفه بسیار نیز وارد شده  
 است.<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱- شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۳۶۴/۷.

۲- مناہج المعارف/۲۵۰.

[۲۵] وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ.

و هرکس آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد، بر من افتراء زده است.

مراد از «آیه»، ظاهراً آیات موجود در مصحف است.

و ممکن است که منظور از آن «امام» باشد، چنانکه در روایات دیگر آمده که

آیات در باطن قرآن، به ائمه علیهم‌السلام تأویل شده است.<sup>۱</sup>

اگر مراد، همان معنای اوّل باشد؛ احتمالاً تغییر آیات، حفظ ظاهر کتاب و

تحریف معنای آن است و این همان تحریفی است که قرآن از نخستین روزهای

نزول، با آن مواجه بوده، و منجر به انکار امامت - یعنی اصل اساسی دین - به نام

تفسیر قرآن شده است.

چنانچه امام محمد باقر علیه‌السلام در نامه خود به سعدالخیر، به تفصیل در زمینه

کارهای خلاف در این امت، مطالب ارزشمندی نگاشته؛ و از جمله نوشته‌اند:



وَ كَانَ مِنْ نَبْدِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ فَهَمُّ  
 يَرُوءُهُ وَ لَا يَرُوعُونَ؛ وَ الْجَهَّالُ يَعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرُّوَايَةِ وَ الْعُلَمَاءُ  
 يَحْزَنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرَّعَايَةِ.

از جمله کارهای آن ها که قرآن را پشت سر نهادند، این بود که  
 حروف کتاب را بر پا داشتند، و حدود آن را تحریف کردند.  
 آنگاه لفظ قرآن را روایت کردند؛ ولی حدود آن را رعایت  
 نکردند. جاهلان، از حفظ و روایت کتاب، خشنود و شگفت  
 زده اند. اما عالمان راستین، از ترک شدن رعایت [حرمت] قرآن،  
 اندوهگین اند.<sup>۱</sup>

و اگر معنای دوم مورد نظر باشد، تغییر امام؛ و نامگذاری خلفای غاصب به نام  
 امام، بسیار انجام شده است و به هر حال، از آنجا که تعیین و نصب امام، همچون  
 نصب پیامبر فقط از جانب خدای تعالی انجام می شود، لذا هرگونه اعمال نظر  
 شخصی در این مورد، افتراء بستن به خدای متعال است.

مرحوم می رسید جعفر خوانساری می نویسد:

«ممکن است -والله تعالی يعلم- که این اشاره باشد به آیاتی که دلالت بر امامت  
 ذریت آن حضرت می کند. و بر آن که امام باید معصوم و اعلم و افضل بوده باشد،  
 -و غیر آنها از صفات امام-. زیرا که هر که قائل به امامت غیر موصوفین به این  
 صفات شود، پس تغییر داده خواهد بود آن آیات را، چنانکه ظاهر است.»<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱- روضه کافی، حدیث ۱۶.

۲- مناہج المعارف/۲۵۰.

[۲۶] وَيَلُّ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاهِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عَبْدِي وَ  
 حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي فِي عَلِيٍّ وَ لِي وَ نَاصِرِي وَ مَنْ أَضْعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ  
 النَّبُوَّةِ.

وای بر مفتریانِ انکارگری که پس از پایان دوران بنده و دوست  
 برگزیده ام موسی، علی، دوست و یار مرا منکر می‌شوند. او کسی  
 است که بارهای سنگین نبوت را بر دوش او نهاده‌ام.

مراد از «اعباء» در اینجا علمومی است که بدان بر انبیاء علیهم السلام وحی  
 می‌رسیده است.

یا صفات مشترکه بین انبیاء و اوصیاء علیهم السلام، از عصمت، شجاعت،  
 سخاوت و امثال آن‌ها می‌باشد.<sup>۱</sup>

مرحوم میر سیدجعفر خوانساری، این بارهای گران را، مبارزه با واقفیه و دیگر  
 گروه‌های انحرافی آن روز -منکران امامت- می‌داند که احیای دین در آن روز،  
 مانند نبوت و بعثت پیامبر، دشوار بود.<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱- مرآة العقول ۶/۲۱۴.

۲- مناہج المعارف/۲۵۰.

[۲۷] يَفْتُلُهُ عَفْرِيَتٌ مُّسْتَكْبِرَةٌ يَدْفِنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ

الصَّالِحُ «۳» - إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي.

او را پلیدی سرکش خواهد کشت. و در شهری که به دست بنده صالح بنا گردیده است. و در کنار بدترین مخلوقاتم [هارون] به خاک سپرده خواهد شد.

«عفریت»، کسی است که نافذ در امر، زیرک، خبیث، شریر و شیطان صفت باشد. و مراد از عفریت، در اینجا، مأمون است. لعنه الله علیه.

«عبد صالح»، یعنی: ذوالقرنین، که طوس از بناهای او است، چنانچه در روایت نعمانی تصریح شده است.

«شر خلقی»: و «بدترین مخلوق»، هارون است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

[۲۸] حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُسْرِنَهُ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ.

من این را بر خود فرض نهاده ام که او را به وجود فرزندش محمد شادمان گردانم، همان کس که پس از او جانشین وی می باشد.

مرحوم میرسیدجعفر خوانساری در توضیح این عبارت می نویسد:

«این اشاره است به آنچه مشهور و مروی است که، مدتهای مدید فرزندی از برای حضرت امام رضا علیه السلام به هم نرسید؛ تا آنکه مردم همه گمان کردند که آن حضرت عقیم خواهد بود. و بعد از یأس مردم، حضرت امام محمدتقی علیه السلام به وجود آمد.»<sup>۲</sup>

۱- مرآة العقول ۶/۲۱۵.

۲- مناہج المعارف/۲۵۱.

[۲۹] وَأَكْمِلُ ذَلِكَ بَابِنِهِ مُحَمَّدٍ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ.

و این رشته را با فرزند وی (م ح م د)، به پایان می‌رسانم که او رحمت برای عالمیان است.

شیخ صدوق در کتب خود که حدیث لوح را نقل کرده، نام اصلی حضرت بقیه الله ارواحنا فداء را، بنابر نظر فقهی خود که عدم جواز تسمیه است، ذکر ننموده است. اما ثقة الاسلام کلینی، نام مبارک حضرتش را به همین صورت -تقطیع شده- آورده است. و چون مبنای ما، در این نوشتار، روایت مرحوم کلینی است، به همین صورت نقل گردید.

\* \* \*

باید دانست که در باب ذکر نام امام زمان ارواحنا لتراب مقدمه الفداء سخنان مختلفی در مکتب بزرگان آمده است که نشانگر اختلاف در نظر ایشان بوده است. از جمله:

**اول -** میرلوحی درباره علت نگارش کتاب «شرعة التسمیه» می‌نویسد:

«وآن (شرعة التسمیه) کتابی است که در وقتی که این ضعیف، نزد آن دو نحیریر عدم النظیر، یعنی شیخ بهاءالدین محمد عاملی و امیر محمد باقر داماد -علیهما الرحمه- به تلمذ و تعلم تردد داشت، در میان ایشان بر سر جواز تسمیه و حرمت آن در زمان غیبت، مناظره و مباحثه روی نمود. و آن گفتگو مدتی در میان بود؛

لهذا سيد مشاراليه (ميرداماد) كتاب مذكور را تأليف فرمود. فرحمة الله عليهما.<sup>۱</sup>  
 كتاب «شرعة التسميه» اخيراً با تصحيح آفای رضا استادى به همت مهديه اصفهان  
 چاپ گرديده است.

**دوم -** محدث جليل شيخ حر عاملی صاحب وسائل الشيعه گوید:

قَدْ رُوِيَ جَوَازُ تَسْمِيَّتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلًا وَفِعْلًا وَتَقْرِيرًا، وَ الْأَمْرُ بِهَا  
 عُثْمُوماً وَ خُصُوصاً فِي أَحَادِيثٍ مُتَوَاتِرَةٍ جَمَعْنَاهَا فِي رِسَالَةٍ مُفْرَدَةٍ، فَلَا  
 بُدَّ مِنْ حَمَلِ هَذَا عَلَى حَالِ الْخَوْفِ وَ التَّقِيَّةِ.

از روایاتی نیز استفاده می شود که بردن نام آن بزرگوار جایز است.  
 که در این روایات، یا صریحاً تجویز شده، یا خود امام علیه السلام  
 نام برده، یا دیگری نام برده و امام علیه السلام منع نفرموده است. و  
 در احادیث متواتری به طور خصوص یا عموم به نام بردن امر شده  
 که ما آن روایات را در رساله ای جداگانه جمع کرده ایم.<sup>۲</sup>

بنابراین باید این روایت (و امثال آن) را در حالت خوف از دشمن،  
 و تقیه حمل نمود.<sup>۳</sup>

۱- گزیده کفایة المهتدی / ۴۴.

۲- نام این رساله «کشف التعمیه فی حکم التسمیه است» الذریعة ۲۳/۱۸.

۳- اثبات الهداة ۶ / ۴۰۵ - دارالکتب الاسلامیه، تهران.

و همچنین مرحوم شیخ حر عاملی حدیث دیگری از جابرن یزید جعفری از امام باقر علیه السلام روایت کرده که می فرماید:

سَأَلَ عُمَرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ الْمَهْدِيِّ.

فَقَالَ: يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ مِنْ وُلْدِكَ، مَا اسْمُهُ؟

قَالَ: أَمَّا اسْمُهُ فَلَا، إِنَّ حَبِيبِي وَخَلِيلِي عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُحَدِّثَ بِاسْمِهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَهُوَ مِمَّا اسْتَوَدَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ فِي عِلْمِهِ.

عمر، راجع به حضرت مهدی علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد و گفت:

مرا از مهدی خبر ده که از فرزندان شما است. نامش چیست؟

فرمود: اما نامش را نمی برم، چرا که حبیبم پیغمبر صلی الله علیه و آله با من عهد فرمود که نامش را با کسی بیان ننمایم، تا خداوند او را برانگیزد. و این از علومی است که خداوند به پیغمبرش به ودیعت سپرده است.

شیخ حر عاملی (ره) ذیل این خبر گوید:

این حدیث، حمل بر تقیه می گردد. (یعنی: مختص به حال تقیه است). و تقیه هم در آن ظاهر است. و احتمال ترتب فساد، بر بیان نمودن نام آن جناب قوی بوده، وگرنه خود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حتی بر فراز منبر نیز نام حضرتش را بر زبان جاری نموده، - و همچنین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر ائمه علیهم السلام نیز چنین کرده اند، چنانکه هم اینجا و هم در قسمت نصوص بر ائمه

عليهم السلام نیز ذکر گردید.<sup>۱</sup>

کتاب «کشف التعمیه فی حکم التسمیه» که محدث عاملی به آن ارجاع داده است، نسخه اصل آن به خط مؤلف، در کتابخانه مجلس به شماره ۴۲۵۲ موجود است و هم اکنون در دست تحقیق و انتشار می باشد.<sup>۲</sup>

سوم - علامه مجلسی قدس سره، در بحارالانوار ۳۱/۵۱-۳۴، سیزده حدیث در مورد تسمیه روایت کرده، و ذیل یکی از احادیث که بیان داشته «لَا يَجِلُّ لَهُمْ تَسْمِيَّتُهُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ»، می نویسد:

هذه التَّحْدِيدَاتُ مُصَرَّحَةٌ فِي نَفْيِ قَوْلٍ مَنْ خَصَّ ذَلِكَ بِزَمَانِ الْغَيْبَةِ

الصُّغْرَى...<sup>۳</sup>

از این جمله بر می آید که ایشان، قائل به حرمت تسمیه در زمان غیبت صغری و کبری بوده است.

---

۱- همان مصدر/۴۴۳.

۲- در پایان فصل سوم این کتاب، محدث عاملی توضیحات مبسوط پیرامون مقطع نوشتن اسم حضرت بقیه الله ارواحنا فداء در نقل صدوق، داده است. در فصل دوازدهم نیز کلمات میرداماد در این مورد را نقل کرده و به آنها پاسخ گفته است.

۳- بحارالانوار ۳۲/۵۱.

**چهارم -** بعضی از صاحب‌نظران گفته‌اند:

ممکن است ورود روایاتی در تسمیه حضرتش به عبدالله و احمد، و یا روایات مختلف های در مورد نام پدر بزرگوارش، به دلیل شدت تقیه و جستجوی دشمنان برای حضرتش بوده است. اگر چه - به حمدالله - نزد شیعه امامیه، هیچ تردیدی در مورد نام و نسبت حضرتش نیست.<sup>۱</sup>

**پنجم -** شیخ مفید و شیخ طوسی - به نقل صاحب الذریعه - قائل به حرمت تسمیه بوده‌اند. و مرحوم اربلی در کشف الغمّه به کلام ایشان اعتراض کرده و جواز تسمیه را بدین‌گونه بیان نموده است:

وَأَلْذَى أَرَاهُ أَنَّ الْمَنْعَ مِنْ ذَلِكَ إِنَّمَا كَانَ فِي وَقْتِ الْخَوْفِ عَلَيْهِ وَ  
الطَّلَبِ لَهُ وَ السُّؤَالِ عَنْهُ. وَ أَمَّا الْآنَ فَلَا.<sup>۲</sup>

**ششم -** مفصل‌ترین بحث استدلالی را مرحوم آیه الله سیدمحمدتقی اصفهانی در کتاب شریف مکیال المکارم تحت عنوان وظیفه دوم از وظایف مردم در قبال حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، در باب هشتم کتاب آورده است.<sup>۳</sup>

وی که قائل به حرمت تسمیه بوده، با تقسیم اقوال و قائلان بحث مفصلی مطرح کرده، که طالبان به آن کتاب نفیس مراجعه نمایند.

۱- معجم احادیث الامام المهدي (عج) ۴/۳.

۲- الذریعه ۱۷۸/۱۴.

۳- مکیال المکارم ۱۰۹/۲-۱۳۶.



**هفتم** - بعضی از فقهاء معاصر نیز به جواز تسمیه فتوا داده اند. از جمله مرحوم آیه الله خویی (ره) در پاسخ سؤالی، که عین سؤال و جواب در این موضوع درج می‌گردد:

هَلْ تَجُوزُ شَرَعًا تَسْمِيَةُ الْإِمَامِ الْحُجَّةِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ بِاسْمِهِ الشَّرِيفِ الْخَاصِّ فِي مَحْفَلٍ مِنَ النَّاسِ، أَمْ أَنَّ الرُّوَايَاتِ الْمَانِعَةَ مِنْ ذَلِكَ، تَعْمُ زَمَانَ الْعَيْبَةِ الْكُبْرَى؟

الجواب:

لَا تَعْمُ تِلْكَ لِزَمَانِنَا هَذَا.<sup>۱</sup>

\* \* \*

[۳۰] رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ.

(حضرت مهدی علیه السلام) رحمت برای جهانیان است.

«کلمه رحمة للعالمین، برای احدی در عالم گفته نشده است، الا برای دو نفر؛ که یکی از آن دو، رسول مکرم اسلام صلی الله علیه وآله وسلم است. که خداوند در قرآن فرموده است:

۱- منیة السائل، تدوین: موسی مفید عاصی العاملی/ ۲۳۴ و ۲۴۰، چ مکتبه الهاشمی، قم - ۱۴۱۲.

«وَمَا ارْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

و تو را نفرستادیم، مگر اینکه رحمت برای جهان‌ها باشی.

نفر دوم، صاحب این زمان، صاحب الامر علیه السلام است که عنوان اوّل ایشان رحمة للعالمین است.

رحمة للعالمین اشاره به چه موضوعی است؟

«رحمة للعالمین» فهمیده نمی‌شود؛ مگر اینکه «رب العالمین» فهمیده شود.

بعد از «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» دو اسم آمده است:

«الرَّحْمَنُ»، «الرَّحِيمُ».

چرا این دو اسم بعد از رب العالمین آمده است؟

نکته اش این است که رب العالمین، ربوبیت تمام عالم وجود را در بردارد. و عوالم وجود، ملکی دارد و ملکوتی؛ قشری دارد و لّبی.

«إِن فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ  
لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»<sup>۲</sup>

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و رفت و آمد شب و روز، آیاتی

برای صاحبان عقل‌ها است.

۱- انبیاء/۱۰۷.

۲- آل عمران/۱۹۰.

«فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»<sup>۱</sup>

پس منزه است آن کس که ملکوت هر چیز به دست اوست، و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

تمام عوالم وجود، مشتمل بر این دو جهت است. بنابراین تربیت ربّ العالمین، از طریق اسم «الرحمن»، به جهت «ملکی» آن می‌رسد. و از طریق اسم «الرحیم»، به جهت «ملکوتی» آن می‌رسد.

دونفر درعالم هستند که ظهور اسم «الرحمن» و «الرحیم» در ایشان است. یکی حضرت خاتم النبیین، و یکی هم خاتم الوصیین [صلوات الله وسلامه علیهما وألهما].

خاتم الوصیین، فاعل من به الوجود است. او حجّه بن الحسن است. و او در تمام عوالم وجود است و هر جا که قلمرو تربیت حضرت رب العالمین است، قلمرو حکومت امام زمان علیه السلام است.

این مقام، از معنای روایات در این موضوع فهمیده می‌شود.<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱- یس/۸۳

۲- برگرفته از سخنان آیه الله وحید خراسانی

[۳۱] عَلَيْهِ كَمَالٌ مُوسَى.

وی کمال موسی، را داراست.

ممکن است مراد از کمال حضرت موسی علیه السلام همان الواح و علم به آن‌ها باشد. و نیز احتمال دارد منظور، قدرت او بر نابود ساختن دشمن و پیروزی بر طاغوت زمانش باشد. در هر صورت، آنچه از کمالات علمی و اخلاقی در وجود حضرت موسی علیه السلام متجلی بوده است، به نحو اکمل و اتم در وجود مبارک امام عصر علیه السلام وجود دارد.

وَ كَمَالٌ مُوسَى، عِلْمُهُ وَ اخْلَاقُهُ أَوْ قُوَّتُهُ عَلَى دَفْعِ كَيْدِ الْأَعْدَاءِ.

کمال موسی، عبارت است از دانش و اخلاق، یا قدرت او بر دفع حيله‌ها و کيد دشمنان.

\*\*\*

[۳۲] وَ بَهَاءٌ عِيسَى.

(آن حضرت) عظمت عیسی علیه السلام را داراست.

«بهاء»، یعنی حسن، حسن صورت و حسن سیرت -همزمان- که اعم از زهد و

ورع، ترک دنیا و اکتفاء به غذا و لباس اندک می‌باشد.<sup>۱</sup>

کلمه «بهاء» در لغت به معنای زیبایی و نیکویی است.

الْبَهَاءُ: الْحُسْنُ وَالْجَمَالُ... وَبَهَاءُ اللَّهِ عَظَمَتُهُ<sup>۱</sup>

تمام آنچه از حُسن و جمال، در حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام بوده، چه زیبایی صورت و قامت، و چه نیکویی باطن و سیرت، همه به نحو جامع تر و کامل ترش در وجود با برکت حضرت بقیة الله صلوات الله و سلامه علیه، جمع است.

پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي، اسْمُهُ اسْمِي، وَ كُنِّيْتُهُ كُنْيَتِي، أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خُلُقًا وَ خُلُقًا.<sup>۲</sup>

مهدی علیه السلام از فرزندان من است، نامش نام من و کنیه اش کنیه من است، شبیه ترین مردم، از نظر صورت و از نظر خلق و سیرت به من می باشد.

مَهْدِيُّ أُمَّتِي أَشْبَهُ النَّاسِ بِي فِي شَمَائِلِهِ وَ أَقْوَالِهِ وَ أَعْمَالِهِ.<sup>۳</sup>  
مهدی امت من، شبیه ترین مردم در شکل صورت و سخنان و رفتار به من است.

۱- مصباح المنیر ۹۰/۱، مجمع البحرین ۶۹/۱.

۲- کمال الدین شیخ صدوق، ۲۸۶/۱.

۳- کمال الدین شیخ صدوق، ۲۵۷/۱.

مهدی است آنکه حُسن دل‌آرای احمدی

از چهره مبارک خود رونما کند  
در باب چهارم کتاب منتخب الاثر، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که  
درباره شمایل حضرت مهدی علیه السلام فرمودند:

وَجْهُهُ كَالْكَوْكَبِ الدُّرِيِّ.

صورتش چون ستاره‌ای درخشانده است.

وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ الدُّرِيِّ.

رخسارش مانند ماه تابان است.

أَجَلَى الْجِبْهَةِ أَقْنَى الْأَنْفِ.

پیشانی‌اش بلند و بینی‌اش باریک و کشیده است.<sup>۱</sup>

«محمد بن عبدالله» از اهل قم، وقتی ماجرای تشریفش را به محضر حضرت  
صاحب‌الزمان علیه السلام نقل می‌کند، و می‌گوید:

لَمْ أَرَقَطُ فِي حُسْنِ صُورَتِهِ وَاعْتِدَالِ قَامَتِهِ.<sup>۲</sup>

هرگز به‌سان او، در زیبایی صورت و اعتدال قامت ندیدم.

۱- منتخب الاثر/۱۸۵.

۲- کتاب الغیبه، شیخ طوسی/۱۵۳.

از پیامبر اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، روایت شده که فرمودند:

الْمَهْدِيُّ طَاوُوسٌ أَهْلُ الْجَنَّةِ.

حضرت مهدی علیه السلام (در زیبایی و جمال) طاووس اهل بهشت است.<sup>۱</sup>

\* \* \*

[۳۳] صَبْرُ أَيُوبَ.

(حضرت مهدی علیه السلام) صبر ایوب را دارست.

مظهر «صبر» و پایداری در تاریخ بشری، حضرت ایوب نبی علی نبینا و آله و علیه السلام است که طی هفت سال، انواع مصایب و سختی‌ها را تحمل کرد، اموالش را از دست داد، فرزندان از دنیا رفتند، بدنش بیمار و رنجور شد، شماتت و سرزنش دشمنان را بر جان خرید، و در تمام این دشواری‌ها و بلیات، به غیر از خدا پناه نبرد و از سپاس و شکر الهی کوتاهی نکرد.

خداوند تبارک و تعالی، درباره آن پیامبر عظیم الشان می فرماید:

«وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ»<sup>۱</sup>

و به یاد آور، بنده ما ایوب را.

و پس از بیان سرگذشت او، صبر و مقاومتش را خاطرنشان ساخته، مقامش را ستوده و فرموده است:

«إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»<sup>۲</sup>

ما او را بردبار و شکیبایا یافتیم، خوب بنده ای است، بدرستی که او بازگشت کننده بود.

صبر و بردباری حضرت امام زمان صلوات الله و سلامه علیه، به گونه ای است که به صبر و شکیبایی و پایداری حضرت ایوب تشبیه شده است.

---

۱- سوره ص/ ۴۱.

۲- سوره ص/ ۴۴.



از «سعید بن جبیر» روایت شده است که:

سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ:

فِي الْقَائِمِ مِثْلُ سُنَنِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، سُنَّةُ مِنْ أَبِينَا آدَمَ، وَ سُنَّةُ مِنْ نُوحٍ، وَ  
سُنَّةُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ، وَ سُنَّةُ مِنْ مُوسَى، وَ سُنَّةُ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةُ مِنْ  
أَيُّوبَ وَ سُنَّةُ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

فَأَمَّا مِنْ آدَمَ وَ نُوحٍ: فَطُولُ الْعُمُرِ.

وَ أَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ: فَخَفَاءُ الْوِلْدَانِ وَ اغْتِرَالُ النَّاسِ.

وَ أَمَّا مِنْ مُوسَى: فَالْخَوْفُ وَ الْعَيْبَةُ.

وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى: فَاخْتِلَافُ النَّاسِ فِيهِ.

وَ أَمَّا مِنْ أَيُّوبَ: فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبَلْوَى.

وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: فَالْخُرُوجُ بِالسَّيْفِ.

از حضرت سجاد، علی بن الحسین علیهم السلام شنیدم که فرمود:

در حضرت قائم از ما (خاندان) سنت‌هایی از سنن پیامبران هست،  
از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و ایوب علیهم السلام و  
سنتی هم از حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

و سنتی که از آدم و نوح (در آن حضرت) است، عمر طولانی است.  
و سنتی که از ابراهیم (در او) است، ولادت پنهانی و گوشه‌گیری از  
مردم است.

و سنتی که از موسی است، عدم امنیت و پنهانی زیستن است.

و سنتی که از عیسی است، اختلاف نمودن مردم دربارهٔ اوست.  
 و اما سنتی که از ایوب (در آن بزرگوار) است، فرج و گشایش پس  
 از ابتلاء (به مصیبت‌ها و رنج‌ها) است.  
 و سنتی که از حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، قیام با  
 شمشیر می‌باشد.<sup>۱</sup>

اگر در مشکلات و ناملایماتی که قرن‌ها است بر وجود پاک حضرت حجت  
 علیه السلام می‌بارد، تأمل و دقت شود، به خوبی روشن می‌گردد که تشبیه صبر آن  
 بزرگوار، به چون ایوبی که نمونهٔ شکیبایی و تحمل است، نه تنها مبالغه نیست،  
 بلکه عین حقیقت و حاکی از یک واقعیت دلخراش و جانگدازی است که دل هر  
 محبی را می‌سوزاند و اشک هر شیفته‌ای را جاری می‌سازد.  
 امیرمؤمنان علی علیه السلام، در مدت بیست و چند سالی که خانه نشین شده بود  
 و حق مسلمش را غصب کرده و ظالمانه خلافتش را ربودند، همسرش را تازیانه  
 زدند و مجروح نمودند و به شهادت رساندند، و آن همه مصیبت و بلا بر حضرتش  
 روا داشتند، حالتش به گونه‌ای بود که می‌فرمود:

فَصَبَّرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَىٰ وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا.<sup>۲</sup>

پس صبر کردم، در حالتی که چشمانم را خاشاک و گلویم را ریزه  
 استخوان گرفته بود.

<sup>۱</sup> - کمال الدین صدوق/۳۲۲- اثبات الهداة شیخ حر عاملی ۴۶۶۳ با اندکی تفاوت در لفظ

<sup>۲</sup> - نهج البلاغه، خطبه شفشقیه (خطبه سوم)

اگر حضرت ایوب علیه السلام هفت سال بلا دید و صبر کرد، امام زمان  
 علیه السلام، بیش از هزار سال است که مصیبت می کشد و شکیبایی می ورزد.  
 اگر امیرالمؤمنین علیه السلام، بیست و چند سال خون دل می خورد و بر  
 مشکلات و نامالیقات شکیب ورزید و فرمود:

فَصَبَّرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدُّى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا.

حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء، قرن ها است که دشواری ها و زجرها را به  
 جان می خرد و صدها سال است که مصایب و سختی ها را تحمل می کند و شکیبایی  
 می ورزد.<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>

\* \* \*

---

۱- درباره ابتلاء و امتحان الهی، و علت ابتلاء انبیاء علیهم السلام به مصایب، بنگرید به: کتاب «امام مهدی  
 علیه السلام، امتحان الهی» تألیف: محمدحسین صفاخواه، انتشارات کتابچی، بهار ۱۳۷۶.  
 ۲- توضیحات مربوط به عبارات ۳۱ تا ۳۳ با استفاده از کتاب پیام امام زمان علیه اسلام تألیف: آقای سید  
 جمال الدین حجازی، انتشارات مولود کعبه، قم نگاشته شده است.

[۳۴] فَيَذَلُّ أَوْلِيَاءِي فِي زَمَانِهِ، وَتُتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُؤُوسُ التُّرُكِ وَالدَّيْلَمِ؛ فَيَقْتُلُونَ وَيُخْرِقُونَ.

دوستان من در دوران غیبت او خوار می‌شوند، و سرهایشان همانند سرهای اسیران ترک و دیلم بدین سو و آن سوی هدیه برده می‌شود؛ کشته می‌شوند، و سوزانیده می‌شوند.

ترک و دیلم نام دو گروه از مشرکان در آن زمان است.<sup>۱</sup>

کار غربت یاران حضرت مهدی علیه‌السلام به آنجا می‌رسد، که نه تنها آنان را می‌کشند، بلکه سرهای آنان را مانند سرهای مشرکانِ مقتول در جنگ‌ها، با افتخار، به یکدیگر هدیه کنند!

\*\*\*

[۳۵] أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَاءِي حَقًّا.

این‌ها به راستی و درستی دوستان من‌اند.

مسلم در صحیح خود، حدیثی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نقل کرده است، بدین مضمون که:

«پیوسته، گروهی از امت من بر حق هستند. هرکس آنان را تنها گذارد، به آنان زیانی نرسانده، تا زمانی که امر خدا به آنان برسد، در حالی که اینان همچنان بر حق خود اصرار دارند.»

مولی صالح مازندرانی، کلمات فقهاء و محدثان اهل سنت را درباره این حدیث آورده که در معنای آن با هم اختلاف دارند. و سپس خود می‌افزاید:

«اینان، فرقه ناجیه‌اند که به ذیل عصمت خاندان پیامبر چنگ زدند، و معاندان از زمان پیامبر تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام آنان را تنها گذاردند، اما این کارها، هیچ‌گاه اراده آنها را سست نکرد.»<sup>۱</sup>

\*\*\*

[۳۶] بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ، وَ بِهِ هُمْ أَكْشِفُ الزُّكَاظِلَ، وَ أَدْفَعُ الْأَصَارَ وَ الْأَعْلَالَ.

به وجود آنان، فتنه‌های کور و آشوب‌های فراگیر را زایل نموده، و تکان‌ها و سختی‌ها و ناملايمات را بر طرف می‌سازم. و پیمانهای گرانبار و زنجیرها را از دست و پایشان باز نمایم.

«به هم آدفع»، یعنی: به عبادت و دعای آن‌ها، یا زمانی که قائم علیه‌السلام را درک کنند یا در رجعت از ایشان دفع می‌کنم.<sup>۲</sup>

«كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ»، فتنه معنای عام دارد و یاران امام زمان علیه‌السلام در غیبت و ظهور و رجعت وسیله دفع فتنه هستند. وجود آن‌ها خود، چنین برکتی دارد. و این اعم است از دعا و عبادت ایشان، چرا که نفس زندگی آنها به یاد مولایشان علیه‌السلام خود، عبادتی است عظیم، به‌ویژه در زمان غیبت او که اینان به تعبیر پیامبر اکرم صلی‌الله علیه آله و سلم:

۱- شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۳۶۵/۷.

۲- مرآة العقول ۲۱۵/۶.

## أَمْنُوا بِسَوَادِ عَلِيٍّ بِيَاضٍ<sup>۱</sup>

به سیاهی بر سفیدی ایمان آورند.

مرحوم میر سید جعفر خوانساری، این عبارت را چنین ترجمه کرده است:  
 «به برکت ایشان و بس، دفع می‌کنم هر فتنه کور بسیار ظلمانی را، و به سبب ایشان نه غیر ایشان کشف می‌کنم و زایل می‌گردانم همه زلازل و شدتها را. و رفع می‌کنم و برمی‌دارم بارهای گران و غُلها، را که کنایه است از تکلیف‌های شاقه و بلیات عظیمه که در امت‌های سابقه می‌بود.»

آنگاه در توضیح جمله، به روایت امام محمدباقر علیه السلام که شیخ صدوق قدس سره در کمال‌الدین روایت کرده<sup>۲</sup>، اشاره نموده است که فرمود:

«خواهد آمد بر مردم، زمانی که غایب می‌شود از ایشان امام ایشان بس طوبی و خوشی حال از برای ثبات ورزندگان بر امر ما در آن زمان. بدرستی که ادنی چیزی که خواهد بود از برای ایشان از ثواب، آن است که ندا می‌کند ایشان را، حضرت باری جل جلاله. پس می‌فرماید:

ای بندگان من و کنیزان من! ایمان آورده‌اید به سیر من؛ و تصدیق کرده‌اید به غیب من؛ پس بشارت باد شما را، و شاد باشید به نیکویی ثواب از جانب من. شما بندگان و کنیزان من به بندگی و کنیزی، راست و درست. از شما قبول کنم و بس. و از شما عفو می‌کنم و بس. و برای شما می‌آمرزم و بس. و به برکت

۱- بحارالانوار ۵۶/۷۷ حدیث ۳.

۲- بحارالانوار ۱۴۵/۵۲ حدیث ۶۶ به نقل از کمال‌الدین ۳۳۰/۱ باب ۳۲ حدیث ۱۵.

شما باران می‌فرستم بر بندگان خود. و دفع می‌کنم از ایشان بلا را. اگر نه شما می‌بودید، هر آینه نازل می‌کردم بر ایشان عذاب خود را.»<sup>۱</sup>

شاید همین نکته، یکی از رموز فضیلت شیعیان منتظر در زمان غیبت باشد، تا آنجا که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، آنان را «برادران خود» می‌داند.<sup>۲</sup> و امام سجاد علیه‌السلام به ابوخالد کابلی می‌فرماید:

يَا أَبَا خَالِدٍ! إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِي، الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِي وَ الْمُتَنَتِّظِينَ لِظُهُورِي،  
 أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ  
 وَ الْمَعْرِفَةِ، مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَ جَعَلَهُمْ فِي  
 ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ  
 آلِهِ بِالسَّيْفِ.  
 أُولَئِكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَ شَيَعَتُنَا صِدْقًا وَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ  
 جَلَّ سِرًّا وَ جَهْرًا.

ای اباخالد! به حق، اهل زمان غیبت حضرت مهدی علیه‌السلام که قائل به امامت حضرتش هستند و منتظر ظهورش، از اهل هر زمانی برترند، چرا که خدای تعالی آنچنان به ایشان عقل و فهم و معرفت بخشیده؛ که غیبت نزد آنان به منزله مشاهده گردیده است. و آنان را در این زمان، در جایگاه مجاهدان با شمشیر در پیشگاه رسول

۱- مناهج المعارف/۲۵۲.

۲- بحار الانوار ۱۲۳/۵۲ حدیث ۸ نقل از بصائر الدرجات.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده است، اینان، حقاً  
مخلصانند، و به راستی شیعه ما هستند، و دعوت کنندگان به دین  
خدای عزوجل در پنهان و آشکار هستند.<sup>۱</sup>

وامام هادی علیه السلام می فرماید:

لَوْ لَأَمْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبِهِ قَائِمِنَا مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ، وَ الدَّالِّينَ  
عَلَيْهِ، وَ الدَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِهِ حَجَجَ اللَّهُ، وَ الْمُتَّقِدِينَ لِضُعْفَاءِ عِبَادِ  
اللَّهِ مِنْ شَيْبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ، وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ، لَمَّا بَقِيَ  
أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ.

وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يَمْسِكُونَ أَرْزَمَةَ قُلُوبِ ضُعْفَاءِ الشُّبُعَةِ، كَمَا يَمْسِكُ

۱- مختصر اثبات الرجعة (فضل بن شاذان)، حدیث ۸، کمال الدین ۳۱۹/۱ و ۳۲۰ (به دو سند).

إعلام الوری: ص ۳۸۴ ف ۲، قصص الأنبياء: ص ۳۶۵ ف ۱۵ ح ۴۳۸، احتجاج: ج ۲ ص ۳۱۷-۳۱۸، خراج: ج ۱  
ص ۲۶۸ ب ۵ ح ۱۲، إثبات الهداة: ج ۱ ص ۵۱۴ ب ۹ ف ۶ ح ۲۴۸، ج ۳ ص ۹ ب ۱۷ ف ۲ ح ۱۱ - از کمال الدین.  
حلیة الأبرار: ج ۲ ص ۱۳۸ ب ۲، غایة المراد: ص ۲۰۳ ب ۲۵ ح ۳۷، بحار: ج ۳۶ ص ۳۸۶ ب ۴۴ ح ۱ نقل  
از احتجاج و کمال الدین، و ج ۵۰ ص ۲۲۷ ب ۶ ح ۲ از احتجاج، و ج ۵۲ ص ۱۲۲ ب ۲۲ ح ۴ از احتجاج، عوالم: ج  
۱۵ الجزء ۳ ص ۲۵۸ ب ۵ ح ۱ - از احتجاج، و از کمال الدین، منتخب الأثر: ص ۲۴۳ ف ۲ ب ۲۴ ح ۱ -  
از کمال الدین.

معجم احادیث امام مهدی علیه السلام ۱۹۶۳-۱۹۷.



صَاحِبُ السَّفِينَةِ سَكَانَهَا.

أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

اگر پس از غیبت قائم ما [علیه السلام]، نبودند کسانی از عالمانِ دعوت کننده به سوی حضرتش، و دلالت کنندگان به ایشان، و مدافعان از دین او با حجّت های خدا، و نجات دهندگان بندگان ضعیف خدا از شبکه های ابلیس و مزدوران او، و دام های نواصب، (اگر اینان نبودند) هیچ کس باقی نمی ماند، مگر اینکه از دین خدا برگردد. اما این گونه عالمان، زمام دل های ضعفای شیعه را به دست می گیرند؛ همچنانکه صاحب کشتی، ساکنان آن را (از خطرات) حفظ می کند. اینان نزد خدای عزّوجلّ، برترین افراد هستند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

۱- تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ص ۳۴۴ ح ۲۲۵ | احتجاج: ص ۱۸، منیة المرید: ص ۳۵، المحجّة البيضاء ج ۱ ص ۳۲، حلیة الابراز: ج ۲ ص ۴۵۵ ب ۴، بحار الانوار: ج ۲ ص ۶ ب ۸ ح ۱۲، عوالم: ج ۳ ص ۲۹۵ ب ۱ ح ۹۱.

[۳۷] أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلِيكَ هُمُ  
الْمُهْتَدُونَ.

دروود و رحمت پروردگارشان بر ایشان باد که تنها ایشان ره یافتگان  
و هدایت یافتگانند.

اینان، مصداق کلام الهی هستند:

«وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ  
رَاجِعُونَ. أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلِيكَ هُمُ  
الْمُهْتَدُونَ.»<sup>۱</sup>

و به صابران بشارت ده، کسانی که چون به آنان مصیبتی رسد،  
گویند: انا لله و انا الیه راجعون. اینان کسانی هستند که صلوات و  
رحمت از ناحیه خدایشان بر ایشان می‌رسد، و اینان هدایت  
یافتگانند.

چه مصیبتی، بالاتر از ندیدن و نیافتن امام علیه‌السلام؟

در حالی که دشمنان ایشان قتل و سوزاندن و مصائب دیگر را بر یارانشان وارد  
می‌آورند.<sup>۲</sup>

همین مصیبت هاست که امام عصر علیه‌السلام، خود به شیعیان آموخته، تا در  
شبهای ماه رمضان - ماه استجابت دعا - بخوانند:

۱- البقرة/۱۵۵-۱۵۷

۲- شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۳۶۶۷.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ نَبِيَّنَا وَغَيْبَهُ وَلِينَا وَشِدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا وَ  
وُقُوعَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهِرَ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقَلَّةَ عَدَدِنَا وَ  
شِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهِرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا....

خدایا! ما به پیشگاه تو شکوه می‌کنیم از نبودن پیامبران، و غیبت  
سرپرستمان، و زیادی دشمنانمان، و کمی عددمان، و شدت فتنه‌ها  
بر ما، و هم‌پیمانی (اهل زمان) علیه ما....

چنانچه همین مضمون را در دعای دیگری -که در عصر جمعه خوانده می‌شود  
-تعلیم فرمودند.<sup>۱</sup>

امام سجاد علیه السلام نیز در دعای چهل و هفتم صحیفه، پس از دعا برای  
اهل بیت پیامبر علیهم السلام و دعا برای حضرت مهدی علیه السلام، برای یاران  
حضرتش چنین دعا کند:

«اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى أَوْلِيَانِهِمْ، الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقَامِهِمْ، الْمُتَّبِعِينَ مِنْهُمْ،  
الْمُتَّقِينَ أَثَارَهُمْ، الْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمْ، الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِمْ،  
الْمُؤْتَمِنِينَ بِإِمَامَتِهِمْ، الْمُسْلِمِينَ لِأَمْرِهِمْ، الْمُجْتَهِدِينَ فِي طَاعَتِهِمْ،  
الْمُنْتَظِرِينَ أَيَّامَهُمْ، الْمَادِّينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنَهُمْ، الصَّلَوَاتِ الْمُبَارَكَاتِ  
الزَّكَايَاتِ النَّامِيَاتِ الْغَادِيَاتِ الرَّائِحَاتِ، وَ سَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى  
أَرْوَاحِهِمْ....»

خدایا، درود فرست بر دوستداران ایشان، که به مقام آنان اعتراف  
دارند، پیرو راه روشن آنان هستند، دنباله‌رو آثار و نشانه‌هایشان

۱- مفاتیح الجنان، دعا در غیبت امام زمان علیه السلام.

هستند، به دستاویزشان چنگ می‌زنند، به ولایت ایشان تمسک می‌جویند، به امامتشان اقتدا می‌کنند، تسلیم فرمانشان هستند، در پیروی آنان می‌کوشند، ایام (دولت و ظهور) ایشان را انتظار می‌کشند، و دیدگان خود را به سوی این خاندان دوخته‌اند (منتظر ظهور دولت حَقَّةٔ اهل بیت هستند)، درودهای بابرکت، پاکیزه، فزاینده، در هنگام بامدادان و شبانگاهان.  
و بر ایشان و بر روح‌هایشان درود فرست...<sup>۱</sup>

\*\*\*

[۳۸] قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ:

لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي ذَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ لَكَفَاكَ؛ فَصُنَّهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ!

عبدالرحمن بن سالم گوید که ابو بصیر فرمود:  
اگر در طول دوران عمرت، جز این حدیث [سخنی] نشنیده باشی، همین تو را بس است؛ پس آن را از نااهلش پوشیده دار.

میر محمد باقر داماد (متوفی ۱۰۴۱) در کتاب «شرعۃ التسمیة» می‌نویسد:  
«از جمله دلایلی که بر صحت این حدیث حکم می‌کند، و نشان می‌دهد که این کلام، بدون تردید از منبع علم الهی و موطن وحی و معدن رسالت صادر شده، این است که طریق به عبدالرحمن بن سالم، بسیار صحیح، وثیق، حصیف السنند،

و عالی الاسناد است. و هیچ کس -نه عبدالرحمن بن سالم و نه دیگری- را نرسد که از جانب خویشتن، سخنی به غیب گویند، و اوصیاء پاک‌نهاد پیامبر [صلوات‌الله علیهم اجمعین] را، یکی پس از دیگری معرفی کنند، نامها، کنیه‌ها نام پدران، نام مادران آنها [بنا بر بعضی روایات حدیث لوح] و صفات و احوال آنها را دهها سال قبل از وجودشان بازگویند، آنگاه این پیش‌گویی، درست همانگونه که از قبل بیان شده بود، تحقق پذیرد.<sup>۱</sup>

-مرحوم شیخ صدوق پس از نقل روایت حدیث لوح به اسناد خود از تقه جلیل‌القدر عبدالعظیم حسنی چنین آورده است که، در انتهای حدیث، عبدالعظیم حسنی می‌فرماید:

الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ! لِمُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ خُرُوجِهِ، وَقَدْ سَمِعَ أَبَاهُ ع  
يَقُولُ هَذَا وَ يَحْكِيهِ!!

از محمد بن جعفر علیه السلام و خروج او بسیار شگفت است، در حالی که از پدرش (امام صادق علیه السلام) این حدیث را شنید و نقل کرد.

۱- شرعه التسمیه/۸۲ و مشابه این بیان، در کتاب دیگر میرداماد: نبراس الضیاء، تحقیق حامد ناجی، چاپ

و سپس عبدالعظیم حسنی می‌افزاید:

ثُمَّ قَالَ هَذَا سِرُّ اللَّهِ وَ دِينُهُ وَ دِينَ مُلَائِكَتِهِ فَصُنُّهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ وَ  
أَوْلِيَائِهِ.<sup>۱</sup>

این سرّ خدا و دین او و دین ملائکه اوست، پس آن را نگاه دار  
مگر از اهل و اولیای آن.

در بعضی نسخه‌ها نیز چنین آمده است:

فَصُنُّهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

که فعل امر از «صن» به معنای بخل از افشای مطلبی است، که تو خود بدان  
اختصاص یافته‌ای.<sup>۲</sup>

\* \* \*

ذیل جمله مربوط به امام کاظم علیه‌السلام [بند ۲۱]، به قسمتی از مشکلات شیعه  
در قرن دوم هجری اشاره کردیم. این مشکلات، تا قرن سوم نیز به همان صورت و  
گاه سخت‌تر وجود داشت. در آن زمان، حتی دانستن نام ائمه علیهم‌السلام، از اسرار  
الهی بود، که افشای آن خلاف امر الاهی، و کتمان آن جهاد فی سبیل الله بود.

---

۱- بحارالانوار ۲۰۰/۳۶ ح ۳ به نقل از کمال الدین و عیون الأخبار شیخ صدوق.

۲- شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۳۶۶۷.

از این رو، در مورد غالب احادیث نصوص بر ائمه، می‌فرمودند که این کلام از نااهل نگاهداری شود. یکی از حکمت‌های اصلی در عدم جواز تسمیه حضرت مهدی علیه‌السلام نیز همین بود، که اگر دشمنان دین، حضرتش را دقیقاً می‌شناختند و محل ایشان را می‌دانستند، ایشان را به قتل می‌رساندند. و خدای تعالی، با حفظ این گوهر یکدانه در صدف غیبت، بر شیعیان منت نهاد.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ.

وَ نَوِّرْ قُلُوبَنَا بِه نَوْرِ مَعْرِفَتِهِ

---





بخش چهارم

بررسی اسنادی حدیث لوح



در این بخش تواتر و اسانید «حدیث لوح» را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- تواتر معنوی

الف - کلام محقق حلی

ب - کلام ابن خزاز قمی

ج - کلام شیخ طوسی

۲- تواتر اسنادی:

متن اسانید حدیث لوح و نمودار تفکیکی آنها

۳- سخن محدثان و اندیشمندان بزرگ درباره تواتر حدیث لوح

۴- شرح حال راویان حدیث لوح در طریق فضل بن شاذان

۵- شرح حال راویان حدیث لوح در طریق ثقة الاسلام کلینی



١-تواتر معنوی



همانگونه که انبیاء علیهم السلام به انتخاب خداوند، به نبوت مبعوث شده‌اند؛ ائمه هدی علیهم السلام نیز به فرمان خدا انتخاب و به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معرفی گردیده‌اند.

این معرفی و اعلام، در مواضع مختلف و به الفاظ گوناگون توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان شده است. و اخباری که در این باره رسیده است، احادیثی صحیح و متواتر است و محل شک و شبهه‌ای را در نزد دیدگان حقیقت‌بین، باقی نمی‌گذارد.

در این اخبار که اصل امامت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به وضوح بیان کرده، تعداد آن‌ها را نیز با نامهای مخصوص معین، با بیان‌های گوناگون معرفی نموده است.

یکی از احادیث صحیحه، حدیث لوح است که در کتب اخبار ما به دو گونه نقل

شده است:

یکی به تعبیر املاء رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که به خط امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد. و به صحیفه امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشهور است. و دیگر به تعبیر تحفه ای آسمانی که از جانب ربّ جلیل به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هدیه شده که از جانب حضرتش به حضرت زهرا سلام الله علیها اهداء گردید. و به «لوح حضرت زهرا سلام الله علیها» مشهور است و هنگامی که امام باقر علیه السلام، جابر را بر قرائت آن حاضر نمود، به «لوح جابر» نیز مشهور گردید.

همانگونه که در متن حدیث شریف ذکر گردید، در آن پس از اشاره به اصل امامت ائمه علیهم السلام، تعداد و نامها و خصوصیات ایشان بیان گردیده است. اگرچه این حدیث، همانگونه که به تفصیل ذکر خواهد شد، حدیثی متضافر و متواتر است، لکن در این بخش، نصوص متواتر بر امامت ائمه اثنی عشر را از بیان سه تن از اعیان و اعلام شیعه بررسی می‌نماییم:

الف - کلام محقق حلّی (متوفی ۶۷۶ ه. ق)

ب - کلام ابن خزاز قمی (قرن چهارم ه. ق)

ج - کلام شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰ ه. ق)



### الف - کلام محقق حلّی

فقیه بزرگوار شیعه، محقق حلّی صاحب شرایع (متوفی ۶۷۶) در کتاب خود «المسلك فی اصول الدین» بیان مفصلی پیرامون احادیث نصّ بر امامت دارد، که ترجمه آن را همراه با تلخیص می‌آوریم.

«راویان اخبار نصوص، در حد تواتر هستند. هرکس پیرو انصاف باشد و عناد را واگذارد، می‌بیند که گروه امامیه که در سراسر جهان پراکنده‌اند، و در طول قرون متوالی، فقهاء و شعراء و ادیبان و متکلمانی مشهور داشته‌اند؛ این اخبار را روایت کرده‌اند. علاوه بر آن‌ها، دانشمندانی از مذاهب دیگر این احادیث را روایت کرده‌اند، که تعداد آن‌ها زیاد است و هیچ‌کس نمی‌تواند با استقصای کامل، آنان را برشمارد.

همچنین می‌بینیم که این مجموعه اخبار، گاهی شامل لفظی مورد اتفاق در نصّ بر علی علیه السلام است، و گاهی الفاظی را نقل کنند که در نصّ صریح مشترک است. به هر حال، تواتر حاصل است. و هنگامی که تواتر نصوص ثابت شد، قول به امامت علی علیه السلام واجب می‌شود.

**سؤال اول -** شاید گفته شود:

گیریم که گروه امامیه امروز، از نظر کثرت، چنین باشند که اشاره شد. اما از کجا بدانیم که در طبقات گذشته نیز چنین بوده‌اند؟ می‌دانیم که در صورتی که طبقات مساوی نباشند، به نوعی که افادهٔ یقین کند - یعنی محال بودن اتفاق بر اختلاف - آنگاه خبر، به علم منتهی نمی‌شود. پس وضع تواتر احادیث نصوص چه می‌شود؟

**پاسخ -** در اینجا، از دو وجه پاسخ می‌گوییم:

**وجه اول:** انسان منصف، هنگامی که به تاریخ‌های گذشته نظر می‌کند، می‌بیند که امامیه که مدعی نص هستند، در هر زمانی نه تنها به حد تواتر رسیده‌اند، بلکه از آن حد گذشته‌اند.

این گروه فراوان، در طول قرن‌های گذشته در مکان‌ها و شهرهای مختلف و دور از هم زیسته‌اند؛ و با وجود آن، یک مضمون واحد را در ضمن روایات خود نقل و تأیید کرده‌اند. این مطلب، به قدری روشن است که کسی آن را انکار نمی‌کند، مگر آنکه معاند باشد.

**وجه دوم:** گروه موجود امامیه، خبر می‌دهند که مانند خود را - در تعداد و کثرت - دیده‌اند که مانند خود اینان خبر داده‌اند. همچنین هر طبقه‌ای از آنان، همراه با نقل نصوص، کثرت ناقلان آن خبر داده‌اند، و این برای افادهٔ یقین، کافی است.

**سؤال دوم -** شاید گفته شود:

یهود و نصاری از پیغمبران خود چنین نقل می‌کنند که بر اساس نصّ صریح آنان، شریعتشان نسخ نمی‌شود. و آنان نیز مانند شما ادعای تواتر می‌کنند. پس اگر استدلال شما حجّت باشد، برای دیگران نیز اینگونه استدلال، حجّت خواهد بود.

**پاسخ -** ما قبول نداریم که تمام آنان، اینگونه ادعا کنند. چرا که گروهی از یهود و نصاری را دیده‌ایم که منسوخ شدن شریعت خود را منکر نیستند، و آن را از نظر عقلی ممکن می‌دانند، و می‌گویند: شرع، از آن منع نکرده است. ولی ثبوت نبوت پیامبری را که پس از پیامبر آن‌ها آمده، انکار می‌کنند و می‌پندارند که پیامبر بعدی، نشانه و معجزه‌ای دالّ بر نبوت خود اقامه نکرده است.

ادعای نصّ بر منع نسخ، که در اینجا شده، شاذّ و نادر است، که اعتباری ندارد. همچنین، در مقابل این خبر، اخبار فراوانی از مورّخان نقل شده که نشان می‌دهد طبقات آنها به حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) با تواتر نرسیده، بلکه با قتل یهود به دست بعضی از پادشاهان، این ارتباط قطع شده، تا آنجا که گمان انقراض نسل آن‌ها می‌رفت. و این، مدّعی بیان شده را رد می‌کند.

**سؤال سوم -** ممکن است گفته شود:

چرا اتفاق آن‌ها بر جعل اینگونه اخبار، جایز نیست؟ و اگر چنین باشد، این نقل دلیل بر صحت آن نمی‌تواند بود.

**پاسخ -** به شهادت عقل، اتفاق گروهی بیشمار از مردم بر یک مضمون با وجود فاصله مکانی و زمانی بسیار، و عدم ارتباط میان آن‌ها، محال است. چنانچه اتفاق گروهی بسیار بر یک نوع زندگی، بدون فردی جامع - که همه را بر آن روش گرد آورد - غیرممکن است.

**سؤال چهارم -** بر فرض اینکه چنین اتفاقی بر جعل نباشد، از کجا بدانیم که زمینه‌چینی برای آن نبوده است؟

**پاسخ -** کثرت عدد راویان، پراکندگی آن‌ها در شهرها، و تباین اهداف و خواسته‌های آن‌ها، تصور این زمینه‌چینی را غیر ممکن می‌سازد. به علاوه، اگر این شبهه در مورد نقل متواتر امامیه وارد شود، به نقل متواتر تمام فرقه‌ها نیز وارد می‌شود. و بر اساس آن، در تمام شهرها و وقایع متواتر تاریخی باید تردید کرد که این تردید عقلاً صحیح نیست.

**سؤال پنجم -** گیریم که زمینه‌چینی بر آن نبوده است، ولی تواتر این اخبار را نمی‌توانیم بپذیریم. چون هر خبری از اخبار نصوص، خبری است واحد، که افاده علم نمی‌کند، و مجموع آنها به حد تواتر نمی‌رسد، لذا یقین آور نیست؛ چون ناقلان این اخبار، محدودند، و نسبت دروغ به آن‌ها، ممکن است.

**پاسخ -** ما «تواتر» را به معنی کثرت اخبار نگرفته‌ایم؛ بلکه می‌گوییم که این اخبار، در یک معنی واحد متفق هستند و این معنی به تواتر نقل شده است. و البته

اخبار آحاد، اگر معنای آن‌ها متواتر باشد، یقین از آن‌ها حاصل می‌شود. چنانچه بخشش و عطای حاتم و شجاعت عمرو، با اینکه یک یک اخبار آن‌ها آحاد است، ولی اصل مطلب، قطعی و روشن است.

**سؤال ششم** - چه مانعی دارد که جمع آن‌ها بر این اخبار، هدفی یا شبهه‌ای باشد؛ آنگاه این شبهه در میان آنان ادامه یابد، و بدین گونه اتفاق بر خبر دروغ، حاصل شود؟

**پاسخ** - وقتی دانستیم در مورد راویان و ناقلان این اخبار، زمینه چینی و ارتباط منفی است؛ شبهه بر طرف می‌شود. چون از وقایعی خبر می‌دهند که در عالم خارج روی داده، و گویندگان آن کاملاً مشخص و شناخته شده‌اند.

باید دانست که اگر با این مبنا بخواهیم هر حقیقتی را انکار کنیم، یقین قطعی به هیچ خبری از اخبار تاریخی و غیر آن به دست نمی‌آید، چون این گونه اشکالات را در مورد هر خبر متواتری می‌توان گفت. از این رو، می‌بینیم که ذهن انسان عاقل، این تشکیک را جدی نمی‌گیرد. بلکه می‌یابد که زمینه چینی بر دروغ، و ارتباط راویان با یکدیگر - در این فاصله زمانی دراز - محال است، لذا به صحت خبر، حکم قطعی می‌دهد.

به علاوه، اگر اینگونه بخواهیم اعتراض کنیم، معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و صحت نسبت قرآن مجید به حضرتش نیز - نستجیر بالله - مورد تردید خواهد بود، چرا که علم به آن‌ها نیز از طریق تواتر به دست آمده. و اگر به طریق نقل امامیه اعتماد نتوان کرد، بر هیچ کدام از حقایقی که مورد اتفاق تمام مسلمانان است، نمی‌توان اعتماد کرد.

**سؤال هفتم** - اگر صدور این نص، از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت باشد، برای مخالف شما -مانند خودتان- معلوم است. زیرا خبر متواتر، مختص به گروهی نیست.

**پاسخ** - مخالفان ما، دو گروه هستند:

گروهی به اخبار ما می‌نگرند، و از آن‌ها اطلاع می‌یابند. و گروهی دیگر آن‌ها را نادیده می‌گیرند.

گروه دوم، به دلیل عدم توجه، از اخبار ما اطلاع ندارند. چنانچه یهود و نصاری از بیشتر عقاید مسلمانان بی‌خبرند، چون از نقل و روایت آن‌ها آگاهی ندارند. و شاید در صورت ادعای فرد مسلمانی نسبت به تواتر آن‌ها، این تواتر را انکار کنند. همین گونه اهالی هر شهر، ممکن است نسبت به شهرهای مجاور خود مطالبی بدانند که افراد شهرهای دورتر، نمی‌دانند. فقط بدان دلیل که اخبار شهرهای مجاور به اطلاع آن‌ها می‌رسد نه اخبار شهرهای دورتر.

اما در مورد گروه اول که به اخبار ما می‌نگرند، و از آن‌ها باخبرند، برخی از این افراد، به دلیل عقیده فاسد سابق خود که خبر مخبران جدید را باطل می‌کند، به صحت آن‌ها عقیده پیدا نمی‌کند. و برخی دیگر از این گروه، کسانی هستند که عناد ظاهری دارند نه باطنی؛ و آن‌هم برای طلب متاع فانی دنیا و رسیدن به هدف‌های زودگذر است.

و برخی دیگر نیز، به حقیقت اقرار و اعتراف دارند، ولی این اقرار خود را می‌پوشانند و کتمان می‌کنند.

**سؤال هشتم- اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام نصّ صریح داشت، به دلیل عدد تواتر، بین اظهار و عدم اظهار این امر، یکی را بر می‌گزید. اگر اظهار نمی‌کرد، لازم می‌آمد که بین صحابه، حکمی ضروری دین بر صحابه پوشیده ماند، یا اینکه آنان آنچه را از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند، انکار کنند.**

**پاسخ-** می‌گوییم: پیامبر صلی الله علیه و آله، نصّ بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را بارها اظهار فرمود و بر صحابه هم مخفی نبود؛ بلکه بسیاری از آنان که عارف به حق بودند، این نصّ را به زبان آوردند. اشعاری در این موضوع سرودند، و مطالبی را نیز در خصوص آن نقل کردند.

البته بعضی از صحابه که در هواهای نفسانی غرقه شده بودند، این نصّ محکم را انکار کردند. اما صحابه مؤمن و بر حق، هیچگاه چنین نبودند، مانند: ابوذر، مقداد، جابر، سلمان، خزیمه بن ثابت، سهل بن حنیف، ابویوب، سعد بن عباد، فرزندش قیس بن سعد، عباد بن صامت، و گروه بسیاری از صحابه غیر از اینان، که کلام صریح آنان در شهادت به امامت علی علیه السلام به دست ما رسیده است. و هر که بر سیره‌ها وقوف یابد، این معنی بر او آشکار می‌شود.

از جمله اشعار در این زمینه، شعر نابغه (قیس بن عبدالله جعدی، شاعر صحابی)

درباره علی علیه السلام است:

نکثت بنوتیم بن مرّة عهده

وتبوات نيرانها وجحيمها<sup>۱</sup>

عباده بن صامت گوید:

يا للرجال أخروا علياً

أليس كان دونهم وصياً

---

۱- ابوالصلاح حلبی (متوفی ۴۴۷) در کتاب تقریب المعارف منتخباتی از چند قصیده در تصریح بر وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است. از جمله در مورد همین قصیده «نابغه جعدی» گوید:  
 نابغه جعدی، زمانی که صدای مردم را در سقیفه شنید، به قیس بن صرمه و عمران بن حصین گفت:  
 قولاً لأصلع هاشم إن أنتم لاقیتماه لقد حللت ... [یک کلمه ناخوانا]  
 تا آنجا که گوید:

و علیک سلّمت الغداة بامرّة	و علیک سلّمت الغداة بامرّة
یا خیر من حملته بعد محمد	یا خیر من حملته بعد محمد
نکثت بنوتیم بن مرّة عهده	نکثت بنوتیم بن مرّة عهده
و تخاصمت یوم السقیفه و الذی	و تخاصمت یوم السقیفه و الذی

(تقریب المعارف/۱۹۵، تصحیح فارس حسون).

للمؤمنین فمارعت تسلیمها  
 أنثی و أكرم هاشم و عظیمها  
 فتبوات نيرانها و جحیمها  
 فیه الخصام غداً یكون خصیمها



ام سلمه گوید:

وصی رسول الله اول مسلم

و اول من صلی و زکّی بدرهم

علی بن جناده سکونی خطاب به بنی هاشم گوید:

أیوتی إلیکم ما أتى من ظلامه

و فیکم وصی المصطفی صاحب الامر

عبدالله بن حنبل [یا به قولی: عبدالرحمن بن جعیل] گوید:

لعمری لئن بايعتم ذا حفيظة

علی الدین معروف عفاف موقفا

علیاً وصی المصطفی و وزیره

و أول من صلی لذي العرش واتقی

عتبه بن ابی لهب گوید:

تولت بنوتیم علی هاشم ظلماً

و ذادوا علیاً عن إمارته قدماً

این سخن، جای بحث مفصل گسترده دارد.<sup>۱</sup> و نمی‌دانم چگونه معترضان، این طریقه را که نصّ صحابه در آن بوده فراموش کرده‌اند؛ تا آنجا که به خود اجازه داده‌ند اینگونه اعتراض کنند. از ضعف بصیرت و سوء توفیق، به خدا پناه می‌بریم.

**سؤال نهم** - اگر نصّ بر امامت علی علیه السلام حقّ بود، بین صحابه شهرت می‌یافت، و کتمان آن بر آن‌ها دشوار بود. و علی علیه السلام، خود بدان

---

۱- ابوالصلاح حلبی نیز، این بیته را آورده است:

بریده اسلمی، در همان زمان صدر اسلام گفت:

«لا ابا یحییٰ إلا من أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله، أن أسلم علیه بامرہ المؤمنین.» و قصیده‌ای سرود با مطلع:

یا بیعه هدموا بها      أسأ و جلّ دعاتم  
تا آنجا که گوید:

أمر النبی معاشرًا      هم أسوة و لازم

ان یدخلوا فیسلّموا      تسلیم من هو عالم

إن الوصی هو الخلد      یفقه بعده و القائم

حسّان بن ثابت، در مورد واقعه تسلیم رایت به امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

و کان علیّ أرمذ العین یتبعی      دواء فلما لم یحسن مداویاً

تا آنجا که گوید:

فخصّ بها دون البریه کلّها      علیّاً و سماءالوزیرالمواخیا

(تقریب المعارف/۱۹۴-۹۵، تصحیح فارس حسون).

احتجاج می‌کرد، زیرا که حضرتش به مواردی که گمان می‌رفت برای نصب امامت سودمند باشند، احتجاج فرمود. پس چگونه احتجاج به نصّ را - که حجّت قاطعه دالّ بر هر فضیلتی است - وا گذاشت؟

**پاسخ** - احادیث نصّ، بین صحابه مشهور بود. و کتمان نیز فقط از برخی صحابه سر زد، نه از تمام آن‌ها بعلاوه، نصّ بر علی علیه السلام، از اذانی که در هر شبانه روز، پنج بار در ملاء عام تکرار می‌شود، روشن تر نیست. و در اذان، اختلافی بین مسلمانان افتاده که بر کسی پوشیده نیست.

می‌گویند: چرا علی علیه السلام، خود به این احادیث احتجاج ننمود؟  
بر این سؤال، چند جواب داریم:

**جواب اول:** اینکه چرا به آن احتجاج نکرده‌اند؟ شاید بگویند:

اگر احتجاج می‌بود، نقل می‌شد. می‌گوییم.

نقل متواتر یا آحاد؟ نقل متواتر، نداریم. ولی نقل آحاد، مسلّم است. و این احتجاجات انجام شده و روایت آن که به دست ما رسیده، در کتب امامیه موجود است. و همین در اعتبار آن‌ها کافی است.

اگر بگویند: چرا فقط امامیه، این احتجاجها را نقل کرده‌اند؟

می‌گوییم: به دلیل اهمیتی که امامیه بدان داده‌اند، و دیگران نادیده گرفته‌اند.

**جواب دوم:** می‌گوییم: چرا نمی‌گویید: «احتجاج واقع شده، امّا عامّه آن را نقل

نکرده‌اند.»

توضیح اینکه در احتجاج، یا برهانی بر عقیده امامیه هست، و یا نیست. در

صورت اول، تمام راویان آن باید امامی باشند. و در صورت دوم، حجّت و برهانی نیست، پس برای احتجاج مفید نیست.

جواب سوم: چرا نگوییم: نقل در اولین طبقه راویان، متواتر بوده، سپس به دلیل منکران زیاد امامت، که راویان برای نقل آن مؤاخذه می‌شدند، عامه از روایت آن خودداری کردند، و خاصه به دلیل تقیه، آن را از عموم کتمان کردند و فقط برخی از خواص اصحاب، آن را روایت نمودند.<sup>۱</sup>

---

۱- بنگرید به: تحقیق گسترده علامه امینی در الغدير ۱/۱۵۹-۲۱۳، تحت عنوان «المناشدة و الاحتجاج بحديث الغدير»، که در آن، ۲۲ مورد احتجاج و مناشده، فقط مربوط به حديث غدیر- را از اعلام اهل سنت نقل کرده، که فهرست آنها به شرح زیر است:

- (۱) احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام -روز شوری، سال ۲۳ یا ۲۴ هجری.
- (۲) احتجاج دیگر حضرتش -در دوره خلافت عثمان.
- (۳) احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام - در روز رجبه سال ۳۵.
- (۴) احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر طلحه - در جنگ جمل، سال ۳۶.
- (۵) حديث رکیان - در کوفه، سال ۳۶ یا ۳۷.
- (۶) احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام - در صفین، سال ۳۷.
- (۷) احتجاج حضرت زهرا علیها السلام.
- (۸) احتجاج امام حسن مجتبی علیه السلام - در مجلس معاویه، سال ۴۱.
- (۹) احتجاج امام حسین شهید صلوات الله علیه - در زمان معاویه، سال ۵۸ یا ۵۹.
- (۱۰) احتجاج عبدالله بن جعفر - در مجلس معاویه، بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام.
- (۱۱) احتجاج برد همدانی با عمرو بن عاص.
- (۱۲) احتجاج عمرو عاص با معاویه.
- (۱۳) احتجاج عمار یاسر با عمرو عاص - در صفین، سال ۳۷.
- (۱۴) احتجاج اصیغ بن نباته -در مجلس معاویه، سال ۳۷.
- (۱۵) احتجاج جوانی با ابوهریره -در مسجد کوفه.
- (۱۶) احتجاج کسی با زید بن ارقم.
- (۱۷) مناشدة مردی عراقی به جابر بن عبدالله انصاری.
- (۱۸) احتجاج قیس بن سعد با معاویه -سال ۵۰ یا ۵۶.
- (۱۹) احتجاج دارمیة حجونیة با معاویه -سال ۵۰ یا ۵۶.
- (۲۰) احتجاج عمرو اودی.
- (۲۱) احتجاج عمر بن عبدالعزیز اموی - در حدود سال ۱۰۰.
- (۲۲) احتجاج مأمون عباسی با دانشمندان.

**جواب چهارم:** فرض می‌کنیم که احتجاجی به این حدیث صورت نگرفته باشد. اما در آن صورت نیز، به معنی عدم نصّ بر علی علیه‌السلام نیست. زیرا تواند بود که امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام از دشمنان خود - به دلیل برگزیدن دنیا و میل به سلطنت دنیا - جرأتی در برابر خود سراغ داشت که اگر احتجاج می‌فرمود، راهی به انکار آن نداشتند، مگر عناد و ردّ و تکذیب آن؛ و در این صورت، ضرر احتجاج بیش از ضرر ترک آن بود.

**سؤال دهم -** اگر نصّ ثابت بود، علی علیه‌السلام بعد از قتل عثمان، برای خود بیعت نمی‌گرفت؛ و برای امامت خود به حجّت الهی احتجاج می‌فرمود، زیرا تقیه در آن زمان برداشته شده بود.

**پاسخ** - چون پس از بیست و پنج سال حکومت خلفا، به تدریج، اصل «امامت بر اساس نصّ الهی» فراموش شده، و «امامت به انتخاب مردم» در اذهان جایگزین شده بود، لذا امام علیه‌السلام برای باز پس گرفتن منصب الهی خود، به روشی رفتار کرد که مورد انکار مردم نباشد.

به‌علاوه، کسانی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام، از آن‌ها کمک خواست اکثراً قائل به امامت دو خلیفه اول بودند. لذا احتجاج حضرتش به نصّ الهی، در این زمینه، مشکلاتی ایجاد می‌کرد. و در آن صورت، افراد شنوا و مطیع علی علیه‌السلام با معتقدان به امامت دیگران برابری نمی‌کردند.

همچنین امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نصوص وارده در مورد خود اشاره فرموده است، از جمله در خطبه شقشقیه که فرمود:

لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ أَخُو تَيْمٍ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ  
الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى.

ابن ابی قحافه (ابوبکر) جامه خلافت را در حالی بر تن کرد، که خود، می‌دانست که جایگاه من نسبت به جانشینی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، جایگاه محور نسبت به آسیاب است. آن حضرت، در مواضع عدیده، تصریح فرمود که پیشینیان حق او را غصب و منع کردند. و این مضامین در اخبار اهل بیت علیهم‌السلام و در بعضی احادیث محدثان عامه - که اهل عناد نبودند - موجود است.<sup>۱</sup>

---

1- به عنوان نمونه، بنگرید به: بحارالانوار ۴۹۷/۲۹-۶۵۲-۱۵، که علامه مجلسی، دهها حدیث از منابع معتبر شیعه و عامه، در مورد شکایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از غصب حق خود توسط غاصبان، روایت کرده است.

و اما تصریح امیرالمؤمنین به نصّ، بعضی از اخبار این موضوع به روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله در همین کتاب (المسلک) نقل شده است.

**سؤال یازدهم** - اگر نصّ معلوم بود، بر عباس بن عبدالمطلب پوشیده نمی ماند تا آنکه بگوید:

أمددُ یدکَ أبا یعکَ...<sup>۱</sup>

دستت را درازکن، تا با تو بیعت کنم.

تا اینکه مردم بگویند: عموی رسول الله با پسر عمویش بیعت کرد که دو نفر در مورد تو مخالفت نکنند.

**پاسخ** - در مورد کلام عباس (امدد یدک ابا یعک ...) می گوییم:

از آنجا که بسیاری از دنیامداران، نصّ بر امامت علی علیه السلام را انکار کردند و اکثر عامّه نیز از آنان پیروی کردند. و به اختیار مردم در امر امامت قائل شدند، عباس نیز به علی علیه السلام به گونه ای پیوست که حجت بر عامّه - که قائل به این اصل بودند- تمام شود؛ و این بعید نیست. و در مناظره؛ بسیار دیده می شود که بر اساس مسلمات طرف خصمه پیش روند. و اگر بر اساس مسلمات نزد طرف نباشد، برای ایجاب حجت، به گونه ای که مؤونه استدلال را برای او کفایت کند، پس چرا امر چنین نباشد؟<sup>۱</sup>

---

۱- المسلك فی اصول الدین / ۲۲۶-۲۴۰.

### ب- کلام ابن خزاز قمی

در این قسمت، بیانی از ابوالقاسم علی بن محمد خزاز قمی -از اعیان علمای شیعه قرن چهارم و از شاگردان ابن بابویه- در اثبات تواتر و حجیت نصوص بر امامت ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام را به طور خلاصه نقل می‌نمائیم:

ابن خزاز قمی در کتاب نفیس «کفایه الاثر»، پس از روایت احادیث نصوص می‌فرماید:

«نیک بنگرید -خدا شما را رحمت کند- به این راویان از بزرگان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، و خاندان پاک نهاد حضرتش صلوات الله علیهم اجمعین، و تابعین که این اخبار در نصّ بر ائمه علیهم السلام از طریق آنان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است.

آیا بر این گونه کسان، دروغ سازی احتمال می‌رود؟ در حالی که شهرهای آن ها هم دور است و عقاید مختلف دارند، یک معنی را با الفاظ مختلف روایت کرده اند.



آنگاه ببینید که اینان گروهی زیادند، و تمام شرایط تواتر را به دست آورده‌اند. و می‌بینیم که در قبول اخبار نصّ بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام اتفاق رأی دارند. با این مقدمات، احتمال دروغ‌سازی درباره آن‌ها قابل قبول نیست. اگر در اینجا احتمال دروغ را جاری بدانیم، آنگاه می‌توان به یک ملحد حق داد که بگوید:

تمامی آنچه که مسلمانان در فضائل پیغمبرشان نقل می‌کنند، اخباری ساختگی و دروغین است!

پس در اینجا دو راه وجود دارد:

یکی - قبول قول ملحدان. (و در نتیجه: انکار اصل نبوت).

دوم - قبول تواتر اخبار نصوص ائمه دوازده‌گانه علیهم السلام (یعنی: قبول اصل نبوت و امامت).

طبعاً اثبات امامت از نفی نبوت بهتر است.

\* \* \*

ممکن است گوینده‌ای بگوید:

چرا این اخبار را گذشتگان ما نقل نکرده‌اند، و در کتب خود نیاورده‌اند، و در سراسر جهان منتشر نساخته‌اند، تا ما آن‌ها را بشنویم، و آن‌ها را روایت کنیم، چنانکه شما روایت می‌کنید؟

یا بگوید: چرا شماری زیاد از راویان، خبری را که مورد نیاز شدید امت بود،

کتمان کردند؛ با اینکه وعده‌هایی برای این کتمان بیان شده بود؟

می‌گوییم: ما کتمان را در مورد این راویان فراوان نمی‌پذیریم، مگر بعد از تغییر

حالت و ورود شبهه در قلب بعضی از آنها، که آنها را در دین خود متزلزل کرد.

وقتی حال دگرگون شد، و شبهه پدید آمد، و آن گروه روی گرداندند از آنچه شنیده و دیده بودند، کتمان پیش آمد. غلبه سلاطین جور نیز - که مخالف نشر دین حق بودند، و راویان صادق را تهدید به قتل و حبس و آوارگی می‌کردند - به این کتمان کمک نمود. و مردم، به جاهلان عالم‌نما اقتدا کردند.

دلیل ما بر صحّت این دعوی، آن است که قوم حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام چون حالت آنها دگرگون شد، و شبهه در دل‌هایشان پدید آمد، تمامی آنچه از پیامبرشان شنیده بودند، فراموش کردند. بنی اسرائیل از پیغمبر خود چنین به یاد داشتند که خدای تعالی، مثل و نظیر ندارد. عقل آنها نیز چنین می‌گفت که صانع، با آفریده خود شباهت نمی‌یابد. هارون، وصی موسی علیه السلام نیز آن‌گونه تذکر می‌داد. و می‌فرمود:

«يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ»

ای گروه! شما به گوساله سامری آزموده شدید، در حالی که خدای شما، خدای رحمن است. ۱.

اما آنان، این همه را از یاد بردند، تا آنجا که به قتل هارون - در برابر تذکراتی که می‌داد- کمر بستند و گفتند:

«قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ»

ما همچنان بر گرد این گوساله‌ایم، تا موسی به نزد ما بازآید.<sup>۱</sup>

اینک چه می‌شود که بپذیریم قضیه بنی‌اسرائیل در این امت تکرار شده است؟ مگر نه این که پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بارها فرمود که:

شما مسلمانان، تمام کارهای بنی‌اسرائیل را تکرار می‌کنید، و در هر سوراخی رفته‌اند، می‌روید.

\*\*\*

به علاوه، بین کتمان از این جهت، و بین دروغ‌سازی، تفاوتی آشکار وجود دارد: کتمان، وقتی به این صورت پیش آمد، با شبهه‌ای پیش می‌آید که ممکن است توهّم صحت از آن شود.

اما دروغ چنین نیست. نمی‌بینی که حیل‌گران و فریبکاران، وقتی می‌خواهند مطلبی را برای گروهی دگرگون کنند به آن‌ها می‌گویند:

«خبری که شنیده‌اید، معنایی دیگر دارد، غیر از آنچه به شما گفته‌اند، و ما مراد

و مقصود خبر را بهتر می‌فهمیم».

شیطان در اینجا سلطه می‌یابد، و دام می‌سترد. اما هیچگاه با خبری جعلی - که جعل آن آشکار باشد - آنان را به راه باطل نمی‌کشاند، تا پرده نفاق از چهره آنها نیفتد. پس کتمان به صورتی پیش می‌آید که کذب اتفاق نمی‌افتد.

\* \* \*

می‌گویند: به ما خبر دهید که بنی امیه و نواصب در دشمنی خود بیشتر تأکید ورزیدند یا نیکان امت در محبت خود به اهل بیت علیهم السلام؟

و خبر دهید که خوف عالمان امامیه در قرون گذشته بر نشر خبر نص بیشتر بود، یا خوف طعن هایی که بر این اخبار می‌شد؟

گوییم: کلام شما مانند آن است که گفته می‌شود:

مشرکان عرب، با بسیاری از قرآن معارضه کردند به کلامی که به ادعای آنها فصیح تر و شیواتر از قرآن است. و آن کلام را در محافل و مجالس خود پراکندند. اما آنها فراموش شد و از یاد رفت. و گرنه در طول این سالها و قرنهای مبارزه با اسلام، آن کلمات بشر ساخته، در برابر کتاب آسمانی قرآن مطرح می‌شد.

حال گوییم: در برابر سؤال یهود چه می‌گویید که: دشمنی گذشتگان ما، شدیدتر بود، یا دوستی امت شما در تأکید امر پیامبرشان؟ هر کدام را که برتر بدانید، از شما برهان می‌طلبند.

اما اگر هر دو را در یک درجه بدانید، می‌گویند:

آیا گذشتگان ما را می‌رسد که با وجود کثرت عدد و دوری مکانها، و رسیدن به شرط تواتر، بشارات حضرت موسی علیه السلام را در مورد پیامبر شما (صلی الله

علیه و آله و سلم) و تهدید الهی را بر کتمان آن بشنوند و سپس انکار کنند؟ هر چه به آنها بگوئید، همان کلام، حجت بین ما و شما خواهد بود.

\* \* \*

از سوی دیگر، آنچه تواتر این روایان را استحکام می‌بخشد، موافقت نظر آنهاست با بیان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، که به حکم آیات و روایات فراوانی - از جمله آیه مباحله، آیه تطهیر، حدیث ثقلین، حدیث سفینه - پاک و معصومند. و هر کدام از آنان، بر امام پس از خود، نص روشن دارد. نصوصی که همه روایان - با عقاید گوناگون - شنیده و به حافظه تاریخ سپرده‌اند. این امر آنقدر روشن است که با وجود خوف از بنی امیه و بنی عباس، هیچ کس به رقابت با آنان برنخاست، و در تمام مشکلات علمی، پناهگاه دوستان و دشمنان بودند.

می‌گوییم: چگونه می‌شود این اخبار را به کذب و افک تأویل کرد؟ این، از عقل سلیم و منطق علمی دور است. و برهان محکمی بر آن اقامه نمی‌گردد. بلکه تواتر این روایات، هر گونه شک و تردید را برای کسی که جویای راه هدایت باشد، از میان می‌برد.

**والله الموفق و هو حسبی و نعم الوکیل.<sup>۱</sup>**

<sup>۱</sup> - نقل به تلخیص از: کفایه الاثر / ۲۰۰ - ۲۱۲.

ج - کلام شیخ طوسی (ره)

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه»، پس از نقل چند روایت در نصّ بر ائمه اثنا عشر علیهم السلام گوید:

اینها، بخشی بود از اخبار، که در موضوع می آوریم. و اگر بخواهیم تمام روایات را در این باب بیاوریم، این کتاب (الغیبه) به درازا می کشد. و این مقدار را نیز از آن رو آوردیم تا نقل دو گروه (شیعه و سنی) گواهی بر کلام ما باشد. و هر که جویای تفصیل باشد، باید به کتابهایی مراجعه کند که در این زمینه نگاشته اند.  
اگر بگویند:

این اخبار که روایت کرده اید، اخبار آحاد است. ابتدا بر صحّت این اخبار دلیل بیاورید. آنگاه ثابت کنید که مراد از آنها، همان امامان مورد نظر شماست. زیرا بعضی از این روایات، فقط عدد را نشان می دهد، نه نام ائمه شما را. پس شما چگونه این گونه روایات عددی را بر اثبات امامت ائمه خود دلیل می آورید؟

گوییم:

اما آنچه بر صحّت این اخبار دلالت دارد، این است که:

شیعه امامیه، به طریق تواتر، نسل به نسل آنها را روایت کرده‌اند. مبنای تصحیح این احادیث نیز در کتب امامیه موجود است.

همچنین نقل این احادیث توسط دو گروه - که در عقاید، با هم اختلاف دارند - صحت اخبار نقل شده مورد اتفاق را نشان می‌دهد.

چرا که انگیزه‌های این دو گروه، غالباً آنان را می‌دارد که در مورد مدح و ذم شخصیت‌ها، دو روش کاملاً مخالف در پیش گیرند، و هر گروه دلایل گروه دیگر را نقض و رد کند.

چون ببینیم این دو گروه مخالف، بر یک عقیده اتفاق دارند، و احادیث نصوص را انکار نمی‌کنند، می‌یابیم که خدای تعالی خود نقل این احادیث را عهده دار شده، و این دانشمندان را برای روایت احادیث مسخر داشته، و این دلیل بر صحت محتوای خبر است.

اما برای اینکه مراد از این اخبار، ائمه دوازده گانه است، چنین دلیل می‌آوریم که بر اساس اخبار قطعی، امامت در دوازده امام منحصر است، و این عدد نه کم می‌شود و نه زیاد. و اجماع فقهای امامیه و عامه بر این کلام محرز است.<sup>۱-۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - الغیبه / ۹۹ - ۱۰۱، چاپ نجف.

<sup>۲</sup> - اندیشمندان مکتب خلافت، با تمام صراحتی که در این نصوص وارد شده است، ائمه اثنی عشر را به خلفای غاصب اموی و عباسی تأویل نموده‌اند. که برای پاسخگویی به این سخنان ناروا بنگرید به:

کتاب معالم المدرستین / ۱ - ۴۶۰ - ۴۷۴ (حیرتهم فی تفسیر الحدیث)، کتاب شناخت امام تألیف مهدی فقیه ایمانی ص ۲۳۰ - ۲۶۷، کتاب دلیل المتحیرین - تألیف علی آل محسن - انتشارات انوارالهدی - قم - ۱۴۱۵ ص ۲۲۱ - ۲۴۰، و کلام میرداماد در کتاب «نبراس الضیاء» (چاپ هجرت قم ۱۳۷۴) ص ۳۹ - ۵۴.

## تواتر اسنادی

متن اساتید حدیث لوح و نمودار تفکیکی آنها







«حدیث لوح» با الفاظ گوناگون و از طرق مختلف در کتب حدیث و اخبار بیان شده است.

و ائمه معصومین از امام سجاد تا امام صادق علیهم السلام، این خبر را به اصحاب خود، منتقل فرموده‌اند:

الفاظ مختلف این خبر را بالغ بر دویست نفر از راویان حدیث، بیان کرده به یکدیگر منتقل نموده‌اند. و صاحبان کتب نیز به طور منظم و جامع آنها را ضبط نموده‌اند.

در میان این افراد، افراد صاحب نامی وجود دارند که هر کدام به ایمان و تدین و تقوی و امانتداری و حُسن سیره شهره بوده‌اند.

و در بین ایشان به اصحاب بزرگواری برمی‌خوریم که در زمان خود به وثاقت مشهور بوده، و صاحبان کتب نیز به ایشان اعتماد کرده‌اند. و ایشان، این حدیث را از ائمه علیهم السلام نقل نموده‌اند. مانند:

- ابوخالد کابلی، از امام سجاد علیه السلام.

- جابر بن یزید جعفی، ابوالجارود (زیاد بن منذر)، ابو هارون، ابونضره از امام

باقر علیه السلام.

- ابوبصیر، اسحاق بن عمّار، عبدالله بن محمد بن جعفر الصادق علیه السلام، عبدالله بن سنان اسدی، محمد بن سنان از امام صادق علیه السلام.  
(تفصیل مطالب فوق در شجره اساتید حدیث لوح در ضمیمه کتاب آمده است).  
- در این کتاب طرق این حدیث را بنا بر نقل صاحبان کتب بررسی کرده و پس از آن ابتدا راویان حدیث لوح را بنا بر نقل فضل بن شاذان؛ و سپس بنا بر نقل ثقة الاسلام کلینی، بررسی می‌نماییم.

## \* طريق اول شيخ كلينى

١- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن أبى الجارود،

عن أبى جعفر عليه السلام عن جابر بن عبدالله الانصارى.<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

ابى الجارود

↑

ابن محبوب

↑

محمد بن حسين

↑

محمد بن يحيى

↑

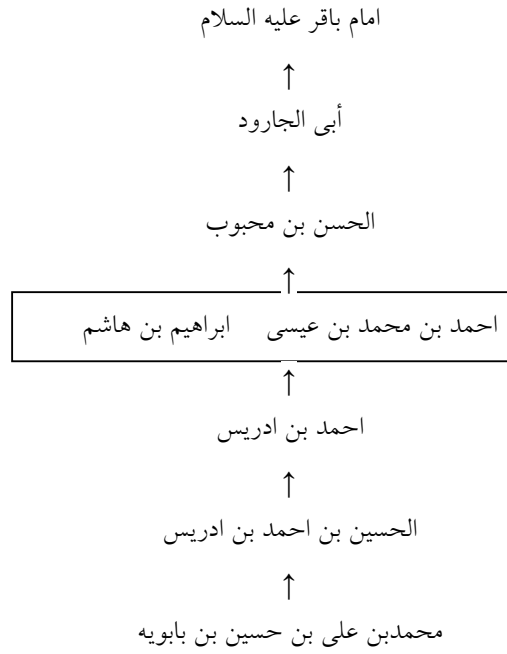
محمد بن يعقوب كلينى

---

<sup>١</sup> - كافي ١ / ٥٣٢.

## \* طريق اول شيخ صدوق

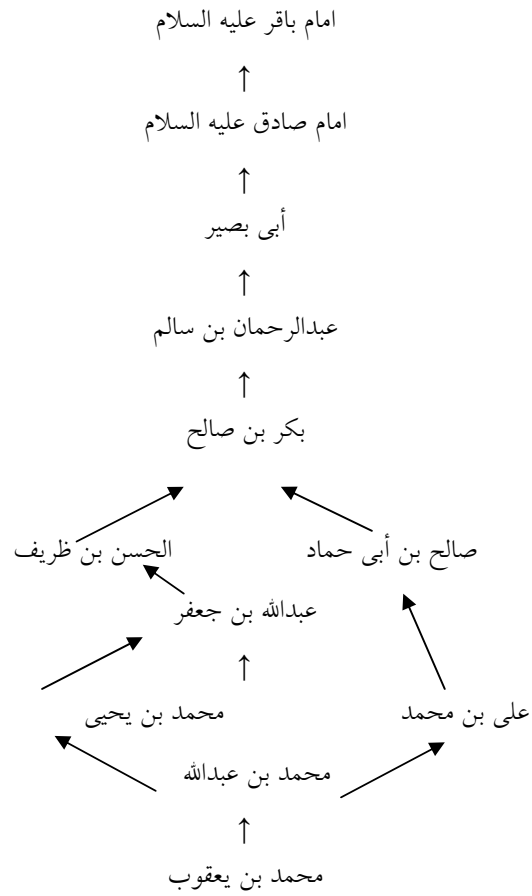
٢- حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضى الله عنه قال: حدثنا أبى، عن أحمد بن محمد بن عيسى؛ و إبراهيم بن هاشم جميعاً، عن الحسن بن محبوب، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبد الله انصارى.<sup>١</sup>



<sup>١</sup> - كمال الدين: ١ / ٣٠٨ - ٣١٢، عيون الاخبار / ٤٧، عوالم نصوص / ٦٥، بحار ٣٦ / ٢٠٢.

## طريق دوم و سوم ثقة الاسلام كليني

٣ و ٤- محمد بن يحيى و محمد بن عبدالله، عن عبدالله بن جعفر، عن الحسن بن ظريف [ح] و على بن محمد، عن صالح بن أبى حماد [جميعاً]، عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن أبى عبدالله عليه السلام.<sup>١</sup>



<sup>١</sup> - كافي ١ / ٥٢٧، جواهر السنيه / ٢٠١ - ٢٠٢.

٥- ابی الحسن صالح بن ابی حماد و الحسن بن ظریف معاً، عن بكر بن صالح،  
عن عبدالرحمن بن سالم، عن ابی بصیر، عن الصادق علیه السلام.<sup>١</sup>

امام باقر علیه السلام

↑

امام صادق علیه السلام

↑

أبی بصیر

↑

عبدالرحمن بن سالم

↑

بكر بن صالح

↑

صالح بن ابی حماد حسن بن ظریف

↑

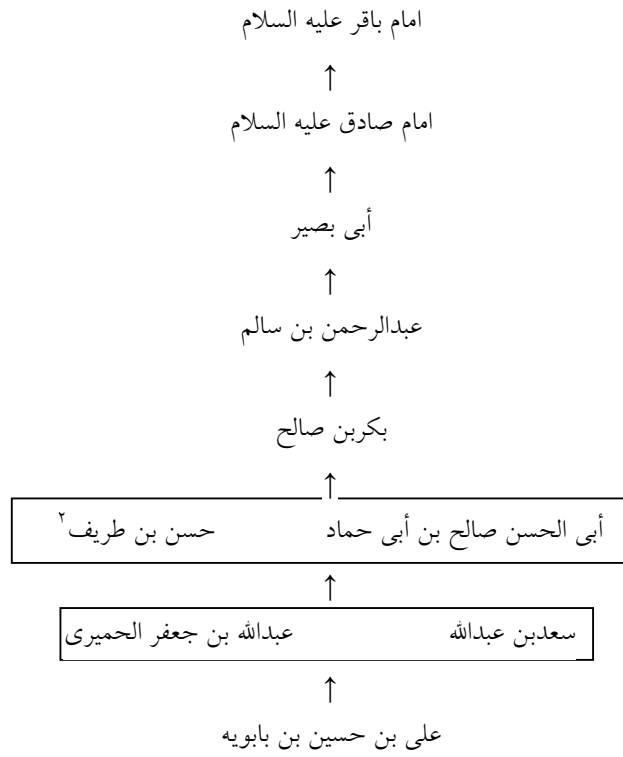
علی بن الحسن المسعودی

<sup>١</sup> - اثبات الوصیة / ٢٦٠.



طريق على بن بابويه «صدوق اول»

٦- سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري جميعاً، عن أبي الحسن صالح بن أبي حماد، والحسن بن طريف جميعاً: عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال:  
قال أبي عليه السلام لجابر بن عبدالله انصاري.<sup>١</sup>

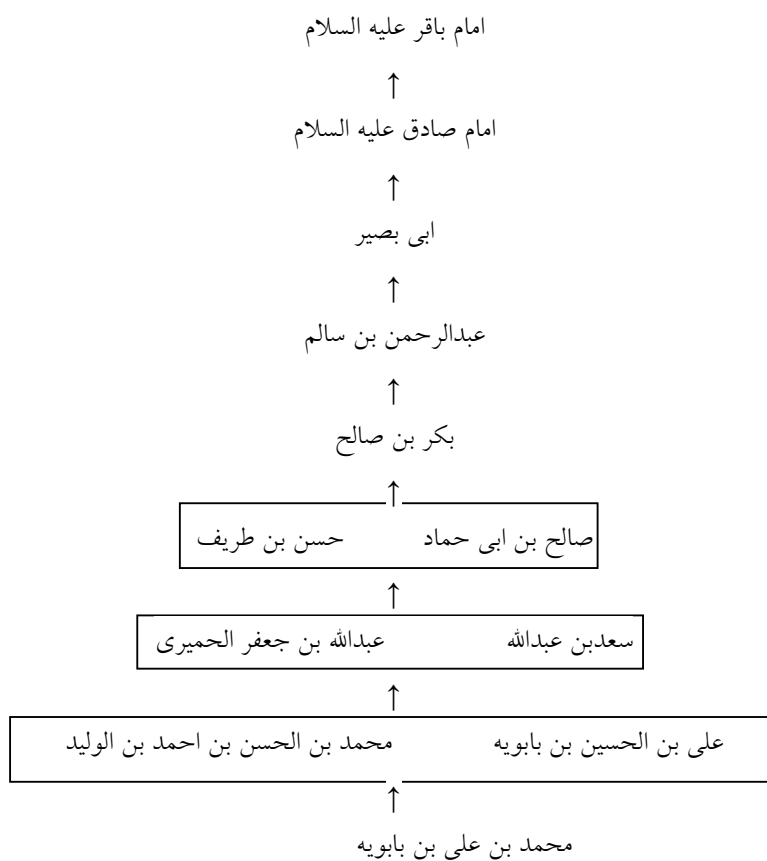


<sup>١</sup> - الامامة و التبصرة: / ١٠٣.

<sup>٢</sup> - حسن بن طريف را حسن بن طريف نيز ضبط نموده اند.

### طریق دوم شیخ صدوق

۷- حدثنا أبي، و محمد بن الحسن رضی الله عنهما، قالوا: حدثنا سعد بن عبدالله؛  
و عبدالله بن جعفر الحمیری جميعاً، عن أبي الحسن صالح بن أبي حمّاد؛ و الحسن  
بن طریف جميعاً، عن بكر بن صالح.<sup>۱</sup>



<sup>۱</sup> - کمال الدین: ۱ / ۳۰۸ - عوالم بخش نصوص / ۶۸ به نقل از احتجاج و کمال الدین و عیون اخبار الرضا علیه السلام، و باختلاف در الفاظ حدیث عیون اخبار الرضا علیه السلام / ۴۷ - ۴۰، و جواهر السنیه / ۲۰۴ -

## \*طريق سوم شيخ صدوق

٨- الحسن بن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام.<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

ابي الجارود

↑

الحسن بن محبوب

↑

باسانيد

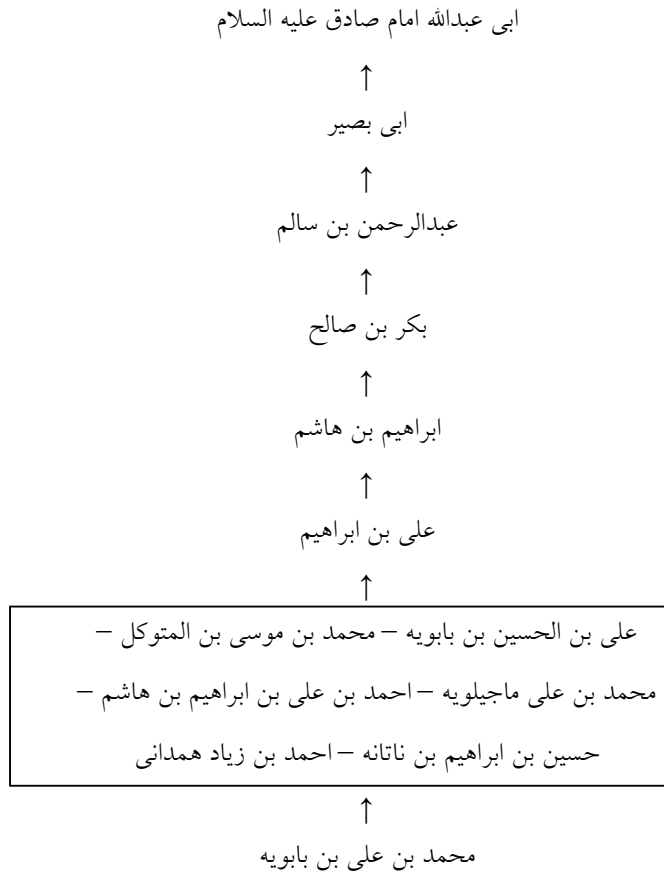
↑

محمد بن على بن بابويه

<sup>١</sup> - من لا يحضره الفقيه ٤ / ١٨٠ ح ٥٤٠٨.

## \*طريق چهارم شيخ صدوق

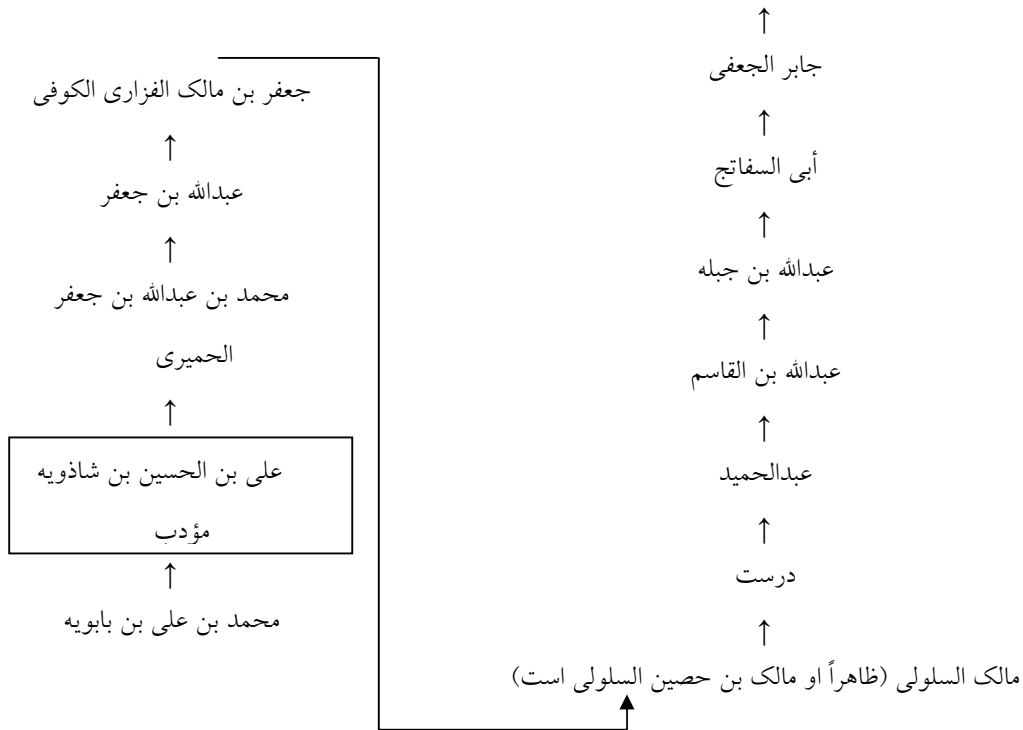
٩- حدثنا أبي: و محمد بن موسى بن المتوكل، و محمد بن علي ماجيلويه؛ و أحمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم؛ و حسين بن ابراهيم بن ناتان؛ و أحمد بن زياد الهمداني رضي الله عنهم قالوا: حدثنا علي بن ابراهيم، عن أبيه ابراهيم بن هاشم، عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام<sup>١</sup>.



<sup>١</sup> - كمال الدين ١ / ٣٠٨، بحار ٣٦ / ١٩٥، الامامه و التبصرة / ١٠٣، عيون اخبار الرضا عليه السلام / ٤٠ -

## \*طریق پنجم شیخ صدوق

۱۰- حدثنا علی بن الحسین بن شاذویه المؤدب؛ و احمد بن هارون القاضی رضی الله عنهما قالوا: حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن جعفر بن محمد بن مالک الفزازی الكوفی، عن مالک السلولی، عن درست عن عبد الحمید<sup>۱</sup>، عن عبدالله بن القاسم، عن عبدالله بن جبله، عن أبي السفاتج، عن جابر امام باقر علیه السلام



<sup>۱</sup> - در مصدر درست بن عبد الحمید آمده است؛ لکن بر اساس نظر اصلاحی حضرت آیة الله حاج شیخ محمد رضا جعفری تصحیح گردید.

<sup>۲</sup> - کمال الدین ۱ / ۳۱۲، عیون اخبار الرضا علیه السلام / ۴۶، عوالم العلوم، مجلد نصوص / ۶۵، بحار الانوار

## \*طريق ششم شيخ صدوق

١١- حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضى الله عنه قال: حدثنى أبى، عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبد الله انصارى.<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

أبى الجارود

↑

الحسن بن محبوب

↑

محمد بن الحسين بن أبى الخطاب

↑

محمد بن يحيى العطار

↑

أحمد بن محمد بن يحيى العطار

↑

محمد بن على بن بابويه

<sup>١</sup> - كمال الدين: ١ / ٣٠٨، عوالم نصوص / ٦٥، بحار ٣٦ / ٢٠١.

## \*طريق هفتم شيخ صدوق

١٢- حدثنا أبو محمد الحسن بن حمزة العلوي رضى الله عنه قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن الحسين بن درست السروى، عن جعفر بن محمد بن مالك قال: حدثنا محمد بن عمران الكوفى، عن عبدالرحمن بن أبى نجران؛ و صفوان بن يحيى، عن إسحاق بن عمار، عن أبى عبدالله الصادق عليه السلام أنه قال: يا إسحاق!! ابشرك، قلت: بلى جعلت فداك يا ابن رسول الله. فقال: وجدنا صحيفةً باملا رسول الله صلى الله عليه وآله و خط أمير المؤمنين عليه السلام<sup>١</sup>

رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم

↑

امير المؤمنين عليه السلام (صحيفة حضرت)

↑

امام صادق عليه السلام

↑

اسحاق بن عمار

↑

عبدالرحمن بن أبى نجران	صفوان بن يحيى
------------------------	---------------

↑

محمد بن عمران الكوفى

↑

جعفر بن محمد بن مالك

↑

أبو جعفر محمد بن الحسين بن درست السروى

↑

أبو محمد الحسن بن حمزة العلوى

↑

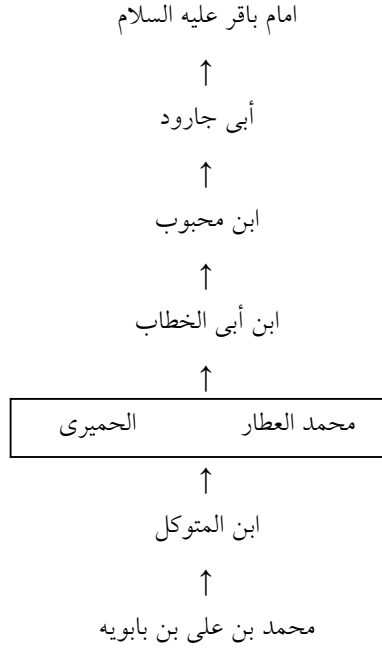
محمد بن على بن بابويه

<sup>١</sup> - كمال الدين: ٣٠٨ / ١ / عيون الاخبار / ٤٥، الجواهر السنهيه / ٢٠٥، عوالم نصوص / ٧٤، بحار الانوار ٣٦ / ٢٠٠.

## \*طريق هشتم شيخ صدوق

١٣- عن ابن المتوكل عن محمد العطار والحميري معاً عن ابن أبي الخطاب عن

ابن محبوب<sup>١</sup>



<sup>١</sup> - كمال الدين: ١ / ٣٠٨، بحار ٣٦ / ٢٠٢.



## \*طریق نهم شیخ صدوق

۱۴- حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه، قال: حدثنا الحسن بن إسماعيل، قال: حدثنا سعيد بن محمد بن القطان، قال: حدثنا عبدالله بن موسى الروياني أبو تراب<sup>۱</sup>، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب، قال: حدثني عبدالله بن محمد بن جعفر، عن أبيه عن جده أن محمد بن علي باقر العلم عليهما السلام جمع ولده ورسول الله صلى الله عليه وآله عليه السلام و إمامه رسول

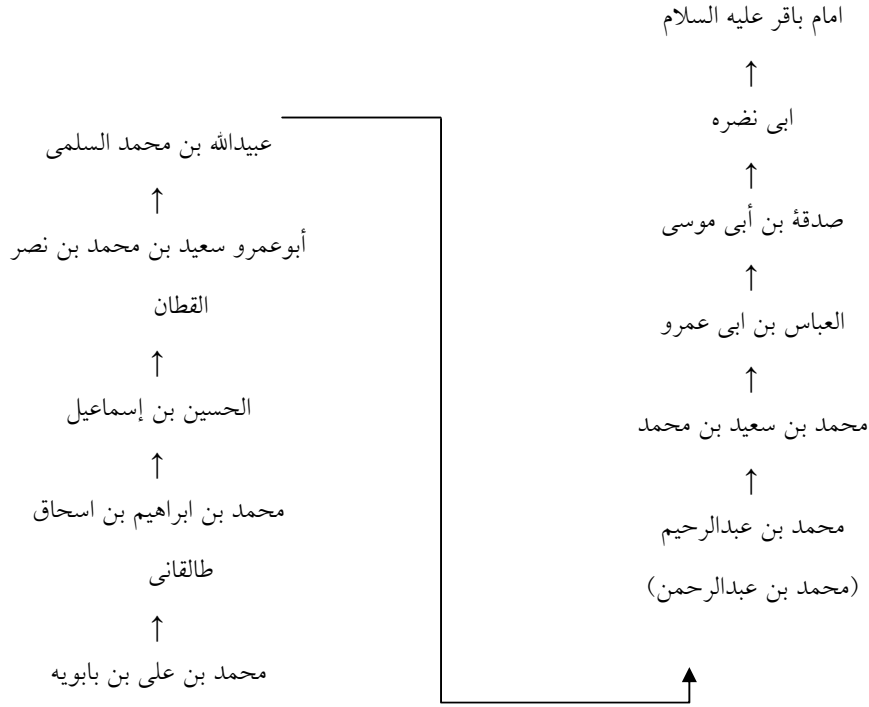


<sup>۱</sup> - در بعضی از نسخ عبيدالله بن موسى الروياني آمده است.

<sup>۲</sup> - کمال الدين: ۱ / ۳۰۸ - ۳۱۳، عيون اخبارالرضا عليه السلام / ۴۵، عوالم نصوص / ۶۳ - ۶۶، بحار ۳۶ / ۲۰۱.

## \*طريق دهم شيخ صدوق

١٥- حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق الطالقاني، قال: حدثنا الحسين بن اسمعيل، قال: حدثنا ابو عمر و سعيد بن محمد بن نصر القطان، قال: حدثنا عبيدالله بن محمد السلمى، قال: حدثنا محمد بن عبدالرحيم (محمد بن عبدالرحمن) قال: حدثنا محمد بن سعيد بن محمد، قال: حدثنا العباس بن ابي عمرو، عن صدقة بن ابي موسى عن ابي نصره قال: لما احتضر ابو جعفر محمد بن على الباقر عليهما السلام عند الوفاء، دعا بابنه الصادق عليه السلام...<sup>١</sup>



<sup>١</sup> - عيون الاخبار / ٤٠ - ٤٧، كمال الدين / ١ / ٣٠٥، بحار الانوار / ٣٦ / ١٩٣.

## \*طريق يازدهم شيخ صدوق

١٦- حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضى الله عنه، قال: حدثنا أبى، عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبدالله الانصارى.<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

أبى الجارود

↑

الحسن بن محبوب

↑

محمد بن الحسين بن أبى الخطاب

↑

محمد بن يحيى عطار

↑

احمد بن محمد بن يحيى العطار

↑

محمد بن على بن بابويه

<sup>١</sup> - عيون الاخبار / ٤٠ - ٤٧، عوالم نصوص / ٦٥.

## \*طريق دوازدهم شيخ صدوق

١٧- حدثنا أبي رضى الله عنه، قال: حدثنا سعد بن عبدالله، قال: حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبدالله الانصارى<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

أبي الجارود

↑

الحسن بن محبوب

↑

محمد بن الحسين بن أبي الخطاب

↑

سعيد بن عبدالله

↑

على بن حسين بن بابويه

↑

محمد بن على بن بابويه

<sup>١</sup> - خصال: ٤٧٧، عوالم نصوص: / ٦٥، بحار: ٣٦ / ٢٠٢.

## \*طريق اول شيخ مفيد

١٨- أخبرني أبو القاسم جعفر بن محمد، عن محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن، عن ابن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر محمد بن علي (عليهما السلام) عن جابر بن عبد الله الأنصاري<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

أبي الجارود

↑

ابن محبوب

↑

محمد بن الحسن

↑

محمد بن يحيى

↑

محمد بن يعقوب كليني

↑

أبو القاسم جعفر بن محمد

↑

محمد بن محمد بن نعمان (مفيد)

<sup>١</sup> - ارشاد / ٣٤٨، كافي / ٥٣٢.

## \*طريق دوم شيخ مفيد

١٩- حدثنا محمد بن معقل، قال: حدثنا أبي، عن عبدالله بن جعفر الحميري عند قبر الحسين عليه السلام في الحائر سنة ثمان و تسعين و مائتين، قال، حدثنا الحسن بن طريف بن ناصح، عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال أبي - محمد عليه السلام - لجابر بن عبدالله الانصاري:<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

امام صادق عليه السلام

↑

ابي بصير

↑

عبدالرحمان بن سالم

↑

بكر بن صالح

↑

الحسن بن طريف بن ناصح

↑

عبدالله بن جعفر الحميري عند قبر الحسين عليه السلام سنة ٢٩٨

↑

معقل

↑

محمد بن معقل

↑

محمد بن محمد بن نعمان

<sup>١</sup> - اختصاص / ٢١٠، عوالم نصوص / ٧٢، بحار ٣٦ / ١٩٧.

**\*طريق اول ابى جعفر محمد بن الحسن معروف به شيخ طوسى**

٢٠- ابو على الحسن بن محمد، قال حدثنا الوالد، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسى، قال: أبو محمد الفحام قال: حدثنى عمى، قال: حدثنى أبو العباس أحمد بن عبدالله بن على الرأس، قال: حدثنا أبو عبدالله عبدالرحمن ابن عبدالله العمري، قال: حدثنا أبو سلمة يحيى بن المغيرة، قال: حدثنى اخى محمد بن المغيرة، عن محمد بن سنان، عن سيدنا ابى عبدالله جعفر بن محمد عليهماالسلام<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

امام صادق عليه السلام

↑

محمد بن سنان

↑

محمد بن المغيرة

↑

ابو سلمه يحيى بن المغيرة

↑

ابو عبدالله عبدالرحمن بن عبدالله العمري

↑

ابو العباس احمد بن عبدالله بن على الرأس

↑

عمرو بن يحيى فحام

↑

ابو محمد فحام

↑

ابى جعفر محمد بن الحسن الطوسى

<sup>١</sup> - امالى طوسى / ٢٩٧، عوالم نصوص / ٦٦، بحار / ٣٦ / ٢٠٢، جواهر السنيه / ٢٠٦.

اين همان طريق ابى جعفر طبرى امامى صاحب بشاره المصطفى و طريق شيخ حر عاملى نيز مى باشد، كه ذكر خواهد شد.

**\*طریق دوم شیخ طوسی**

۲۱- غیبۃ الطوسی: جماعه، عن أبی المفضل، عن الحمیری، عن أبیه، عن الفزازی، عن محمد بن نعمه السلولی، عن وهیب بن حفص<sup>۱</sup>، عن عبدالله بن القاسم، عن عبدالله بن خالد، عن أبی السفاتج، عن جابر بن یزید، عن أبی جعفر علیه السلام، عن جابر الانصاری.<sup>۲</sup>



<sup>۱</sup> - در بعضی از نسخ چنین آمده است: وهب بن جعفر.

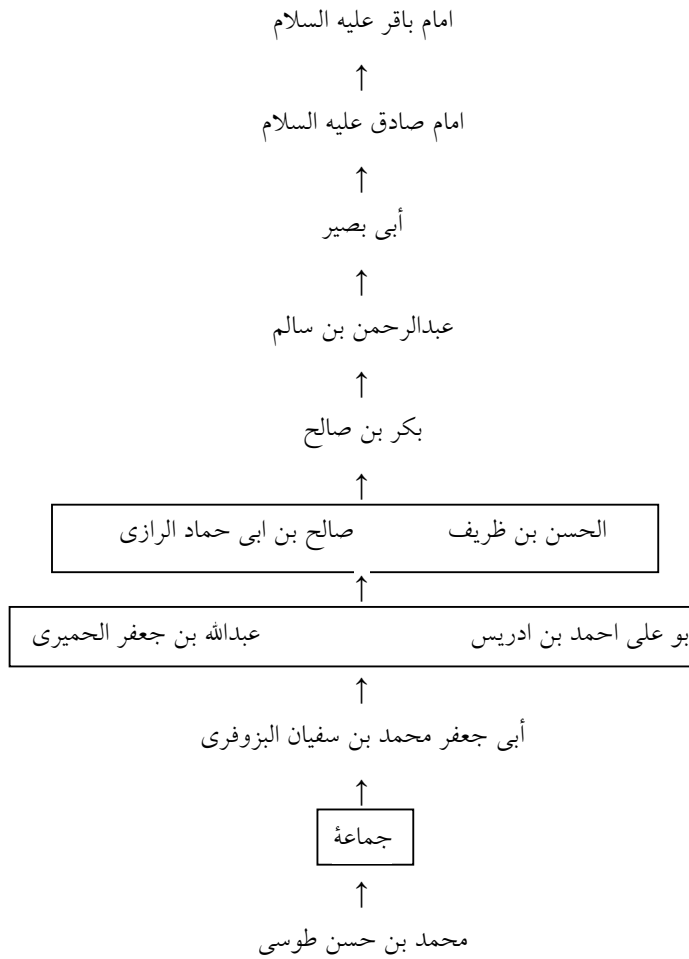
<sup>۲</sup> - الغیبۃ / ۹۲، عوالم العلوم (نصوص) / ۶۵، بحارالانوار / ۳۶ / ۲۰۲، و این حدیث در کتب ذیل نیز آمده است:

کمال الدین: ۳۱۱ ح ۳ و ۴ و ص ۲۶۹ ح ۱۳. و عیون الاخبار: ۱ / ۴۶ ح ۶ و ص ۴۷ ح ۷. خصال ۴۷۷، کافی ۱ / ۵۳۲ اثبات الهداه ۲ / ۲۹۵ اعلام الوری ۳۸۶ و کشف الغمۃ: ۲ / ۵۰۵ و رواه فی الفقیه: ۴ / ۱۸۰ - ۵۴۰۸ حسن بن محبوب و آورده فی جامع الاخبار: ۲۰ عن الحسن بن محبوب و روضه الواعظین: ۲۱۰ عن جابر و أخرجه فی الوسائل ۱۱ / ۴۹۰۰ ح ۲۰ عن الكمال و الفقیه و الكافی و رواه الحموی فی فرائد السمطین: ۲ / ۱۳۹، ح ۴۳۵ باسناده الی صدوق



## \*طريق سوم شيخ طوسي

٢٢- و أخبرني جماعة عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري عن أبي علي  
احمد بن ادريس و عبدالله بن جعفر الحميري عن ابي الخير صالح بن ابي حماد  
الرازي و الحسن بن ظريف جميعاً عن بكر بن صالح عن عبدالرحمن بن سالم عن  
أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: قال ابي محمد بن علي (عليهما السلام)<sup>١</sup>



<sup>١</sup> - غيبت طوسي / ٩٣، عوالم نصوص / ٧٣، بحار / ٣٦ / ١٩٧.

## \*طريق فضل بن شاذان

٢٣- قال الفضل بن شاذان - عليه الرحمة و الغفران -: حدثنا صفوان بن يحيى -  
رضى الله عنه - قال: حدثنا أبو أيوب ابراهيم بن أبي زياد الخزاز، قال: حدثنا أبو  
حمزة الثمالي، عن أبي خالد الكابلي، قال:  
دخلت على مولاي على بن الحسين بن على بن أبي طالب - عليهم السلام -  
فأريت في يده صحيفة كان ينظر اليها و يبكي بكاء شديداً. فقلت:  
فداك أبي و أمي يا ابن رسول الله! ما هذه الصحيفة؟  
قال - عليه السلام -: هذه نسخة اللوح الذي أهداه الله تعالى الى رسوله صلى الله  
عليه و آله.<sup>١</sup>

رسول الله صلى الله عليه و آله

↑

امير المؤمنين عليه السلام (صحيفة امير المؤمنين)

↑

امام سجاد عليه السلام

↑

أبي خالد كابلي

↑

أبو حمزة الثمالي

↑

أبو أيوب ابراهيم بن أبي زياد الخزاز

↑

صفوان بن يحيى

↑

فضل بن شاذان

<sup>١</sup> - كفاية المهتدي: / ٤٣.

## \*طریق حسین بن حمدان خصیبی

۲۴- عن موسى بن محمد الرازی عن جعفر بن احمد القصیر، عن صالح بن ابی حماد، و الحسین بن طریف<sup>۱</sup> جميعاً، عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن أبی بصیر عن أبی عبدالله الصادق علیه السلام.<sup>۲</sup>

امام باقر علیه السلام

↑

امام صادق علیه السلام

↑

أبی بصیر

↑

عبدالرحمن بن سالم

↑

بكر بن صالح

↑

الحسین بن طریف	صالح بن ابی حماد
----------------	------------------

↑

جعفر بن احمد القصیر

↑

موسی بن محمد الرازی

↑

حسین بن حمدان خصیبی

<sup>۱</sup> - الحسین بن طریف شاید همان الحسن بن طریف باشد.

<sup>۲</sup> - هداية الكبرى: / ۳۶۴.

## \*طريق ابى جعفر طبرى امامى

٢٥- و بالاسناد عن أبى محمد بن الفحام، قال حدثنى عمى، قال حدثنى أبو العباس أحمد بن عبدالله بن على الراس، قال حدثنا أبو عبدالله عبدالرحمن بن عبدالله العمري، قال حدثنا أبو سلمة يحيى بن المغيرة، قال حدثنى أخى محمد بن المغيرة عن محمد بن سنان عن سيدنا أبى جعفر بن محمد عليه السلام.<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

امام صادق عليه السلام

↑

محمد بن سنان

↑

محمد بن المغيرة

↑

ابو سلمه يحيى بن المغيرة

↑

ابو عبدالله عبدالرحمن بن عبدالله العمري

↑

ابوالعباس احمد بن عبدالله بن على الراس

↑

عمرو بن يحيى فحام

↑

أبى محمد بن فحام

↑

ابو جعفر طبرى صاحب بشارة المصطفى

<sup>١</sup> - بشارة المصطفى / ١٨٣.

## \*طريق نعماني

٢٦- موسى بن محمد القمي ابوالقاسم بشيراز، سنه ثلاث عشرة و ثلاثمائة. قال  
 حدثنا سعد بن عبدالله الاشعري عن بكر بن صالح عن عبدالرحمن بن سالم، عن ابي  
 بصير عن ابي عبدالله جعفر بن محمد عليه السلام.<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

امام صادق عليه السلام

↑

أبي بصير

↑

عبدالرحمان بن سالم

↑

بكر بن صالح

↑

سعد بن عبدالله الاشعري

↑

موسى بن محمد القمي ابوالقاسم (شيراز - سال ٣١٣)

↑

محمد بن ابراهيم نعماني

<sup>١</sup> - غيبت نعماني / ٦٢ - ٦٤، بحار ٣٦ / ١٩٨.

## \*طريق ابن خزاز قمى

٢٧- على بن الحسن، عن محمد بن الحسين الكوفى، عن ميسرة بن عبدالله، عن عبدالله بن محمد بن محمد بن عبدالله القرشى، عن محمد بن سعد صاحب الواقدى، عن محمد بن عمر الواقدى عن أبى هارون، (ابومروان) عن أبى جعفر محمد بن على عليهما السلام، عن جابر بن عبدالله الانصارى.<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

أبى هارون (ابومروان)

↑

محمد بن عمر الواقدى

↑

محمد بن سعد صاحب الواقدى<sup>٢</sup>

↑

(ابوبكر) عبدالله بن محمد بن عبدالله القرشى

↑

ميسرة بن عبدالله

↑

محمد بن الحسين الكوفى

↑

على بن الحسن

↑

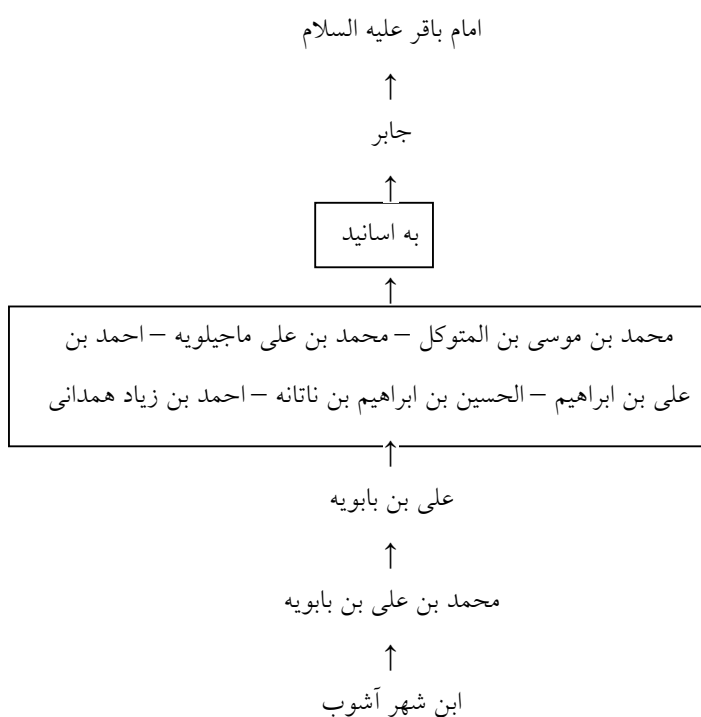
ابن خزاز قمى

<sup>١</sup> - كفاية الاثر / ١٩٦، بحار ٣٦ / ٣٥٢.

<sup>٢</sup> - اين شخص همان كاتب واقدى است. ميزان الاعتدال ٣ / ٥٦٠.

## \*طریق ابن شهر آشوب

۲۸- و ذکر فی کتاب مولد فاطمہ علیہا السلام انه اخبرنی ابی: سمع محمد بن موسی بن المتوکل، و محمد بن علی ماجیلویه، و احمد بن علی بن ابراهیم، و الحسین بن ابراهیم بن ناتانه، و احمد بن زیاد الهمدانی، باسانیدهم عن جابر بن عبدالله قال للباقر علیه السلام<sup>۱</sup>



<sup>۱</sup> - مناقب ابن شهر آشوب ۱ / ۲۹۶.





سخن محدثان و اندیشمندان بزرگ

دربارهٔ تواتر حدیث لوح



در این بخش، کلام بعضی از عالمان سلف را در مورد اهمیّت و اعتبار و تواتر حدیث لوح نقل می‌کنیم:

اول:

میرداماد گوید:

«این حدیث، از جمله روایاتی است که [دانشمندان] خاصّه و عامّه، از راههای مختلف و با اسانید زیاد بر آن اتفاق نظر دارند. تا آنجا که طرق آن قابل شمارش نیست.»

بنگرید به: شرعۀ التسمیۀ میرداماد، چاپ مهدیه اصفهان، ص ۸۳ و ۸۴. ضمناً کلام میرداماد را میرلوحی اصفهانی - که از تلامیذ او بوده - در کتاب خود کفایۀ المهدی است.<sup>۱</sup>

همچنین شیخ حرّ عاملی در کتاب «کشف التعمیۀ فی حکم التسمیۀ»<sup>۲</sup> کلام میرداماد را نقل کرده است.

<sup>۱</sup> - گزیده کفایۀ المهدی، ذیل حدیث ۴، ص ۴۴.

<sup>۲</sup> - کشف التعمیۀ، نسخه خطی کتابخانه مجلس، برگ ۹۷، فصل ۱۲.

## دوم:

مرحوم شیخ حرّ عاملی صاحب وسائل الشیعه در کتاب خود (الفوائد الطوسیة)

گوید:

«حدیث لوحی که به طور مکتوب از آسمان نازل شده، و جابر از دست فاطمه سلام الله علیها گرفته و نوشته، و شامل نامه‌های امامان و احوال آنها و نصّ بر ایشان است؛ و امامان علیهم السلام آن را نوشته اند، و امام باقر علیه السلام آن را با جابر مقابله کرده، نه جای شکّ دارد و نه انکار می‌توان کرد.»<sup>۱</sup>

محدّث عاملی، در کتاب کشف التعمیة می‌نویسد:

أوردّه أكثرُ علّما ثنّا المُحدّثینَ وَ طُرُقُهُ كَثِيرَةٌ جَدًّا.<sup>۲</sup>

عاملی، همچنین در کتاب اثبأه الهداء، به تعدّد حدیث لوح اشاره کرده و بدین طریق، مضامین اخبار لوح را با هم جمع نموده است.<sup>۳</sup>

و در جای دیگر در همان کتاب می‌نویسد:

«گروه زیادی از متأخرین بلکه اکثر آنان این خبر را نقل کرده اند.»<sup>۴</sup>

\* \* \*

<sup>۱</sup> - الفوائد الطوسیة، ص ۲۴۳، فائده ۵۷، طبع قم ۱۴۰۳.

<sup>۲</sup> - کشف التعمیة، نسخه خطی کتابخانه مجلس، برگ ۵۹، فصل ۱، ذیل حدیث ۱۸.

<sup>۳</sup> - اثبأه الهداء / ۲ / ۳۱۵.

<sup>۴</sup> - اثبأه الهداء / ۲ / ۲۹۰ - ۲۹۱.

**سوم:**

ابوالصلاح حلبی (متوفی ۴۴۷) محدث و فقیه بزرگ شیعه در قرن پنجم، ضمن بحث از روایات نصوص بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام می نویسد:

«راویان، خبر لوحی را که خدای تعالی بر پیامبرش صلی الله علیه و آله نازل فرموده، و در آن نامهای دوازده امام علیهم السلام هست، روایت کرده اند. و این حدیث را از طریقهای متعدد، از جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله روایت کرده اند...»<sup>۱</sup>

\* \* \*

**چهارم:**

مرحوم علامه علی بن یونس بیاضی عاملی در کتاب الصراط المستقیم می نویسد:

«این لوح را بیش از چهل راوی، از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده اند.»<sup>۲</sup>

\* \* \*

**پنجم:**

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی در روضه المتقین (شرح من لا یحضره الفقیه) حدیث را از محمد بن یعقوب کلینی و صدوق نقل کرده و آن را مستفیض دانسته است.<sup>۳</sup>

\* \* \*

<sup>۱</sup> - تقریب المعارف / ۴۲۱، تصحیح فارس حسون.

<sup>۲</sup> - الصراط المستقیم به نقل: اثبأ الهدأ / ۲ / ۲۹۱.

<sup>۳</sup> - روضه المتقین ۱۱ / ۶، ذیل: کتاب الوصیة، باب الوصیة من لدن آدم علیه السلام، حدیث ۵۴۰۸.

## ششم:

مرحوم میر ابوالقاسم کبیر خوانساری (متوفی ۱۱۵۷) می‌نویسد:

«این حدیث را جمع کثیری از اعظام علمای ما رضوان الله تعالی علیهم اجمعین روایت کرده اند، که هر یک از ایشان در عصر خود نادره آفاق، و در زمره علمای تمام طوائف از مخالف و مؤالف یگانه و طاق، و در اکتساب علوم و معارف، پیوسته تمام دانایان روزگار از هر ملّتی به ایشان یکسره محتاج، و در درجات و معارج کمال همواره بر مفارق علمای اعصار در هر صنعتی ایشان، افسر و تاج بوده‌اند، و در ثقه و امانت و ورع و دیانت ایشان، احدی را از دوست و دشمن شکّی نبوده، و در مشکلات عویصه و مسائل غامضه، همه دانایان روزگار به ایشان پناه می‌برده‌اند. و گمان افتراء بستن یا پیروی اغراض فاسده دنیویّه کردن، در ایشان نمی‌رفته؛ و پادشاهی و سلطنتی و جاه و عزّتی یا درآمد و منفعتی، مانند دیگران در طرف دین ایشان در آن ازمنه نبوده که فریب آنها را خورده باشند، و دانسته یا ندانسته در راه باطل قدم سعی و اهتمام آفشده باشند.

بلکه خلاف آنها - به حکمت بالغه کریم متعال - همیشه برای ایشان بر نهج کمال حاصل بوده، و همواره و لایزال از رهگذر مخالفین در خوف و تقیه، و پیوسته و در هر حال از ضرر سلاطین و جبّارین در شدت و بلیّه بوده‌اند؛ و اغلب اوقات از ایشان متواری و گریزان می‌بوده، و کتب و روایات خود را از ایشان مستور و پنهان می‌داشته‌اند، و ضررهای عظیم مالی و جانی به ایشان می‌رسیده، و تمام را متحمّل می‌شده‌اند.

و در هر عصری بحمدالله تعالی ناقلان ثقات و راویان اثبات که از ایشان روایت می‌کرده‌اند، از کثرت به حدی بوده‌اند که از برای متتبعان در اکثر کتب و روایات

ایشان تواتر به هم رسیده است، و غالب ایشان نیز از اعظام علماء بوده اند؛ و به تأمل و تفکر در این امور، علم قطعی به هم می رسد که ایشان را در این ابواب جز حقیقت و حقانیت، و به غیر از دین داری و امانت مطلقاً داعی دیگر نبوده است؛ و به این سبب نهایت وثوق و اعتماد، و قابلیت. احتجاج و استناد در روایات ایشان برای غیر فرقه شیعه نیز حاصل می تواند شد، اگر رمد عناد و عصبیت، دیده بصیرت کسی را مأوف و رنجور یا نابینا و کور نگردانیده باشد.<sup>۱</sup>

\* \* \*

#### هفتم:

محدث متبّع مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی گوید:

«بدان که اخبار لوح، از اخبار مستفیضه است، بلکه توان گفت: نزدیک به تواتر معنوی است. اغلب محدثین امامیه - قدس است اسرارهم - و بعضی از محدثین عامه، خبر لوح را به طرق متعدّد روایت کرده اند.»

وی، پس از نقل روایت خبر لوح، به صورتهای متعدده می نویسد:

«واقعۀ نیز متعدد است، نه اینکه از قبیل وحدت واقعۀ و اختلاف در روایت است، چنانچه بر ناقدین اخبار پوشیده نیست.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - مناہج المعارف / ۲۴۶.

<sup>۲</sup> - عبقری الحسان، جلد اول، بساط اول، ص ۱۲ - ۱۳.





۴

شرح حال راویان حدیث لوح

در طریق فضل بن شاذان



اول - ابو خالد کابلی - ملقب به کنکر:

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در تحفه الاحباب به نقل از رجال کشی، او را از خواص اصحاب حضرت سجاد علیه السلام بر شمرده است.<sup>۱</sup>

مرحوم علامه نمازی؛ نیز در مستدرکات علم رجال خود<sup>۲</sup> او را از خواص اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق صلوات الله علیهم بر شمرده است و کشی در رجال خود، در مدح او روایاتی را ذکر کرده که نشانگر شأن و جلالت والای او بوده است.

امام کاظم علیه السلام نیز ابو خالد را از حواریین امام سجاد علیه السلام ذکر کرده که خود برای شناساندن و توثیق ابو خالد کافیسست.

روایتی نیز از امام صادق علیه السلام درباره او ذکر شده که فرمودند:

او روزگاری خدمت محمد بن حنفیه نمود، به اعتقاد آن که محمد حنفیه امام

<sup>۱</sup> - تحفه الاحباب / ۵۴۸، شماره (۷۲۰).

<sup>۲</sup> - مستدرکات علم رجال الحدیث تألیف مرحوم علامه نمازی ج ۸ / ۱۰۰.

اوست. تا روزی محمد را قسم داد که، آیا تو امام مفترض الطاعه هستی؟  
 فرمود: جناب علی بن الحسین [علیهما السلام] امام بر من و بر هر مسلمانی است.  
 ابوخالد خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام رسید، بعد از اذن دخول،  
 چون وارد شد، حضرت فرمود:

مرحبا به تو ای کنکر! تو که به زیارت ما نمی آمدی، چگونه شده که یاد ما  
 کردی؟

ابوخالد به سجده شکر رفت و گفت:

الحمد لله که نمردم، تا امام خود را شناختم.

فرمود: چگونه شناختی امام خود را؟

گفت: برای آنکه خواندی مرا به نامی که مادرم مرا نام گذاشته بود. در وقتی که  
 متولد کرده بود مرا. و من تا به حال در امر خودم کور بودم، والحال بینا شدم.  
 آنگاه گفتگوی خود را با محمد بن حنفیه و ارشاد کردن محمد او را به سوی آن  
 حضرت نقل نمود.<sup>۱</sup>

مرحوم آیت الله خویی نیز در کتاب معجم رجال الحدیث خود بعد از بیان شرح  
 حالوی به اختصار، او را مورد اعتماد و ثقه دانسته و از او تجلیل کرده و به این  
 سخن اشاره نموده است که ابن قولویه نیز در کامل الزیارات از او حدیث نقل کرده  
 و او را توثیق نموده است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - بحار: ۴۶ / ۴۵ ح ۴۷.

<sup>۲</sup> - معجم رجال الحدیث: ۱۴ / ۱۳۰.

### دوم: ثابت بن دینار معروف به ابوحمزه ثمالی:

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب تحفه الاحباب، ابوحمزه ثمالی را اینگونه معرفی می‌نماید:

ثقه، جلیل‌القدر، از مشایخ و زهاد اهل کوفه بوده و محضر حضرت امام سجاد و حضرت باقر و حضرت صادق و مقداری از زمان امام موسی کاظم علیهم السلام را درک کرده است.

و حضرت رضا علیه السلام در حق او فرموده که ابوحمزه در زمان خود، مانند لقمان در زمان خود، و به روایتی سلمان زمان خود بوده است.

و در روایت است که حضرت صادق علیه السلام به او فرموده:

من شادمان می‌شوم هر گاه تو را می‌بینم.

وی در سال ۱۵۰ هجری قمری وفات یافته است و در ایام بیماری او، ابوبصیر خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید. حضرت احوال ابوحمزه را پرسید ابوبصیر عرض کرد: بیمار است.

فرمود: هر گاه نزد او بازگشتی، از جانب من او را سلام برسان و به او بگو که فلان ماه در فلان روز، وفات خواهی کرد.

گفتم: فدایت شوم، به خدا ما به او اُنس داشتیم، و او از شیعیان شما است.

فرمود: راست گفتی.

پس فرمود:

ما عِنْدَنَا خَيْرٌ لَّكُمْ.

آنچه نزد ما است برای شما بهتر است.

و روایت شده که علی و حسین و محمد پسران ابی حمزه تمامی از عالمان مورد اعتماد شیعه بوده اند.<sup>۱</sup>

شیخ طوسی و نجاشی نیز او را توثیق کرده اند کتاب نوادر، کتاب زهد و کتاب تفسیر القرآن را از تألیفات ابوحمزه ثمالی دانسته اند.

وفات او را سال یکصد و پنجاه ذکر کرده‌اند.

در کتاب فرحة الغری نقل شده است که او همراه با امام سجاد علیه السلام به زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شده و حضرت این زیارت را خواند:

اَلسَّلَامُ عَلٰى اِسْمِ اللّٰهِ الرَّضِيِّ وَنُورِ وَجْهِهِ الْمُضِيِّ ء...الى آخر.

در کتاب خرائج چنین آمده است:

«او در مسجد کوفه برای بزرگان شیعه فقه تدریس می کرده است».<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - تحفة الاحباب / ۶۰.

<sup>۲</sup> - بحارالانوار / ۱۰۰ / ۲۴۵.

<sup>۳</sup> - مستدرکات علم رجال الحدیث، نمازی ۲ / ۸۰.

- شیخ صدوق در المشیخه، در ذکر طریق احادیث خود تا ابوحمزه، او را از طایفه بنی ثمل ذکر کرده و نسب او را به «ثماله» رسانده و او را تقه، عادل، جلیل القدر دانسته، او را همزمان با چهار امام معصوم علیه السلام که ذکر شد یاد کرده است.

- ابن شهر آشوب نیز در کتاب «المناقب» جلد چهارم، او را از اصحاب خاص امام صادق علیه السلام بر شمرده است.

- مرحوم محدث قمی در کتاب منتهی الآمال پس از نقل داستان تشرّف زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام، که همراه با امام سجاد علیه السلام از کوفه به زیارت آن حضرت نایل شدند، چنین نقل می کند: در زمان امام صادق علیه السلام نیز هر گاه ابوحمزه برای زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف می شد نزدیک آن تربت مقدّس می نشست، و فقهای شیعه اطراف او گرد آمده و از او حدیث و علم می آموختند.<sup>۱</sup>

- مرحوم آیه الله خوئی در کتاب معجم رجال الحدیث، ضمن نقل طبقه حدیث ابوحمزه، و احادیث زیادی که از او روایت شده، به توثیق او پرداخته و او را از اکابر رجال حدیث دانسته، و چندین روایت در مدح او، از ائمه معصومین علیهم السلام نقل کرده است.<sup>۲</sup>

دعایی از او در شبهای پر برکت ماه رمضان نقل شده است و ابوحمزه آن را از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که معروف به دعای ابوحمزه است. این دعا نشانگر ظرفیت فوق العاده روحی اوست که حضرت سجاد علیه السلام آن همه معارف الهی را به او آموخته است.

<sup>۱</sup> - منتهی الآمال / ۲ / ۳۰۹.

<sup>۲</sup> - معجم رجال الحدیث / ۳ / ۳۸۵.

### سوم - ابراهیم بن اُبی زیاد خزاز:

مرحوم آیه الله خوئی در کتاب معجم رجال الحدیث ضمن ذکر طبقه او در حدیث، به توثیق ایشان پرداخته و از قول بزرگانی چون کشی، شیخ مفید و برقی، او را مورد اعتماد و ثقّه از اصحاب خاصّ امام صادق علیه السلام دانسته که همگی ایشان او را مورد اعتماد و ثقّه و جلیل القدر ذکر کرده اند.<sup>۱</sup>

نجاشی نیز در کتاب رجال خود از او به ثقّه، کبیر المنزله، صاحب کتاب نوادر، و کثیر الروایه یاد کرده است.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - معجم رجال الحدیث ۱ / ۲۶۵.

<sup>۲</sup> - رجال نجاشی ۱ / ۹۷.



#### چهارم - صفوان بن یحیی ابو محمد بجلی کوفی:

مرحوم محدث قمی درباره او می نویسد:

تقه، جلیل القدر، بل اوثق اهل زمان نزد اهل حدیث و از اصحاب اجماع است، از أجلة اصحاب ائمه علیهم السلام، وکیل حضرت رضا و حضرت جواد علیهما السلام، و در زهد و تقوی و عبادت مرتبتی رفیع، و در حدیث امام رضا علیه السلام، منزلتی شریف داشته است.

کشی او را در رجال احادیث حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ذکر کرده [است].

معمّر بن خلّاد از حضرت ابوالحسن علیه السلام روایت کرده که فرمود: دو گرگی که در پی صید باشند و حریص باشند در شکار کردن، واقع شوند در گوسفندانی که چوپان آنها از ایشان پنهان شده باشد، آنها ضررشان از صاحب ریاست، در دین شخص مسلمان بیشتر نیست. پس از آن فرمود:

**لکن صفوان، ریاست را دوست نمی دارد.**

شیخ طوسی در رجال خودگوید:

صفوان اوثق اهل زمان خود بوده، و در هر شبانه روزی صدوپنجاه رکعت نماز می‌خواند، و در هر سالی ده ماه روزه می‌گرفت، و سه دفعه زکات مال می‌داد. و این به آن جهت بود که با عبدالله بن جندب، و علی بن نعمان در بیت‌الله الحرام عهد بسته بودند که هرکدام که از دنیا رفتند، دیگری که زنده ماند، نماز و روزه به نیابت او به جای آورد»<sup>۱</sup>

وی در حدود سی کتاب تالیف نموده که از آن جمله است:

کتاب الوضوء، کتاب الصلاة، کتاب الصوم، کتاب الفرائض، کتاب العتق والتدبیر، کتاب الوصایا، کتاب البشارات.<sup>۲</sup>

مرحوم آیه‌الله خوئی در معجم رجال الحدیث بعد از توثیق صفوان بن یحیی روایاتی را که در مدح او از ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم در شان او ذکر شده نقل کرده است.

وی در سال ۲۱۰ هجری در مدینه منوره وفات یافت و حضرت جواد علیه‌السلام بر او نماز گزارده است.<sup>۳</sup>

---

۱- تحفه الاحیاب: /: ۲۲۰.

۲- نجاشی: ۴۳۹/۱.

۳- معجم رجال الحدیث: ۱۲۳/۹.

### پنجم - فضل بن شاذان:

حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام در توصیف فضل بی شاذان سه تعبیر بسیار دقیق بیان فرموده‌اند که هر سه تعبیر را مرحوم کشی و شیخ طوسی با سلسله اسناد در رجال خود آورده‌اند و اینک متن تعبیرهای آن حضرت:

۱- امام حسن عسکری علیه‌السلام به هنگام مشاهده یکی از تألیفات ارزشمند فضل بن شاذان فرمود:

من غبطه می‌خورم به حال اهل خراسان به جهت فضل بن شاذان و بودن چنین شخصیتی در میان آنان.

۲- شخصی به نام «بورق بوشنجانی» از اطراف هرات به زیارت خانه خدا رفته، به هنگام مراجعت از حج به محضر مقدس امام حسن عسکری علیه‌السلام مشرف شد. او گوید:

در آن زمان کتاب «یوم وليله» فضل بن شاذان همراه من بود، امام آن را گرفت و صفحه به صفحه ملاحظه نمود آنگاه فرمود:

این کتاب صحیح است و شایسته است که به آن عمل شود.

۳- کشی با اسناد خود از گروهی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که امام حسن عسکری علیه السلام سه بار پشت هم بر فضل بن شاذان رحمت فرستاد و فرمود:

رحم الله الفضل، رحم الله الفضل، رحم الله الفضل.<sup>۱</sup>

فضل بن شاذان از دیدگاه علمای رجال:

پس از نقل تعبیرات بلند و افتخار آفرین امام حسن عسکری علیه السلام دیگر نیازی به نقل کلمات بزرگان، از علمای رجال و حدیث نیست. و همه علمای رجال نیز به همین دلیل در ستایش او سخنان صریح و موکدی نوشته و همه با یک دل و یک زبان گفته‌اند:

(فضل بن شاذان، ثقه، جلیل‌القدر، فقیه، متکلم و عظیم‌الشأن است).<sup>۱</sup>

علامه حلی می‌فرماید:

«این مرد بزرگوارتر از آن است که کسی بتواند بر او خرده بگیرد، او رئیس طایفه امامیه است.»

علامه ممقانی می‌فرماید:

«هرکس در موضوع رجال کتاب نگاشته، او را توثیق نموده و از جلالت قدر و منزلت وی سخن گفته است»

نجاشی مقدم علمای علم رجال می‌فرماید:

---

۱- نجاشی: ۳۰۷، فهرست شیخ طوسی: ۱۵۴، رجال علامه: ۱۳۳، رجال ابن داود: ۱۵۱، وسائل الشیعه: ۴۴۷/۳۰، مجالس المومنین: ۴/۰۰/۱، تحفه الاحباب: ۲۶۷، منتهی الامال: ۳۵۶/۲، مسند الامام الرضا: ۵۴۳/۲

جلالت قدر او مشهورتر از آن است که ما او را توصیف کنیم.

وی محضر پربرکت چهار امام معصوم: امام رضا، امام جواد، امام هادی و امام  
عسکری علیهم السلام را درک نموده و از ایشان مستفیض گشته بود.

مرحوم آیه الله خویی در کتاب معجم رجال الحدیث، ضمن نقل گوشته‌ای از  
شرح حال وی، او را توثیق کرده و طبقه روایت او را نقل نموده است.

تالیفات وی:

مرحوم نجاشی از ابوالقاسم کنجی نقل کرده که تعداد کتاب‌هایی که فضل بن  
شاذان تالیف کرده به یکصد و هشتاد مجلد می‌رسد. که نجاشی اسامی ۴۸ جلد از  
آنها را در رجال خود ذکر کرده است

با اینکه فضل بن شاذان اکثر عمر خود و اکثر تألیفات خود را نیز قبل از ولادت  
صاحب الزمان و امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تالیف نموده، اما تعداد  
ارزشمندی از آثار خود را به آن حضرت اختصاص داده است مانند:

۱- کتاب اثبات الرجعه.

۲- کتاب الغیبه.

۳- کتاب القائم.

۴- کتاب الملاحم.

۵- التنبيه می الحیره والتیه.

۶- کتاب حذو النعل بالنعل.

مرحوم میرلوحی چهل حدیث از کتاب اثبات الرجعه فضل بن شاذان و کتب  
دیگر انتخاب کرده و به نام «کفایه المهتدی فی معرفه المهتدی» نامیده است.

نکته مهم در این کتب، وجود احادیثی است که فضل بن شاذان در مورد غیبت

روایت کرده است زیرا در آن زمان هنوز غیبت حضرت بقیه‌الله الاعظم علیه‌السلام واقع نگردیده بود.

فضل بن شاذان به جهت دفاع از حریم ولایت همواره در تبعید و اختفاء بود. سرانجام نیز به هنگام تهاجم خوارج به روستای بیهق، ناگزیر شد که تبعیدگاه خود را نیز ترک کند. در این سفر اجباری مشقت فراوان دید، و در اثر آلام و اسقام وارده به شدت بیمار شد و رخت از جهان بر بست. وفات فضل بن شاذان در سال ۲۶۰ هجری واقع شده و ابوعلی بر پیکر پاکش نماز گزارد و جسد مطهرش در نیشابور به خاک سپرده شد.

مردم با ایمان نیشابور، مرقد مطهر این دانشمند گرانقدر را همواره گرامی داشتند و بر فراز قبر شریفش سایبانی ساختند که در طول قرون و اعصار به صورت زیارتگاهی مورد توجه و پر رفت و آمد بدل شده است.

- بهترین شرح حال فضل بن شاذان را مرحوم سید جلال‌الدین محدث ارموی در مقدمه کتاب الايضاح چاپ دانشگاه تهران نگاشته است.

یکی از نویسندگان معاصر به نام فریدون جنیدی در کتابی به نام «نبرد اندیشه‌ها در ایران پس از اسلام»، شرح حال نسبتاً مبسوط از فضل بن شاذان آورده، که ترجمه تلخیص شده و پر غلط و تحریف شده‌ای از رساله مرحوم محدث ارموی است، مولف بر اساس دیدگاه‌های ناسیونالیستی خود، حقایق تاریخی را دگرگون کرده و شخصیتی را که امام حسن عسکری علیه‌السلام آن همه فضائل و مناقب در مدحش فرموده، شخصیتی مشوب به اغراض و اهداف خود از او ارائه کرده است.<sup>۱</sup>

---

۱- در نگارش گفتار زندگانی فضل بن شاذان از کتاب چهل حدیث از غیبت فضل بن شاذان، تدوین علی اکبر مهدی پور، چاپ موسسه نشر حاذق، قم، بخش مقدمه کتاب، استفاده شده است.

ششم - سید محمد حسینی موسوی میرلوحی:

سید محمد بن محمد بن ابی محمد بن محمد المصطفی، الحسینی الموسوی السبزواری، ملقب به مطهر، و متخلص به نقیبی، و مشهور به میرلوحی، در حدود سال ۱۰۰۰ هجری قمری متولد شد. نسب او به سید ابراهیم الاصغر، فرزند امام موسی بن جعفر علیه السلام رسیده و پدرش سید محمد از علمای زاهد و پرهیزگار روزگار خود بود. وی پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی در سبزواری، به کربلا رفت و سپس به ایران بازگشت، و در اصفهان که در آن روز مهد علم و حکمت بود رحل اقامت افکند. در آنجا با دختر یکی از شعرای بزرگ که مداح اهل بیت و متخلص به لوحی بود ازدواج کرد. و به میرلوحی مشهور شد.

میرلوحی نزد برخی از علمای مشهور اصفهان به تعلم علوم پرداخت که در میان آنان می توان از میرداماد و شیخ بهائی نام برد.

به دلیل تلاش های بسیار، مرحوم میرلوحی توانسته بود تعداد زیادی از کتب



نفیس قدما را به دست آورد واز آنها استفاده‌های زیادی کند.  
وی، کتاب کفایه المهدی را با استفاده از کتب بزرگانی مانند فضل بن شاذان که  
در قرن سوم می‌زیسته نوشته است.

از تالیفات سید محمد میرلوحی می‌توان از:

۱- ترجمه ابی مسلم مروزی.

۲- ادراء العاقلین.

۳- دیوان میرلوحی.

۴- مناظره السید و العالم.

۵- تنبیه الغافلین، بر رد صوفیه.

۶- اعلام المحبین.

۷- ریاض المومنین و حدائق المتقین.

۸- زاد العقبی -چهل حدیث در فضیلت ائمه اطهار

۹- کفایه المهدی لمعرفة المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یاد کرد.

کفایه المهدی لمعرفة المهدی علیه‌السلام، چهل حدیث در شناخت امام زمان  
علیه‌السلام است که مولف در این کتاب خواسته به فضیلت حفظ چهل حدیث، و  
فضیلت شناساندن حجه‌الله المنتظر صلوات‌الله علیه -توأمان- دست یابد و در  
ضمن از برخی منابع قدیم که در اختیار داشته ولی در اختیار علمای دیگر آن  
دوره حتی شیخ حر عاملی و علامه مجلسی قرار نگرفته، گلچینی فراهم آورده  
است.

مرحوم میرلوحی تا سال ۱۰۸۳ در قید حیات بوده چنانکه از تاریخ تالیف  
کفایه المهدی نمایان می‌گردد، درگذشت وی پس از این تاریخ بوده است.

گزیده‌ای از کتاب کفایه‌المهدی مرحوم میرلوحی به کوشش گروه احیای تراث  
فرهنگی به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup>

۱- گزیده کفایه المهدی، مقدمه تصحیح و گزینش.



شرح حال راویان حدیث لوح

در طریق ثقه الاسلام کلینی



### اول - محمد بن یحیی، ابوجعفر العطار القمی:

-محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبدالله بن سعد اشعری قمی، ابوجعفر.  
در کتاب رجال نجاشی از او به عنوان شیخ اصحاب شیعیه در زمان خودش نام  
برده است.

نجاشی وی را ثقه دانسته و او را بسیار تکریم نموده است.

محمد بن یحیی، از محدثین مشهور و معتبر بوده که در ابواب مختلف، از او  
احادیث بسیار زیادی نقل شده است و برای وی کتبی چند نیز بر شمرده‌اند. از  
جمله آنها:

کتاب مقتل الحسین علیه السلام و کتاب النوادر است.

عده‌ای از بزرگان شیعیه، از جمله علی بن احمد نجاشی، احمد بن علی بن نوح  
السیرافی، حسین بن عبیدالله الغضائری و محمد بن علی بی شاذان قزوینی، کتابهای  
او را به واسطه پرسشش احمد العطار روایت کرده‌اند.

محدثین بزرگ همچون «ابن قولویه» و ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی نیز از  
او احادیث فراوانی نقل کرده‌اند و به او اعتماد بسیار داشته‌اند مرحوم شیخ عباس

قمی در کتاب «تحفه الاحباب» و مرحوم آیه‌الله خویی نیز همانند دیگر بزرگان و اکابر حدیث شیعه از او به نیکویی نام برده و او را از ثقات راویان حدیث دانسته و وی را از مشایخ ثقه‌الاسلام کلینی برشمرده‌اند و از او ه «ثقه جلیل القدر» و «شیخ کثیر الروایه» یاد نموده‌اند.

ابو جعفر العطار، از شمار زیادی از بزرگان مانند:

ابراهیم بن هاشم، احمد بن محمد بن عیسی الأشعری، ایوب بن نوح، محمد بن علی بن محبوب، یعقوب بن یزید و دیگر بزرگان نقل حدیث کرده است.

بزرگانی چون فرزندش احمد بن محمد بن یحیی، جعفر بن محمد بن قولویه (صاحب کامل الزیارات)، علی بن حسین بن بابویه، محمد بن الحسن بن ولید، محمد بن علی ماجیلویه، محمد بن موسی بن متوکل، محمد بی یعقوب کلینی، که اکثر آنها اساتید بزرگانی چون شیخ صدوق هستند، از او نقل حدیث کرده‌اند.

اندیشمندانی چون شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و دیگر کتب خود و شیخ طوسی در کتب تهذیب و استبصار، که در شمار کتب اربعه و معتبرترین کتب حدیثی شیعه به شمار می‌آیند، از محمد بن یحیی العطار احادیث بسیاری روایت کرده‌اند و او را از راویان ثقه و مورد اعتماد دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

---

۱- رجال نجاشی ۲/۲۵۰-۲۵۱

معجم رجال الحدیث ۱۸/۴۰ و ۴۱ و ۳۰-۳۱ و ۳۹۳-۳۹۶.

تحفه الاحباب/۴۴۲.

### دوم- محمد بن عبدالله الحمیری: ابو جعفر القمی

ابو جعفر محمد بن عبدالله جعفر بن الحسین بن جامع بن مالک الحمیری از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بوده است و درباره وی سخن خواهیم گفت.

نجاشی در کتاب رجال خود، او را از ثقات راویان حدیث و از علمای مورد اعتماد شیعه دانسته است.

محمد بن یحیی، در زمان غیبت صغری می زیسته و نامه هایی نیز به امام زمان سلام الله علیه نوشته و مسائل شریعت را از آن حضرت سؤال کرده و پاسخ گرفته است. مویذ این مطلب، سخن احمد بن الحسین بن عبدالله الغضائری است: مسائلی را که محمد بن عبدالله از حضرت مهدی علیه السلام سؤال نموده، نزد من موجود است و توقعاتی نیز که حضرتش برای او فرستاده، نزد احمد بن حسین موجود بوده است.

محمد بن عبدالله تألیفاتی نیز دارد. از جمله آنها:

۱- کتاب الحقوق

۲- کتاب الأوایل

۳- کتاب السماء

۴- کتاب الارض

۵- کتاب المساحه و البلدان

۶- کتاب ابلیس و جنوده

۷- کتاب الاحتجاج

۸- قرب الاسناد. این کتاب، امروزه از معتبرترین کتب حدیثی است.

برادران او جعفر، حسین، و احمد، همگی صاحب تالیفات متعددی بوده‌اند.

مرحوم آیه‌الله خوئی و مرحوم محدث قمی نیز وی را ثقه جلیل‌القدر دانسته‌اند.

محمد بن عبدالله از بزرگانی چون پدرش عبدالله بن جعفر و علی بن ابراهیم (صاحب تفسیر القمی) روایت حدیث کرده است.

و بزرگانی چون احمد بن داود نیز از او روایت کرده‌اند. وی از ابو عبدالله بن شاذان قزوینی نیز اجازه روایت حدیث داشته است.

بزرگانی چون ثقه الاسلام کلینی در کتاب شریف کافی و شیخ طوسی صاحب کتاب تهذیب از او به نیکی یاد کرده و از او حدیث روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

۱- رجال نجاش: ۲۵۳/۲، معجم رجال الحدیث: ۲۵۳/۱۶، ۲۳۳، ۲۳۲ و ۲۲۷/۱۶-۴۲۹. تحفه الاحباب ۴۶۶.



### سوم- عبدالله بن جعفر الحمیری:

ابوالعباس عبدالله بن جعفر بن الحسن بن مالک بن جامع الحمیری.

در رجال نجاشی آمده است که عبدالله بن جعفر از اندیشمندان بزرگ قم، و از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بوده است وی در حدود سال ۲۹۰ هجری قمری به کوفه وارد شد، و علمای کوفه به گفته نجاشی، او تألیفات زیادی داشته است مانند:

۱- کتاب الامامه

۲- کتاب الدلائل

۳- کتاب العظمه والتوحید

۴- کتاب الغیبه والحیره

۵- کتاب التوحید والبداء والاراده والاستطاعه والمعرفه

۶- کتاب قرب الاسناد الی الرضا علیه السلام

۷- کتاب قرب الاسناد الی ابی جعفر الجواد علیه السلام

۸- مسائل الرجال ومکاتباتهم ابالحسن الثالث علیه السلام

۹- مسائل لابی محمد الحسن علیه السلام

۱۰- کتاب قرب الاسناد الی صاحب الامر علیه السلام

۱۱- توقیعات امام عصر علیه السلام، و کتب دیگر.

قرب الاسناد- عنوانی مشترک بوده، مانند امالی که بسیاری از محدثین، کتب خود را به این نام تالیف کرده‌اند چون فاصله زمانی صاحبان آن کتاب‌ها تا امام معصوم علیه السلام کوتاه بوده لذا آنها را قرب الاسناد می‌گفتند.

در کتاب تحفه الاحباب، مرحوم حاج شیخ عباس قمی از قول محدث نوری نقل کرده است که عبدالله بن جعفر کتابهای دیگری به عنوان قرب الاسناد داشته است، که در طول زمان از بین رفته‌اند.

عبدالله بن جعفر نزد بزرگانی چون احمد النجاشی احمد بن نوح السیرافی، الحسین بن عبدالله الغضائری و محمد بن علی القزوینی تلمذ کرده و از آنها اجازه نقل حدیث داشته است.

در کتاب معجم رجال الحدیث چنین آمده است که با نام عبدالله بن جعفر در ۷۵ حدیث نقل شده است

از کسانی که عبدالله بن جعفر از آنها نقل حدیث کرده‌اند، ابتدا باید از امام هادی و عسکری (علیهم السلام) نام برد، سپس از بزرگانی چون ابراهیم بن مهزیار، احمد بن حمزه، ایوب بن نوح، حسن بن ظریف.

بزرگانی که از او روایت حدیث کرده‌اند عبارتند از:

پسرش محمد بن عبدالله که خود یکی از راویان حدیث لوح می‌باشد، احمد بن محمد، سعد بن عبدالله، علی بن الحسین، محمد بن احمد بن یحیی، محمد بن سعید آذربایجانی، محمد بن عبدالله، محمد بن علی بن محبوب، محمد بن یحیی و محمد بن

یحیی العطار که اکثر قریب به اتفاق آنها از راویان مورد اعتماد احادیث هستند.

وبزرگانی چون محمد بن یعقوب کلینی در کتاب شریف کافی، شیخ طوسی در کتاب تهذیب و کتاب استبصار و شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه که کتب اربعه شیعه هستند تماماً از عبدالله بن جعفر با واسطه یا بی واسطه نقل حدیث و روایت کرده‌اند. در کتاب معجم رجال الحدیث در ذیل نام عبدالله بن جعفر حمیری آمده که افراد دیگری چون علی بن الحسن بن بابویه پدر شیخ صدوق و محمد بن قولویه نیز از او نقل روایت نموده‌اند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱- رجال نجاشی: ۱۸/۲ معجم رجال الحدیث: ۱۳۹/۱۰، ۱۴۴، ۴۴۳، ۴۴۷، تحفه الاحعاب: ۲۶۱.

#### چهارم- حسن بن ظریف: (ابا محمد)

حسن بن ظریف بن ناصح، کوفی، به نام حسن بن ظریف نیز آمده است.

نجاشی در کتاب رجال خود، او را از ثقات دانسته، او ساکن بغداد بوده و پدرش نیز در بغداد ساکن بوده است از او احادیث زیادی روایت شده و از اوست کتاب نوادر، که از آن کتاب روایات زیادی نقل شده است.

از کسانی که حسن بن ظریف به آنها اجازه روایت داده می‌توان از محمد بن محمد - از اساتید شیخ مفید- نام برد که به او اجازه روایت نیز داده است.

ابن بطة گوید: او از محمد بن علی و از حماد بن عیسی نیز روایت کرده است.

عبدالله بن جعفر الحمیری نیز از او روایت نموده است، گروهی نیز او را از اصحاب امام هادی علیه السلام دانسته‌اند

طبقات او در حدیث

او از پدرش، ابن عمیر، عبدالرحمان بن سالم، وحسن بن علوان روایت کرده است.

احمد بن محمد بن خالد، سعد بی عبدالله، عبدالله ن جعفر الحمیری، وکلینی در کتاب کافی از او روایت نقل کرده‌اند.

مرحوم آیه‌الله خویی نیز در کتاب رجال خود او را توثیق کرده و اجازات و طبقات او را در حدیث ذکر کرده است.

مرحوم کلینی در کافی و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار و شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه از او روایات زیادی نقل کرده‌اند و او را تکریم نموده و او را از علمای مورد اعتماد در نقل حدیث دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱- رجال نجاشی: ۱۷۶ - ۱۷۷، معجم رجال الحدیث: ۳۶۶/۴، ۳۶۹، ۵۲۳.

### پنجم- علی بن محمد:

علی بی محمد بن عبدالله بن بندار

به عنوان علی بن محمد اسناد زیادی در روایات وجود دارد، مرحوم آیه‌الله خوئی او را راوی حدود ششصد روایت در کتاب رجال خود دانسته است.<sup>۱</sup>

وی از مشایخ کلینی بوده است. از امام جواد (علیه‌السلام)، امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف، خدیجه بنت محمد ابی‌جعفر (دخت گرامی امام جواد) علیه‌السلام، محمد بن علی بن ابراهیم، محمد بن هارون بن عمران الهمدانی، محمد بی یحیی العبیدی، الوشاء و بسیاری از بزرگان دیگر روایت نقل کرده است.

و بسیاری از محدثان چون: ابوطالب الانباری، ابراهیم بن اسحاق، و دیگر بزرگان از او نقل روایت و حدیث کرده‌اند.

مؤلفین بزرگی چون کلینی در کتاب کافی و شیخ طوسی در کتاب تهذیب و استبصار از او روایات زیادی در ابواب مختلف نقل کرده‌اند.

---

۱- معجم رجال الحدیث: ۱۸/۱۲-۱۲۷.

### ششم صالح بن ابی حماد:

کنیه او ابوالخیر رازی می‌باشد و نام پدرش خیر بوده است.

نجاشی او را از صحاب امام هادی برشمرده است<sup>۱</sup> و در رجال کشی از قول محمد القتیبی نقل نموده است که فضل بن شاذان وی را چنین توصیف نموده است:

او به راستی ابوالخیر بوده است. وی دارای تالیفاتی بوده که از آن جمله کتاب خطبه امیرالمومنین (علیه السلام) و کتاب نوادر را می‌توان نام برد.

لازم به ذکر است، گروهی نیز او را از اصحاب امام جواد و امام عسکری علیهم السلام دانسته‌اند.

طبقه او در حدیث:

او از امام کاظم علیه السلام، ابی جعفر الکوفی، ابن ابی عمیر که از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده، ابن فضال و بزرگانی دیگر نقل حدیث کرده است.

و بزرگانی چون حسین بن الحسن الهاشمی، علی بن محمد الکلینی، محمد بن ابی عبدالله، محمد بن الحسن از او نقل حدیث و روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

بزرگان حدیث چون کلینی در کتاب کافی و شیخ طوسی در کتب تهذیب و استبصار از او بسیار حدیث روایت کرده‌اند.

\* \* \*



### هفتم - بکر بن صالح: بکر بن صالح الرازی.

در رجال نجاشی آمده است:

بکر بن صالح از ابی الحسن امام کاظم علیه السلام نقل روایت کرده است و کتابی نیز به نام نوادر تالیف کرده بوده که تعدادی از اصحاب ما آن را روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

در کتاب رجال مرحوم آیه الله خویی کتب دیگری نیز از او نقل شده است که از جمله آنها است:

درجات الایمان و وجوه الکفر ولاستغفار والجهاد،

گروه دیگری نیز مانند برقی او را از اصحاب حضرت رضاعلیه السلام، دانسته‌اند.<sup>۲</sup> از وی هشاد روایت در کتب مختلف نقل شده است.

---

۱- رجال نجاشی: ۲۷۰/۱ - ۲۷۱.

۲- معجم رجال الحدیث: ۳۴۶/۳ - ۳۴۹.

### طبقه او در حدیث

او از ابی الحسن و ابی جعفر الثانی علیهم السلام و از ابن ابی عمیر، ابن سنان، ابن فضال، نقل حدیث کرده است.

بزرگانی چون ابراهیم بن هاشم، احمد بن محمد بن خالد، احمد بن محمد بن عیسی، حسین بن سعید، سهل بن زیاد، صالح بن ابی حماد، عبدالله بن احمد الرازی، علی بی محمد، علی بن مهزیار از او روایت کرده‌اند.

بزرگانی چون کلینی در کتاب کافی و شیخ طوسی در کتب تهذیب و استبصار در باب‌های مختلف از او حدیث نقل کرده‌اند.

شیخ طوسی نیز خود او را توثیق کرده و او را مورد اعتماد دانسته است.

میرداماد نیز در کتاب شرعه التسمیه حول حرمة التسمیه خود ضمن نقل خبر حدیث لوح جابر و بررسی اسنادی حدیث می‌گوید:

واجب است این که، حکم بدهیم به صحت حدیث و اینکه از مصدر وحی نازل شده است و طریقی که به عبدالرحمان بن سالم می‌رسد، صحیح، وثیق، حصیف السند، عالی الاسناد است چون نه عبدالرحمان بن سالم و نه دیگر از روات نمی‌توانستند به اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی بعد از دیگری به این صورت کامل و با تمام صفات و احوال از قبل وجود و تولد آنها قبل سالیان متمادی که هنوز آنها قدم به دنیای خاکی نگذاشته‌اند خبر دهند.<sup>۱</sup>

مرحوم آیه الله شیخ علی نمازی در کتاب رجال خود ضمن بررسی احوال بکر بن صالح به حدیث لوح جابر اشاره می‌کند و دلیل محکمی بر توثیق روات ابن

۱- شرعته التسمعه حول حرمة تسمیه: ۸۲

حدیث و مخصوصاً بکر بن صالح می‌آورد و می‌گوید:

ابی بصیر به عبدالرحمان بن سالم گفت: اگر در تمام عمر خودت دربارهٔ اهل بیت حدیثی نشنیده باشی، همین حدیث تو را کفایت می‌کند. و به او سفارش می‌کند که این حدیث را از غیر اهلش مخفی کن<sup>۱</sup>.

نتیجه می‌گیریم که بکر بن صالح از موثقین نزد عبدالرحمان بن سالم بوده و خود نیز آن را برای دیگر بزرگان و موثقین نقل کرده است.

\* \* \*

---

۱- مستدرک سفینه البحار، نمازی: ۳۲۰/۱، چاپ قدیم

هشتم - عبدالرحمان بن سالم:

عبدالرحمان بن سالم بن الرحمن الأشل الكوفي (العطار)

در رجال نجاشی آمده است که شغل او کتاب‌فروشی بوده است.<sup>۱</sup> و عبدالرحمان بن سالم برادر عبدالحمید بن سالم بوده در کتاب معجم رجال الحدیث به نام عبدالرحمان ب الأشل نیز آمده است.

قاضی ابوعبدالله الجعفی استاد او در اجازه بوده وی صاحب کتابی نیز بوده است که عبدالرحمان سالم به طریق منذر بن جیفر از آن خبر داده است.

شیخ طوسی در کتاب رجالش او را از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام دانسته است.

طبقه او در حدیث

مرحوم آیه‌الله خوئی درباره او چنین می‌گوید:<sup>۱</sup>

او از بزرگانی چون ابی بصیر صحابی خاص امام صادق علیه‌السلام، و پدرش  
إسحاق بن عمار، مفضل، مفضل بن عمر نقل حدیث کرده است.

و بیست و سه حدیث از وی نقل شده است که یکی از آنها حدیث لوح جابر  
می‌باشد.

بزرگانی چون ابن ابی عمیر از او نقل حدیث کرده‌اند.

محمد بن یعقوب کلینی نیز از طریق محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از  
عیسی، از عبدالرحمان بن سالم، از مفضل بن عمر از او حدیث نقل می‌کند.  
بزرگانی نظیر کلینی در کتاب کافی و شیخ طوسی در کتب تهذیب و استبصار از او  
نقل حدیث کرده‌اند.

\* \* \*

### نهم - ابوبصیر:

در کتب رجالی جماعتی چند به کنیه ابوبصیر نامیده می‌شوند، که از آن جمله هستند:

یحیی بن القاسم الاسدی، لیث بن البختری، عبدالله بن محمد الاسدی، یوسف بن الحارث حماد بن عبیدالله أسید الهروی.

گروهی ابابصیر معروف را لیث بن البختری و گروهی دیگر او را یحیی بن القاسم می‌دانند و مرحوم آیة‌الله خویی در رجال خود شرح حال کسانی را که معروف به ابی‌بصیر می‌باشند جمع‌آوری کرده است. اما ایشان در رجال خود هر دوی آنها یعنی یحیی بن قاسم و لیث بن البختری را ثقه و مورد اعتماد دانسته است و اکثر روایات آنها را هم صحیح معرفی کرده‌اند.<sup>۱</sup>

شیخ کلینی و کشی، لیث بن البختری را ابوبصیر معروف دانسته‌اند. و شیخ طوسی و ابن فضائل و شیخ صدوق، یحیی بن القاسم را ابوبصیر معروف دانسته‌اند. اما همان‌طور که ذکر شد هر دوی آنها ثقه و جلیل‌القدر بوده‌اند و روایات زیادی از هر دو نقل

شده است. مرحوم آیه الله نمازی شاهرودی در رجال خود کلام کسانی را که یحیی بن قاسم را واقفی دانسته اند، رد کرده است. و او را کاملاً توثیق نموده و وفات او را سال ۱۵۰ ه ق دانسته است. و یحیی بن قاسم واقفی را شخصی دیگر دانسته است.<sup>۱</sup>

هر دو نفری که به ابابصیر شهرت دارند، از اصحاب خاص امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده اند و مورد اطمینان ایشان نیز بوده اند. و در خیلی از موارد شیعیان را به آنها رجوع می دادند.

در تحفه الاحباب آمده که ابوبصیری که نابینا بوده است و امام صادق علیه السلام او را شفا داد، او یحیی بن قاسم بوده و لیث بن بختری کسی است که امام صادق علیه السلام وعده بهشت به او داده است. کلینی نیز او را ثقه دانسته و از این دو روایات و روایات دیگر نتیجه گرفته می شود که هر دوی آنها ثقه و جلیل القدر بوده اند.

یحیی بن قاسم به ابوبصیر المكفوف نیز معروف است.

و لیث بن بختری به عنوان لیث المرادی نیز ذکر شده است.

نجاشی نیز در رجال خود نام هر دو را ذکر کرده و هر دو نفر را ثقه و جلیل القدر و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام دانسته و لیث بن البختری را ابوبصیر اصغر ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

کلینی در کتاب کافی و شیخ طوسی در کتب تهذیب و استبصار و شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه در حدود ۶۰ روایت از او نقل کرده اند.

وی اکثر روایات خود را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

---

۱ مستدرک علم رجال الحدیث، مرحوم علامه نمازی شاهرودی: ۸/ ۳۴۰-۳۴۱.

۲ رجال نجاشی: ۱۹۳/۲ + ۴۱۱.

بزرگانی چون ابو ایوب، جمیله، ابوالمغراء، ابن بکیر، ابن سکان، عبدالرحمان بن سالم، مفضل بن صالح، عبدالکریم بن عمرو الخثعمی و دیگران از او نقل حدیث کرده‌اند.

یحیی بن قاسم نیز از امام باقر و امام صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام نقل حدیث کرده است.<sup>۱</sup>

بزرگانی چون ابن سکان و محمد بن سنان، عبدالرحمان بن سالم از او نقل حدیث و روایت کرده‌اند و کلینی و شیخ طوسی و شیخ صدوق نیز از او در کتب خود روایات زیادی نقل کرده‌اند.

\* \* \*



### دهم- جابر بن عبدالله انصاری:

جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام ابن ثعلبه بن حرام بن كعب بن غنم بن كعب بن سلمه بن سعد بن علی بن أسد سارده بن تیزید بن جُسم بن الخَزرج كنیة او ابو عبدالله، أبو عبدالرحمن، أبو محمد الانصاری، الخزرجی السلمي الحرامی المدني می باشد.

وی از اصحاب رسول خدا بوده است و همراه با ۷۰ نفر از انصار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در عقبه نیز حاضر بوده که در آن زمان سنّش از همه آنها کمتر بوده است. و در تمام غزوه‌ها و جنگ‌ها به غیر از جنگ بدر و أحد با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم حاضر بوده است. که علت شرکت نکردن او در آن دو جنگ هم منع پدرش بوده است. پدرش در روز أحد شهید شده و از آن پس او در باقی جنگ‌ها شرکت داشته است.

از جابر نقل است که گفته:

غزوات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بیست و یک غزوه بوده که من در ۱۹ جنگ شرکت داشته‌ام و همه‌جا همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

بوده‌ام. باز از او نقل شده:

در لیلۀ عقبه نیز همراه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است و حتّی توان برداشتن سنگ را نیز نداشته است.

در تاریخ ابن عساکر از جابر نقل نموده که تعداد غزوات رسول خدا ۲۷ غزوه بوده است. در روز حدیبیه جابر تعداد مسلمانان را ۱۴۰۰ نفر ذکر کرده که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حق آنها فرموده:

أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ.

شما بهترین مردم روی زمین هستید.

که پس از آن آیه نازل شد:

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ.»<sup>۱</sup>

به تحقیق خدا از مومنان خشنودگشت، زمانی که با تو، زیر آن درخت (در حدیبیه) بیعت کردند.

و جابر گفت که ما تا مرگ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر بیعت خود باقی ماندیم.

ابن عساکر بعد از نقل داستان بین جابر و ابوالشحم یهودی که پدر جابر به او مقروض بوده، آورده است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

برای ادای دین او دعا کردند. و پس از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از ادای دین او آگاه شدند، برای جابر بیست و پنج مرتبه استغفار کردند و فرمودند:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِجَابِرٍ

خدایا جابر را ببامرز.

و همچنین ابن عساکر در قسمتی دیگر از تاریخ خود از قول جابر نقل کرده که روزی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد شدم و حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود:

مَرَحَبًا بِكَ يَا جَابِرُ، جَزَاكُمُ اللَّهُ مَعْشَرَ الدِّنْصَارِ خَيْرًا، أَوْيْتُمُونِي إِذَا طَرَدْتَنِي النَّاسُ، وَنَصَرْتُمُونِي إِذَا خَذَلْنِي النَّاسُ، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا.

خوشا به حال تو، ای جابر. خدا به شما گروه انصار جزای خیر دهد در زمانی که مردم (مکه) مرا طرد کردند، شما به من پناه دادید. و آن هنگام که مردم به من یاری نرساندند، شما به نصرت من آمدید. پس خدا به شما جزای خیر دهد.

و سپس ابن عساکر نقل کند که جابر آخرین فرد از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود که در مدینه وفات کرد و سال وفات او را سال ۷۸ ذکر کرده و در وقت مرگ ۹۴ سال داشته. والی مدینه بر او نماز گزارد.<sup>۱</sup>

عسقلانی نیز در کتاب الإصابه فی تمییز الصحابه جابر را از کسانی دانسته که روایات فراوانی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

در کتاب الاستیعاب آورده است که جابر بن عبدالله در جنگ صفین نیز در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بود.<sup>۲</sup>

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال نقل کرده است که جابر بن عبدالله، صحابی جلیل القدر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است که احادیث بسیاری در مدح او رسیده است.

و اوست که سلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را به حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسانیده.

و او اول کسی است که تربت مطهر امام حسین علیه السلام را در روز اربعین زیارت کرده است.

و اوست که لوح آسمانی را که در اوست نصّ خدا بر ائمه هدی علیهم السلام و در نزد حضرت فاطمه صلوات الله علیها بود، زیارت کرده و از آن نسخه برداشته است.<sup>۳</sup>

---

۱- الإصابه: ۲۱۳/۱.

۲- الاستیعاب: ۲۲۱/۱ حاشیه الإصابه.

۳- منتهی الآمال: ۲۲۹/۱.

بخش پنجم

فهرست منابع حدیث شریف لوح

(به ترتیب الفبایی نام کتابها)



۱. اثبات الوصیة / ۱۴۳ - ۱۴۵ طبع نجف.
۲. اثبات الهداة / ۲۸۵/۲ - ۲۸۹، ۳۱۳ - ۳۱۶، ۴۸۰؛ ح ۷۳، ۷۹، ۱۰۷ - ۱۱۰.
۳. احتجاج طبرسی / ۱ - ۸۴ - ۸۷ چاپ نجف
۴. احقاق الحق / ۴ - ۱۰۲ و ۱۲۲، ۱۱۵/۵ از طریق عامه.
۵. اختصاص / ۲۱۰ - ۲۱۲ چاپ اسلامی قم.
۶. ارشاد القلوب / ۲ - ۹۰ - ۹۲ چ نجف و ۲۹۰ - ۲۹۲ چ اعلمی بیروت.
۷. ارشاد مفید / ۳۴۸ و ۲۶۲ چ بصیرتی - قم؛ ۱۵۷/۲، ۳۲۷ چ اسلامیة (مترجم)
۸. الاستنصار کراچکی / ۱۸.
۹. اعلام الوری / ۳۷۱ - ۳۷۳.
۱۰. الزام الناصب / ۱ - ۲۱۳ - ۲۱۵
۱۱. القاب الرسول و عترته / ۱۷۰
۱۲. امالی طوسی / ۱ - ۲۹۷ - ۲۹۸ مجلس ۱۱ ح ۱۳ چاپ نجف.
۱۳. الامامة و التبصره / ۱۰۳ - ۱۰۶ ح ۹۲.
۱۴. الانصاف فی النص علی الائمة الاشراف (سیدهاشم بحرانی) / ۳۲ - ۳۳ و ۱۰۱  
حدیث ۲۸، ۳۱، ۸۷.

۱۵. انوار البیہ: محدث قمی / ۳۱۶ - ۳۱۷ به نقل از شیخ مفید. طبع شانہ چسی مشہد.

۱۶. انوار النعمانیۃ جزیری ۳۹۵/۱.

۱۷. بحار الانوار ۱۹۲/۳۶ - ۲۰۲، ۳۵۲.

۱۸. بشارۃ المصطفیٰ ۱۸۳ - ۱۸۴ چ نجف.

۱۹. بصائر الانس کیدری (به واسطۃ صراط المستقیم ۱۱۰/۲).

۲۰. تأویل الآیات الظاہرۃ / ۱ - ۲۰۴ - ۱۰۶.

۲۱. ترجمہ حدیث لوح فاطمہ علیہا السلام، احمد بروجردی، چ کرمانشاہ، ۱۳۲۱ ش، ۱۶ ص جیبی.

۲۲. تفسیر برہان ۱۲۳/۲.

۲۳. تفسیر کنز الدقائق ۵ / ۴۵۳ - ۴۵۵، چاپ ارشاد، ذیل آیہ، «انّ عدۃ الشہور» (توبہ / ۳۶).

۲۴. تقریب المعارف / ۴۲۱، تصحیح فارس حسون.

۲۵. جامع احادیث الشیعہ ۱۴ / ۵۶۹ - ۵۷۲ ح ۳۴۲۹، ۳۴۳۱ - ۳۴۳۲، کتاب جہاد النفس و الامر بالمعروف، باب ۶: حکم تسمیۃ المہدی علیہ السلام و ذکر علی و فاطمہ و سایر الائمہ علیہم السلام ح ۲۶، ۲۸، ۲۹.

۲۶. جامع الاخبار / ۲۱ - ۲۳ چ مصطفوی و ۱۸ - ۲۰ چ نجف، فصل ۷.

۲۷. الجواهر السنیۃ / ۲۰۱ - ۲۰۹.

۲۸. چہل حدیث از غیبت فضل بن شاذان (ترجمۃ علی اکبر مہدی پور) / ۴۳ - ۴۴، حدیث ۴.

۲۹. الحاشیۃ علی الھیات الشرح الجدید علی التجرید - تألیف مقدس اردبیلی - تصحیح احمد عابدی - چاپ کنگرۃ مقدس اردبیلی قم، ۱۳۷۵، ص ۴۵۰ - ۴۵۲.



۳۰. حلیه الابرار ۲/ ۶۸۳، باب ۵۱، طبع قدیم قم.
۳۱. خصال صدوق ۲/ ۴۷۷-۴۷۸، باب الاثنی عشر، ح ۴۲.
۳۲. در بحر المناقب تألیف جمال‌الدین حنفی (به واسطه احقاق الحق).
۳۳. رساله لوح حضرت فاطمه علیها السلام امامت کاشانی، جیبی، ۴۰ ص.
۳۴. روضه المتقین ۱۱/ ۶-۹.
۳۵. روضه الواعظین ۲/ ۲۶۱ تصحیح سید حسن خراسان.
۳۶. سفینه البحار ۱/ ۱۴۰ (ذیل جبر)
۳۷. شرح حدیث لوح حضرت زهرا علیها السلام، علی لباف، چ تهران، نشر جلیل، ۱۳۷۶ ش.
۳۸. شرح کافی، ملا صالح مازندارنی ۷/ ۳۶۱-۳۶۶، ۳۷۳.
۳۹. شرع التسمیه / ۷۴-۸۶.
۴۰. الشمسوس الطالعه فی شرح زیارة الجامعه، درودآبادی / ۱۹۷-۲۰۰ ذیل فقره «أوصیاء نبی الله»
۴۱. شهادة الشهداء در حدیث لوح فاطمه زهرا علیها السلام، سید اسماعیل هاشمی، چ اصفهان، نشاط.
۴۲. الصراط المستقیم ۲/ ۱۳۷-۱۳۹ و ۱/ ۲۰۴-۲۰۶.
۴۳. عبقری الحسان، ج ۱، بساط اول / ۱۲-۱۳.
۴۴. العقائد الحقّه، مرحوم آیت‌الله سید احمد خوانساری / ۱۴۷ - ۱۴۹
۴۵. علم الیقین، فیض کاشانی / ۱/ ۴۱۰، مقصد ۳، فصل ۴.
۴۶. عوالم العلوم ج ۱۵ جزء ۳ (نصوص) / ۶۳-۷۴ باب فی النص علیهم من اللوح. در پاورقی مصادر زیادی نقل شده است.

٤٧. عيون الاخبار ١/ ٣٦ ج نجف، باب نصوص على الرضا عليه السلام بالامامة فى جملة الاثنى عشر.
٤٨. غاية المرام ١/ ٢٥٩-٢٦٤، ١٦٦-١٦٤ باب ١٣ ح ٧٥، باب ١٢ ح ٣٧-٤٠ طبع حروفى.
٤٩. فاطمه الزهراء سلام الله عليها - رحمانى همدانى ٢٩٠-٢٩٢، فصل ١٩، ح ٥٤.
٥٠. فرائد السمطين ٢/ ١٣٩ طبع مؤسسة محمودى بيروت.
٥١. الفضائل شاذان بن جبرئيل / ١١٣ طبع نجف.
٥٢. الفوائد الطوسيه / ٢٤٣ فائده ٥٧ طبع قم.
٥٣. كافي ١/ ٥٢٧ و ٥٣٢، باب ما جاء فى الاثنى عشر و النص عليهم، ح ٣ و ٩.
٥٤. كتاب الغيبة طوسى / ٩٢ - ٩٥ چاپ نجف.
٥٥. كتاب الغيبة النعمانى / ٦٢ - ٦٤ چاپ غفارى.
٥٦. كشف الاستار، محدث نورى / ٧٠.
٥٧. كشف التعميه فى حكم التسميه، شيخ حر عاملى، نسخه خطى كتابخانه مجلس (شماره ٤٢٥٢)، فصل اول، حديث ١٥ تا ١٨.
٥٨. كشف الغمه، اربلى ٢٣٨/٣ طبع تبريز (بدون ترجمه)، ٥٠٥/٢ چاپ بنى هاشم.
٥٩. كفايه الاثر / ١٩٦ طبع بيدار قم.
٦٠. كفايه الخصام / ٨٧-٨٨، ١٢٠ - ١٢٢ چاپ سنگى.
٦١. كفايه الموحدین سيداسماعيل عقيلی طبرسى ٢/ ٤٢٥-٤٢٦ نقل از حموينى.

۶۲. کمال الدین صدوق ۳۰۸/۱-۳۱۱ طبع دارالکتب الاسلامیه تهران.
۶۳. گزیده کفایه المهدی / ۴۳ - ۴۴ ح ۴.
۶۴. المحجبه فی ما نزل فی القائم الحجته / ۹۳ - ۹۵ طبع بیروت.
۶۵. مختصر اثبات الرجعه (فضل بن شاذان) ، ح ۴ (در مجله تراثنا).
۶۶. مرآة العقول / ۶ / ۲۰۸-۲۱۶ ، ۲۲۷-۲۲۸.
۶۷. مستدرکات علم رجال الحدیث (نمازی) ۲ / ۱۰۰ ذیل جابر بن عبدالله.
۶۸. مستدرک سفینه البحار ۲۷۹/۹-۲۸۰ ذیل «لوح» و ۱ / ۱۸۸-۱۸۹ ذیل «امن».
۶۹. مستدرک الوسائل ۷۰۴/۳ (چاپ قدیم)، فائده پنجم از خاتمه.
۷۰. مسند فاطمه الزهرا سلام الله علیها، عزیزالله عطاردی / ۵۱۱-۵۱۷ باب الغیبه.
۷۱. مشارق انوار الیقین شیخ رجب برسی / ۱۰۳-۱۰۴.
۷۲. مشککات العلوم، مولی محمد مهدی نراقی / ۲۶۰.
۷۳. معارف و معاریف، سیدمصطفی حسینی دشتی ۵۶۷/۲ ذیل جابر، اشاره به حدیث لوح.
۷۴. معجم رجال الحدیث مرحوم آیه الله خویی ۵۲۳/۴ و ۳۹۹، ۵۳۹/۹، ۳۲۱/۱۲-۳۲۲، ۴۲۷/۱۶-۴۲۹.
۷۵. مکیال المکارم ۱۲۳/۲-۱۲۶ ح ۱۱۸۷-۱۱۸۸.
۷۶. مناقب ابن شهر آشوب ۲۹۶/۱-۲۹۸ طبع قم. ۳۵۹/۱-۳۶۱ طبع بیروت.
۷۷. مناقب مرتضوی / ۳۰ تأکیف کشفی ترمذی چاپ سنگی بمبئی ۱۲۶۹.
۷۸. مناہج المعارف، میرکبیر خوانساری ۲۴۸ - ۲۵۳.

۷۹. منتخب الاثر آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی / ۱۳۳ - ۱۳۵ فصل ۱ باب ۸ ح ۴۵.
۸۰. منتخب کفایه المهدی، نسخه خطی کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه مشهد، به شماره ۱۱۲۲.
۸۱. منتهی الآمال محدث قمی ۱ - ۲۹۹ چاپ هجرت قم (باب اول فصل دهم).
۸۲. من لایحضره الفقیه شیخ صدوق ۱۸۰/۴ ح ۵۴۰۸ چاپ غفاری، کتاب الوصیه، باب اتصال الوصیه من لدن آدم علیه السلام.
۸۳. مولد فاطمه سلام الله علیها، تألیف شیخ صدوق (به واسطه مناقب ابن شهر آشوب).
۸۴. نجم ناقب / ۱۹۰ باب ۵ ح ۲۵ چاپ جعفری مشهد.
۸۵. نوادر الاخبار (فیض کاشانی) / ۱۲۷ - ۱۲۸ ح ۲۳.
۸۶. وافی ۲۹۶/۲-۲۹۹ و ۳۰۹ چاپ اصفهان.
۸۷. وسائل الشیعه ۱۱ / ۴۹۰-۴۹۲ ح ۲۱، ۲۰، ۱۸، ۲۲ چاپ اسلامیة.
۸۸. وشیء و جیز فی احوال المعصومین علیهم السلام، نسخه خطی کتابخانه مجلس.
۸۹. الهدایة الكبرى، حسین بن حمدان خصیبی / ۳۶۴ - ۳۶۶.
۹۰. هدایة السعداء، شهاب الدین ملک العلما دولت آبادی (متوفی ۸۴۹) از رجال عامه (به واسطه محدث نوری).